

نقش عنصر زمان در شاهنامه

نصراله احمدی مهر - زینب بیات

سرشناسه	: احمدی مهر، نصراله، ۱۳۵۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: نقش عنصر زمان در شاهنامه / نویسندگان نصراله احمدی مهر، زینب بیات.
مشخصات نشر	: تهران: آرنا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۰ ص.
شابک	: 978-600-356-045-1
وضعیت فهرست	: فیبا
نویسی	
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۳۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه -- زمان
موضوع	: زمان در ادبیات
شناسه افزوده	: بیات، زینب، ۱۳۵۲ -
رده بندی کنگره	: PIR ۴۴۹۷ ۱۳۹۳ الف۸/ز
رده بندی دیویی	: ۲۱/۱۶۸
شماره کتابشناسی	: ۲۳۹۳۷۲۲
ملی	

عنوان : نقش عنصر زمان در شاهنامه

نویسندگان : نصراله احمدی مهر ، زینب بیات

ناشر : آرنا

چاپ و صحافی : شاپرک

نوبت چاپ : اول - تابستان ۹۳

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۵۶-۰۴۵-۱

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

با سپاس بیکران از:

دکتر محمدرضا صالحی مازندرانی

فهرست

مقدمه..... ۶

فصل اوّل

زمان چیست؟..... ۱۰
زمان در جغرافیا..... ۱۱
زمان در فلسفه..... ۱۴
زمان در ایران باستان..... ۱۶
تقویم مزدیسنا و واحدهای زمانی آن..... ۲۰
پی نوشت فصل اوّل..... ۲۶

فصل دوم

زمان در اسطوره و حماسه..... ۲۹
پی نوشت فصل دوم..... ۳۸

فصل سوم

نقش آفرینی زمان در شاهنامه..... ۴۰
ویژگی‌های عنصر زمان در شاهنامه..... ۴۹
تنوع زمان در شاهنامه..... ۴۹

۴۹.....	زمان خطّی.....
۵۲.....	زمان حوادث.....
۵۴.....	ابهام در زمان.....
۵۷.....	فشرده‌گی زمان.....
۵۹.....	حذف زمانی(پرش زمانی).....
۶۳.....	ایستایی زمان.....
۶۸.....	تناقض زمانی.....
۷۱.....	اغراق‌های زمانی.....
۷۳.....	پیوند زمان و مکان در شاهنامه.....
۷۹.....	زمان و شخصیت‌ها.....
۸۹.....	زمان‌های دقیق در شاهنامه.....
۹۳.....	پی نوشت فصل سوم.....

فصل چهارم

۹۶.....	واحدهای زمانی در شاهنامه.....
۱۲۵.....	پی نوشت فصل چهارم.....

فصل پنجم

۱۲۷.....	نقش روز و شب در شاهنامه.....
۱۲۸.....	روز.....
۱۲۹.....	طلوع.....
۱۳۶.....	ظهر(نیم روز).....
۱۳۷.....	غروب.....
۱۳۸.....	شب.....
۱۶۴.....	پی نوشت فصل پنجم.....
۱۶۶.....	کتابنامه.....

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

زمان، پدیده‌ای طبیعی و مبهم است که دانشمندان علوم طبیعی تاکنون نتوانسته‌اند ماهیت دقیق آن را روشن کنند اما با وجود این ابهام در جوهر*، عَرَض و ابعاد مختلف این پدیده در تمام جنبه‌های انسانی، محسوس و ملموس است و در این میان هر علمی سعی کرده به فراخور موضوع خود به تبیین و بررسی این ابعاد بپردازد. فیزیک، فلسفه، تاریخ، جغرافیا و زیست‌شناسی از جمله‌ی علوم و دانش‌هایی‌اند که از دیرباز تاکنون ابعاد مختلف «زمان» را مورد تفحص قرار داده، به نتایج مثبت و مفیدی نیز دست یافته‌اند.

* مایکل استنفورد استاد فلسفه و تاریخ در کتاب «درآمدی بر تاریخ پژوهی» در مورد شناخت زمان می‌نویسد: «اگر در پاسخ به این سؤال که 'زمان چیست؟' خود را درمانده می‌یابی، بدان که در زمره‌ی بزرگان هستی.» و در ادامه نیز سخن «قدیس آگوسین» متکلم مشهور مسیحی را که قبل از رنسانس نفوذ فراوانی در فلسفه‌ی غرب داشت در این زمینه نقل می‌کند که گفته بود: تا وقتی که کسی از من نپرسیده است، نیک می‌دانم که زمان چیست؟ اما اگر کسی از من بپرسد که زمان چیست؟ و من در صدد توضیح برآیم، نمی‌دانم. (درآمدی بر تاریخ پژوهی، ص ۲۹۵)

ادبیات فارسی هرچند در نگاه اول فاقد ارتباط با زمان می‌نماید اما با اندکی تأمل می‌توان در برخی از شاخه‌های آن، مانند ادب حماسی، نقش زمان را به خوبی دریافت و به بررسی موشکافانه‌ی آن پرداخت. در این راستا شاهنامه‌ی فردوسی شاید بارزترین نمونه‌ای باشد که هرچند بر پایه‌ی کنش و واکنش‌ها استوار است اما دارای ویژگی‌های خاصّ زمانی است که آن را از دیگر حماسه‌ها جدا می‌سازد؛ به عبارتی دیگر، استاد توس به خوبی بر این نکته واقف بوده که رویدادهای ایران باستان که به سبب گذر از اعصار و قرون متمادی، شکل و جزئیات اولیه‌ی خود را از دست داده‌اند، می‌بایست از نظر زمانی سازماندهی شوند تا بدین شکل رنگ واقعی به خود گیرند. به همین جهت با هنرنمایی و ظرافتی خاص تلاش کرده از کانون‌های زمانی روز و شب و نیز بهره‌های مختلف روز (طلوع، غروب و...) به‌گونه‌ای در حوادث و رویدادهای شاهنامه استفاده کند که رخدادها جلوه‌ی واقعی و قابل درکی پیدا کرده، بهتر در باور خواننده بگنجند.

شناسایی این هنر فردوسی در شاهنامه، هرچند می‌تواند در ساختارشناسی رویدادها و نیز نمایش هوشمندی شاعر بسیار مهم و ارزشمند باشد اما متأسفانه تاکنون به شکل جامع به آن پرداخته نشده‌است و محققان به سبب مجازی و ابهام آمیز بودن بُعد زمان در بخش اساطیری و پهلوانی، ارج و بهایی برای آن قائل نشده، تنها در ضمن تحلیل موضوعات دیگر به آن اشاراتی داشته‌اند و بزرگانی چون دکتر سعید حمیدیان در «درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی» و دکتر قدمعلی سرّامی در «از رنگ گل تا رنج خار»

که موضوع را به شکل مجزاً و البته موجز بررسی کرده‌اند، در واقع اغلب به توجیه یا تفصیل ایرادات و تناقضات زمانی طرح شده به وسیله‌ی دکتر صفا در «حماسه سرایی در ایران» پرداخته، از غور در موضوع اجتناب نموده‌اند.

با این مقدمه و توضیح مشخص شد که ورود به چنین موضوع پراکنده و مبهمی که سابقه‌ی بررسی دقیق نیز ندارد، کاری دشوار است و احتمال دارد منتج به نتیجه نشود اما از آنجا که این پژوهش راهی نو و بی سابقه است و می‌تواند گوشه‌ای دیگر از هنر فردوسی را برای ادب‌دوستان آشکار کند، به یاری پروردگار و راهنمایی دلگرم کننده‌ی دکتر محمدرضا صالحی مازندرانی، با جدیت به این تحقیق پیچیده پرداختیم و پس از بررسی‌های دقیق و همه جانبه‌ی حوادث شاهنامه، سرانجام به نتیجه مورد نظر رسیده، توانستیم کاربرد جلوه‌های مختلف زمانی را شناسایی کرده، نقش و تاثیر آن‌ها را در جاودانگی شاهنامه نشان دهیم.

نکته‌ای که توضیح آن ضروری می‌نماید این است که زمان با مکان، پیوندی ناگسستنی دارد و تصوّر هریک بدون دیگری ناممکن است ولی از آنجا که مبنای کار بر بررسی دقیق است، سعی گردید تنها به نقش زمان و مظاهر آن در شاهنامه پرداخته شود و از ورود به بحث‌های پیوند آن با مکان که بیشتر جنبه‌ی تاریخی یا فلسفی دارد اجتناب شود. برای رسیدن به این منظور تلاش شد که محور بحث‌ها بیشتر در حوزه‌ی جغرافیایی باشد و آنجا که بحث در ارتباط با موضوعات فلسفی است، تنها به نکاتی که ما را به

شناسایی بهتر نقش زمان در رویدادها رهنمون می سازند، اکتفا شود.
در پایان، شایسته است از هم فکری و مساعدت تمام بزرگوارانی که ما را در این پژوهش
یاری داده‌اند؛ صمیمانه تشکر و قدرانی کنیم.

احمدی مهر - بیات

رامشیر - بهار ۹۳

زمان چیست؟

بحث در باب مفهوم « زمان » در عین این که ساده می‌نماید اما بسیار پیچیده و گسترده است و علمای علوم و دانش‌هایی چون: فیزیک، زیست‌شناسی، فلسفه و ... تلاش کرده‌اند با نگاه موشکافانه به این عنصر، ماهیت آن را شناسایی کنند اما کاوش‌ها و طرح نظریات مختلف آنان تاکنون به نتیجه‌ای روشن نرسیده‌است و اغلب این اندیشمندان به غیرقابل تعریف بودن « زمان » اشاره کرده، به نوعی به ناتوانی خود در تشخیص هویت و چیستی آن اذعان نموده‌اند؛ مثلاً، آلبرت انیشتن در این ارتباط معتقد است که زمان همان چیزی است که مردم بر روی عقربه‌های ساعت خود می‌بینند. آگوستین نیز در کتاب «اعترافات» در مورد زمان چنین می‌نویسد: « زمان چیست؟ تا آنگاه که کسی از من نپرسیده‌است، نیک می‌دانم که چیست اما اگر کسی از من بپرسد [که زمان چیست؟] و من در صدد توضیح برآیم، نمی‌دانم.»^۱

در فرهنگ‌های لغت نیز این واژه به شکل مبهم و موجز تعریف شده است؛ به عنوان مثال، برهان قاطع زمان را «مقدار حرکت فلک اعظم»^۲ می‌داند و لغت نامه دهخدا قبل از اشاره به صورت‌های مختلف آن، تعریفی کلی از این واژه ارائه داده است:

« زمان از لغات مشترک است میان عرب و عجم(انجمن آرا) نزد حکما، مقدار حرکت فلک اطلس است. زمان ترازویی بود که جنبش (حرکت) را بدان سنجند و اگر نه زمان بودی تمیز سبکی حرکت از گرانی حرکت آن یعنی از دیریش میسر نمی‌شد.»^۳

و سرانجام این که فرهنگ معین نیز ذیل ماده‌ی «زمان»، تعریف‌های زیر را برای این واژه برمی‌شمرد:

۱. وقت، هنگام ۲. دور، عهد.^۴

از آنجایی که ماهیت پژوهش ما اغلب در ارتباط با علم جغرافیاست و در برخی بحث‌ها مرتبط با دانش فلسفه است، شایسته است قبل از ورود به بحث، نگاهی گذرا از این دو منظر به عنصر زمان داشته باشیم.

۱- زمان در جغرافیا

زمانی که انسان تمدن خود را آغاز کرد و نوشتن و خواندن آموخت، بدین فکر افتاد که از گذشته‌ی خود مطلع شود و آیندگان را از حال خود و گذشتگان خویش با خبر سازد. به همین دلیل به نگارش سرگذشت طولانی بشریت و نمایاندن تمدن بشری

پرداخت. او در آن برهه احساس کرد که نیاز مشخص کردن زمان وقایع و حوادث، بر تمام مسائل مربوط به این موضوع برتری دارد؛ زیرا، تنها از این طریق است که می‌توان قدمت و فاصله‌ی زمانی وقایع را نسبت به هم مشخص و روشن کرد. درک این مسأله و حل آن - که خود از مسائل مهم اجتماعی است - حاکی از رشد فکری و وصول به مرحله‌ی تازه‌ای از مراحل تمدن برای انسان بود که طی آن توانست با تفکر و تعقل خود از سیر خورشید و ماه و طلوع و غروب آن‌ها، مفهوم زمانی «روز» و «ماه» را کشف کند و از حرکت سیارات آسمان و نیز تغییر آب و هوا و چهره‌ی گیاهان و درختان، به «سال» پی ببرد تا بدین‌گونه اساس علم «زمان سنجی» به وجود آید.^۵

اندازه‌گیری زمان جغرافیایی

از آثار لفظی و اصطلاحات موجود در گاه‌شماری‌ها می‌توان استنباط کرد که آدمی برای تعیین و تشخیص زمان و اندازه‌گیری آن، از مظاهر طبیعت استفاده نموده‌است. «خورشید» یکی از این مظاهر مهم طبیعت است که طلوع و غروب متناوب آن، نظر انسان باستانی را به خود جلب کرد. او این فاصله‌ی زمانی (طلوع تا غروب) را به عنوان یک واحد زمانی به شمار آورد و «روز» نامید. سپس متوجه شد که همیشه در پس این روشنایی، تاریکی پدیدار می‌شود که طول مدت آن تقریباً با روز یکسان است؛ از این‌رو، با پیوند این دو، واحد «شبانه روز» را به وجود آورد که طولانی‌تر از واحد روز بود.

با گذشت زمان و فزونی اعداد روزها، انسان نتوانست ارقام آن را به نحوی محدود و

کوتاه نماید، همین امر موجب سردرگمی وی شد و از کنترل و حساب روزها عاجز ماند. سرانجام تلاش مستمر او برای رهایی از این وضعیت، وی را به سوی طبیعت و تغییرات آن رهنمون ساخت. دگرگونی و تغییراتی؛ مانند آغاز دوره‌ی گرما یا سرما، شکوفه دادن درختان یا ریزش برگ آن‌ها، مسافرت پرندگان از محلی به محلّ دیگر، زمان درو و برداشت محصول، طغیان رودهای بزرگی همچون نیل و هم زمانی آن با طلوع ستاره‌ی «شعراى یمانی» و ده‌ها رویداد دیگر که هر یک مفهومی را در ذهن انسان تداعی می‌کرد و سبب شد تا بعدها از این مفهوم‌ها به عنوان «سال» تعبیر کند.

پس از پیدایش واحد «سال» که بعدها طبق کشف انسان، مبنای آن گردش سالانه‌ی زمین به دور خورشید قرار گرفت، دیگر نیاز نبود که انسان شمارش روزها را پشت سر هم ادامه دهد و رقم آن‌ها را به هزاران هزار برساند. او با عنوان قراردادن «سال»، این ارقام طولانی روزها را در واحدهای ۳۶۰ روزه قرار داد و بدین ترتیب بود که سال، مجموعه‌ای از «شبانه‌روز»های به هم پیوسته‌ای شد که تعداد تکرار آن‌ها تقریباً ۳۶۰ بار بود؛ به طوری که بعد از سپری شدن این مقدار، روز جدید خود را با سال جدید آغاز می‌کرد.

درون مدت زمانی که به عنوان یک «سال» مطرح شد، مظهری دیگر از مظاهر طبیعت که امروزه آن را «قمر» یا «ماه» می‌نامیم، به صورت و حالات مختلف در آسمان و بالای سر انسان ساکن بر روی کره‌ی زمین دائماً جلب نظر می‌کرد، انسان متفکر به‌زودی دریافت که حالات قمر؛ مثلاً حالت بدر و یا هلالش در هر ۵/ ۲۹ یا ۳۰ روز یک بار

تجدید و تکرار می‌شود. بنابراین تصمیم گرفت آن را به عنوان واحد جدیدی برای زمان سنجی به کار برد؛ از این رو، فاصله‌ی دو هلال و یا دو بدر را اصطلاحاً یک «ماه قمری» نامید. همچنین بشر به تدریج دریافت که در فاصله‌ی هر ۳۵۴ روز یا $12 \times 29/5$ ، دوازده مرتبه حالات قمر در آسمان تکرار می‌شود و روی این اصل یک سال را که تقریباً ۳۶۰ روز گرفته بود، به ۱۲ ماه تقسیم کرد.^۶

موضوعی که بعدها در زمان سنجی مطرح شد، واحدهایی بزرگ‌تر از سال است که از معمول‌ترین آن‌ها در زمان حاضر می‌توان «دهه» و «قرن» را نام برد. ممکن است افراد عادی برای این واحدهای کلان چندان بهایی قائل نشوند. چون معمولاً عمده‌ترین واحد زمانی آن‌ها سال است و به فراتر از آن نمی‌اندیشند. در صورتی که اندیشمندان در کلیه‌ی مسائل اجتماعی، ناگزیر به استفاده از این واحدها هستند تا بتوانند بررسی و نتایج یک امر بشری را در واحدهایی بزرگ‌تر از سال طبقه بندی کنند.

طبق این نیاز بود که انسان پس از این که براساس اصول علمی توانست روزها را به «ماه»، «سال»، «دهه» و «قرن» محدود نماید، به فراتر از این واحدها گام گذاشت و بر پایه‌ی اصول منطقی و علمی، اصطلاحاتی نظیر «هزاره» و «عصر» را نیز به وجود بیاورد.^۷

۲- زمان در فلسفه

کشف ماهیت زمان و ارتباط مستقیمی که با مکان و همچنین حرکت، دارد از جمله

مسائل مهم فلسفه می‌باشد که از دیرباز تا کنون، به علت سادگی عرفی خود، کانون توجه بسیاری از علمای فلسفه قرار گرفته، مایه‌ی آفرینش نظرات و بحث‌های فراوانی در ارتباط با این موضوع شده است که برخی از آن‌ها، بی‌نتیجه و بیهوده به نظر می‌رسند.

در فرهنگ معارف اسلامی سجّادی ذیل ماده‌ی « زمان »^۸ هشت قول غیر مکرر از « رسائل فلسفی » محمد زکریای رازی درباره‌ی ماهیت زمان نقل شده است و این موارد، غیر از نظریه‌ی معروف رازی است که زمان را از جمله‌ی قدمای پنج‌گانه می‌داند. این تشّت آرا و مباحث مختلف مربوط به زمان، به همان نسبت که تشخیص دقیق نظریات را با مشکل مواجه می‌کند، انتخاب نظریه‌ی صحیح را نیز دشوار می‌سازد.

الف) ارسطو و مسأله‌ی زمان

از گفتارهای پراکنده و نامنظم ارسطو که القائات ضمن تدریس می‌باشد می‌توان نظر وی در مورد زمان را این چنین بیان کرد:

الف) زمان و حرکت در عین این که یک چیز نیستند اما به همدیگر وابستگی شدید دارند.^۹
 ب) زمان مانند دیگر هستی‌ها در یکی از مقولات دهگانه مندرج است و آن « کمیّت » است و از انواع کمیّات نیز در « عدد » جای می‌گیرد.^{۱۰}

ج) مقیاس زمان « آن » است که در حلقه‌ی زمان می‌باشد و زمان گذشته را با زمان حال پیوند می‌دهد، در عین حال « آن » جزء فرضی زمان است، درست مانند نقطه‌ای در مقابل

ب) زمان از دیدگاه ابن سینا

ابن سینا در کتاب «الاشارات و التنبیهات» در بخش الهیات و نیز در کتاب «شفا» در بخش طبیعیات به تفصیل در مورد زمان بحث کرده است. وی در «شفا» برای زمان موجودیت قائل است اما این وجود قائم به خود نیست بلکه به واسطه‌ی حرکت است و آن نیز قائم به ماده می‌باشد. سپس نتیجه می‌گیرد که زمان را باید «مقدار» دانست. مقداری که متصل و محاذی حرکت است. این نظر حکیم ابن سینا بعدها به محور آرای سایر فلاسفه تبدیل گردید و آن‌ها تنها به بسط و گسترش این نظر پرداختند.^{۱۲}

پس از این آشنایی نسبی با تعاریف «زمان»، لازم می‌نماید که به تاریخچه‌ی زمان نیز نگاهی اجمالی بیفکنیم و با توجه به اینکه شاهنامه عصاره‌ی رویدادهای دنیای باستان است، باید از دیدگاه و همچنین تقسیم‌بندی‌های پیشینیان در مورد این عنصر آگاه شویم تا بتوانیم در نظرها و مقایسه‌هایی که صفحات بعد ارائه می‌کنیم، آگاهانه و منصفانه قضاوت کرده باشیم.

زمان در ایران باستان

دیدگاه ایرانیان باستان در باب این عنصر طبیعی تقریباً همچون سایر ملل دنیای باستان است. آنها سعی می‌کردند در پرتوی تعالیم دینی خود و با استفاده از اندیشه‌های اسطوره‌ای خویش، برای زمان نیز مانند سایر پدیده‌های طبیعی توجیه منطقی پیدا کنند

و با بهره از دیدگاه‌های اوستایی، چپستی آن را تبیین کرده، تقسیماتی برای آن ارائه دهند. ابوریحان بیرونی دانشمند نام‌آور عصر غزنوی بخشی از کتاب آثارالباقیه‌ی خود را به این موضوع اختصاص داده‌است و در این زمینه می‌نویسد: ایرانیان، عمر جهان را طبق بروج دوازده‌گانه، دوازده هزار سال دانسته‌اند و زردشت در این مورد چنین پنداشته که از پیدایش عالم تا ظهور وی سه هزار سال گذشته است. در برابر این پنداشت، عده‌ای نظر دیگری داشتند و معتقد بودند که سه هزار سال مذکور از اول آفرینش کیومرث است؛ زیرا پیش از او فلک شش هزار سال ساکن بوده‌است و امهات به هم ممزوج نشده بودند و کون و فساد نیز وجود نداشت.^{۱۳}

بعدها محققان با دقت در آثار قدما برای این زمان چند هزار ساله که اشاره شد، قائل به دو بُعد اکرانه و کرانمند شدند. زمان کرانمند همان زمان دورانی یا به قول یونانیان « ائیون » است که انعکاس زمان اکرانه است. زمان دورانی اساطیر ایران بازگشت ابدی نیست، بلکه رجعت به مبدأیی ابدی است. دوره‌ی کامل این زمان کرانمند همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، دوازده هزار سال است که از چهار دوره‌ی سه هزارساله تشکیل شده است. آفرینش در طی سه هزاره‌ی اول، به صورت « مینوی » ظاهر شد و در سه هزارساله‌ی دوم به صورت « گیتی » درآمد. سپس حمله‌ی اهریمن و آغاز دوره‌ی آمیختگی و آلودگی است که اینک در این عصر واقع هستیم. سه هزاره‌ی آخر نیز جدایی و رستاخیز و به عبارتی رجعت به اصل است که سرروش‌های برخاسته از نژاد زرتشت نیز تحقق

خواهد یافت.

زمان اکرانه و اهورامزد روشنایی، بی پایان است. رساله‌ی «بندهبشن» دانایی و نیکی اهورا را به پیراهنی تشبیه می‌کند که تن اهورا را پوشانده است. زمانِ دوام این پیراهن که به آن «دین» نیز می‌گویند، بی نهایت است؛ زیرا نیکی و دین اهورا از زمانی که خود او بوده، وجود داشته و همیشه خواهد بود.

اهورا زمان کرانمند را به صورت نوجوانی پانزده ساله آفریده است تا بر اهریمن چیره شود. زمانی که اهریمنی از قعر اعماق، بیدار شد و به شکوه و شوکت آفرینش اهورایی آگاه گردید، بر آن همه جلال و عظمت رشک برد و اهورا را به مبارزه طلبید. با وجود این، اهورا به او پیشنهاد صلح کرد، ولی اهریمن این پیشنهاد را رد نمود و عنوان کرد که روزی برخواهد خاست و کاری خواهد کرد که آفرینش اهورا از وی جدا شود و به او (اهریمن) بپیوندد.

اهورا با این که می‌دانست در نهایت، پیروزی از آن خود وی خواهد شد، ولی برای تحقق این پیروزی به وقت و زمان نیاز داشت. به همین دلیل ورد سحرآمیز « اهورور» را خواند و این سرود فضای میانه‌ی برخورد را در برگرفت و باعث شد که اهریمن به قعر ظلمات فرو برود و به مدت هزار سال در آن جا بیهوش بماند. اهورا در این مدت، یعنی سه هزاره‌ی دوم، بسیاری از فرشتگان، امشاسپندان و ایزدان آفرینش را از مرتبه‌ی مینوی به مرتبه‌ی «گیتی» تنزل داد. فروهرها که در عین مینوی بودن، فرشتگان درونی آدمیان

هستند، اهورا را در این کار یاری کردند.

سه هزاره‌ی سوّم که دوره‌ی بیداری و حمله‌ی اهریمن می‌باشد، به دوره‌ی آمیختگی و آلودگی معروف است.^{۱۴} اهورا و اهریمن برای مبارزه قرار نه هزارساله می‌گذارند و اهریمن که به فرجام این مبارزه آگاه نیست، این مدّت را می‌پذیرد. اهورا نیز برای پیروزی قاطع خود، زمان کرانمند را می‌آفریند که در طیّ آن بسیاری از امشاسپندان و فرشتگان به وجود آمدند. این دوره به غایت آیینی است و همه‌ی واحدهای آن از قبیل سال، ماه، روز و ساعت، نشان مینوی دارند. از این رو، هر لحظه‌ی زمانی آن، کیفیتی خاص دارد و توالی رسم‌های آیینی، خود مظهر و تکرار حقایق مینوی می‌باشند. نمونه‌ی آن برگزاری شش جشن بزرگ زرتشتی است که مطابق با شش امشاسپندان می‌باشد. هر یک از دوازده ماه سال، روزها و حتّی هر ساعت از روز طبق اسم یکی از فرشتگان نام‌گذاری شده است.^{۱۵} سرانجام این‌که؛ سه هزاره‌ی چهارم فرا می‌رسد که دوره‌ی جدایی و رهایی می‌باشد. دکتر کزازی در «مازهای راز» ضمن نام‌گذاری آن تحت عنوان «ویچارشن» چنین می‌نویسد:

« آفرینش آلوده و آمیخته، در این سه هزاره‌ی فرجامین، اندک اندک، به‌سوی پالودگی و پیراستگی می‌گراید. تا زمانی که کار آفرینش یکسره شود و آفرینش به پاک‌ی آغازین خویش برگردد.»^{۱۶}

اعتقاد به این بخش‌بندی معنوی و آیینی «زمان» به تدریج از شکل اولیّه خارج شد و

در پیوندی که بعدها با زمان دنیوی پیدا کرد، نقش تعیین کننده‌ای در زندگی اجتماعی و مذهبی جامعه‌ی ایران باستان ایفا نمود. بدین ترتیب تقسیم بندی‌های ساده‌ی اولیه از زمان، کم‌کم نظام پیدا کرد و مجموعه‌ای به نام « تقویم » به وجود آمد تا مردم به ویژه موبدان بتوانند در چهارچوب این « زمان » منظم و بخش بندی شده، امور مذهبی و فعالیت‌های اجتماعی خود را ثبت کنند.

تقویم مزدیسنا و واحدهای زمانی آن

بررسی تاریخ ایران باستان نشان می‌دهد که انواع تقویم رسمی و محلی درروزگار پیشین، در ایران معمول بوده‌است که ازجمله‌ی آنها می‌توان به تقویم دینی اوستا (مزدیسنا) اشاره کرد. این تقویم مذهبی، براساس خواسته‌های دینی زرتشت و مزداپرستی و انجام مراسم و فرایض مذهبی و نیز اهداف دینی بنا شده‌است و درروزگار بعد از داریوش هخامنشی، اهمیت بسیار فراوانی یافت ولی در آن ماه‌های زرتشتی جانشین ماه‌های « فرس قدیم»^{۱۷} گردید و به تقویم « تقویم زرتشتی» و بعدها به « تقویم یزدگردی » معروف شد. در این تقویم مسائل مادی و سیاسی اغلب مورد توجه نیست و هر یک از روزها و ماه‌های سال به فرشته‌ای منسوب است که انجام فرایض دینی را در زمان‌های خاص توصیه می‌کند.^{۱۸}

درمورد آغاز این تقویم ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه می‌نویسد: « فارسیان چنین

گمان می‌کردند [که] مبدأ سال‌های ایشان از آغاز آفرینش انسان است و آن روز، هرمزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطه‌ی اعتدال ربیعی و در میان آسمان بوده و این وقت آغاز سال هفت هزارمین از سال‌های عالم است.^{۱۹}

اینک با توجه به اهمیت این تقویم به سبب ارتباط آن با عنصر زمان در رویدادهای شاهنامه، نگاهی گذرا به واحدهای زمانی این تقویم می‌افکنیم تا شناخت نسبی از این تقویم به دست آید:

۱- شبانه روز

در این تقویم طلوع آفتاب، آغاز روز و شب دانسته شده است. روز در اوستا «ازن» یا «این» نامیده می‌شود که در مقابل شب یا «خَشَین» قرار دارد. همچنین اوستا شبانه روز را به پنج وقت یا گاه هاونگاه، ربیتونگاه، ازیرینگاه، اویسروترمگاه و اشهینگاه تقسیم کرده است که برای تعیین این اوقات به دستگاهی مانند ساعت نیاز بود تا بخش‌های مختلف شبانه‌روز به دقت مشخص شود. به همین منظور آن‌ها شبانه‌روز را به «هائر» های متعددی تقسیم کردند.

واژه‌ی هائر که بارها در اوستا و یا آثار پهلوی دیگر به کار رفته است در حقیقت همان ساعت امروزی است که طبق زمان معیار امروز برابر با یک ساعت و دوازده دقیقه می‌باشد. در کنار نام گذاری اوقات شبانه روز در این تقویم، روزهای هر ماه نیز همان‌گونه که قبلاً

اشاره شد، اختصاص به فرشته‌ای داشته که به نام آن فرشته نام گذاری می‌شده است. این روزها بدین شرح می‌باشند:

۱-هرمزد ۲-بهمن ۳-اردیبهشت ۴-شهریور ۵-سفندارمذ ۶-خرداد ۷-امرداد ۸-دی به
 آذر ۹-آذر ۱۰-آبان ۱۱-خورشید ۱۲-ماه ۱۳-تیر ۱۴-گوش ۱۵-دی به مهر ۱۶-مهر
 ۱۷-سروش ۱۸-رشن ۱۹-فروردین ۲۰-بهرام ۲۱-رام ۲۲-باد ۲۳-دی به دین ۲۴-
 دین ۲۵-ارد (ارت) ۲۶-اشتاد ۲۷-آسمان ۲۸-زامیاد ۲۹-ماراسپند ۳۰-انیران^{۲۰}

۲- ماه

در این تقویم هر سی روز را یک « ماه » می‌نامیده‌اند و هر سال را شامل دوازده ماه می‌دانستند ماه‌ها نیز همچون روزها، دارای نام‌های مخصوصی بوده‌اند. اسامی دوازده ماه این تقویم در حقیقت همان اسامی ایزدان معروف دین مزدیسناست که در تقویم امروزی ایران نیز با اندکی تغییر محفوظ مانده‌اند:

۱- فروردین ۲- اردی بهشت ۳- خرداد ۴- تیر ۵- امرداد ۶- شهریور ۷- مهر
 ۸- آبان ۹- آذر ۱۰- دی (دذو) ۱۱- بهمن (وهمن) ۱۲- اسفند (اسفندارمذ)

جالب این جاست که اگر هر یک از روزهای ماه با اسم همان ماه برابر می‌شد، ایرانیان قدیم با برگزاری جشن بزرگی، آن روز را محترم می‌شمردند:

۱- جشن فرودگان : فروردین روز (روز نوزدهم) در فروردین ماه

۲- جشن اردیبهشتگان : اردیبهشت روز (روز سوم) در اردیبهشت ماه

۳- جشن خردادگان : خرداد روز (روزششم) در خردادماه ...

اغلب این جشن‌ها با وجود گذشت قرن‌ها هنوز در میان پارسیان زرتشتی معمول است.^{۲۱}

۳- فصل

برخلاف سال که از دورترین روزگاران برای افراد بشر شناخته شده بود، تقسیم سال به فصل‌ها، سابقه‌ی زیادی ندارد و فصول آریایی‌ها از لحاظ کمی با فصل‌های امروزی مطابقت ندارد.^{۲۲} طبق روایت متون « یشت‌ها» و نیز « خرده‌اوستا»، ایرانیان قدیم تنها قائل به وجود دو فصل ه‌امین^{۲۳} (تابستان) و زیم (زمستان) بودند که در اوستا گاهی به تنهایی و گاه نیز در کنار هم به کار رفته‌اند. در این کتاب جز این دو فصل از فصل دیگری به صراحت سخن نرفته است. البته عده‌ای از محققان واژه‌ی «زرمیه» را در اوستا، شبیه به فصل بهار شمرده‌اند که با اندکی دقت و بررسی در کاربرد این واژه، می‌توان به ناصواب بودن این نظر پی برد.

نکته‌ی قابل توجهی که در مورد این دو فصل وجود دارد این‌که؛ مدت آن‌ها در همه‌ی مناطق یکسان نبوده و آب و هوای محل، در تعیین مدت آن‌ها نقش اساسی داشته است؛ به طوری که در بعضی از مناطق، تابستان هفت ماه و زمستان پنج ماه و یا بالعکس بود؛^{۲۴} ولی معمولاً تابستان از «هرمزد روز» فروردین آغاز می‌شد و تا «انیران روز» مهرماه ادامه

داشت و زمستان نیز از «هرمزدروز» آبان تا «اسفندماه» بود.^{۲۵}

فریدون جنیدی در کتاب «زرران، سنجش زمان در ایران باستان» جملاتی از اوستا ترجمه کرده‌اند که می‌تواند شاهد خوبی برای اثبات اعتقاد آریایی‌ها به دو فصل زمستان و تابستان باشد. او می‌نویسد:

«در اوستا و مینوی خرد در مورد تابستان و زمستان این سرزمین که در نواحی جنوبی سیبری واقع شده و بسیار سرد بوده است، چنین آمده:

'پیدا است که ایران ویچ ده ماه زمستان و دو ماه هامین (تابستان) و آن ۲ ماه تابستان نیز، آب سرد، زمین سرد، گیاه سرد، بر آن‌ها پتیاره زمستان و مار به آن بسیار، تا بر آن‌ها دیگر پتیاره کم'»^{۲۶}

بعدها با گسترش دین زرتشت، سال به شش فصل که تقریباً نامساوی بودند، تقسیم گردید که به هر کدام از آن‌ها «ییر» یا «رتو» اطلاق می‌شد که در پایان هریک از این فصل‌ها نیز معمولاً جشن باشکوهی برگزار می‌شد.^{۲۷}

۴- سال

با توجه به اطلاعات و اخبار مختلف منابع و مآخذ زرتشتی در اوایل دوره‌ی اسلامی نمی‌توان در مورد آغاز سال اقوام باستانی به خصوص طرفداران اوستا، اظهار نظر قاطع نمود اما با توجه به اقوال مقرون به یقین می‌توان گفت؛ که از زمانی که اصول تقویم‌نگاری

مصری در تقویم زمان هخامنشیان به کار برده شد، ماهِ معادل با ماه « توت » مصری آغاز سال شناخته شد ولی بعدها به دنبال اصلاحاتی که در این زمینه صورت گرفت، آغاز سال را از اوّل پاییز به آخر اسفندارمذ منتقل کردند و بدین ترتیب « فروردین » به عنوان اوّل سال قرار گرفت.^{۲۸}

پی نوشت فصل اوّل

- ۱- آگوستین، قدیس: اعترافات، ترجمه‌ی سایه‌ی میثمی، تهران، نشر سه‌رودی، ۱۳۸۰. به نقل از : استنفورد، مایکل: درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه‌ی مسعود صادقی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۴ چ اوّل، ص ۲۹۵.
- ۲- خلف تبریزی، محمدحسین بن خلف: برهان قاطع، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ج ۲، ذیل ماده‌ی زمان.
- ۳- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، تهران، مؤسسه‌ی لغت نامه‌ی دهخدا، ۱۳۶۵، ج ۲۷، ذیل ماده‌ی زمان.
- ۴- معین، محمد: فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ نهم، ۱۳۷۵، ج ۲، ذیل ماده‌ی زمان.
- ۵- نبئی، ابوالفضل: تقویم و تقویم نگاری در تاریخ، مشهد، انتشارات قدس رضوی، چ دوم، ۱۳۶۶، ص ۹.
- ۶- همان، صص ۱۹-۱۸.
- ۷- همان، صص ۵۹-۵۸.
- ۸- سجّادی، سید جعفر: فرهنگ معارف اسلامی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ اوّل، ۱۳۶۲، ج دوم، صص ۵۰۴-۵۰۱، ذیل ماده‌ی زمان.
- ۹- ارسطو: طبیعیّات، ترجمه‌ی دکتر مهدی فرشاد، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ اوّل، ۱۳۶۶، صص ۱۶۳-۱۵۹.
- ۱۰- همان، ص ۱۶۰.
- ۱۱- همان، صص ۱۶۴-۱۶۲.

- ۱۲- ابن سینا: شفا، ترجمه‌ی محمدعلی فروغی طاهری، صص ۴۸۳-۴۷۷. به نقل از: طاهری، سید صدرالدین، مقاله‌ی «سیر زمان از ارسطو تا صدرا»، فصل‌نامه‌ی خردنامه‌ی صدرا، شماره‌ی ۱۲ (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۱۵.
- ۱۳- بیرونی، محمد، آثار الباقیه عن القرون الخالیه. ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲، صص ۲۴-۲۵.
- ۱۴- دکتر کزازی در کتاب «مازهای راز» نام سه هزاره‌ی سوم را «گومیچشن» به معنی آمیزش، عنوان کرده‌اند. (← کزازی، میرجلال الدین: مازهای راز، تهران، نشر مرکز، چ اول، ۱۳۷۰، ص ۴۳)
- ۱۵- شایگان، داریوش: بت‌های ذهنی و خاطره‌ی ازلی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۷۱، ص ۱۴۳.
- ۱۶- مازهای راز، پیشین، صص ۴۳-۴۴.
- ۱۷- تقویم فرس قدیم، تقویم رایج در اوایل حکومت هخامنشی در ایران است که از متون کتیبه‌های باقیمانده از داریوش بزرگ در کوه بیستون و سایر فرمان‌های شاهان هخامنشی استخراج شده است و به علت مخدوش بودن قسمت‌هایی از کتیبه بیستون ناقص و ناتمام است. (← تقویم و تقویم نگاری در تاریخ، پیشین، ص ۱۱۳)
- ۱۸- تقویم و تقویم نگاری در تاریخ، پیشین، صص ۱۱۵-۱۲.
- ۱۹- آثار الباقیه عن القرون الخالیه، پیشین، ص ۷۱۰.
- ۲۰- تقویم و تقویم نگاری در تاریخ، پیشین، صص ۱۱۷-۱۱۵.
- ۲۱- همان، صص ۱۱۹-۱۱۸.
- ۲۲- جنیدی، فریدون: زروان سنجش زمان در ایران باستان، تهران، انتشارات نقش جهان، چ اول، ۱۳۵۸، ص ۲۲.

۲۳- در زبان بلوچی هنوز هم به تابستان « هامین » گفته می شود. (← زروان سنجش زمان در ایران باستان، پیشین، ص ۲۳.)

۲۴- به نظر می رسد مبنای این تقسیم بندی، سرزمین های سردسیر و نیز گرمسیر جنوبی ایران مانند خوزستان است که از دیرباز سکونت گاه و پایتخت شاهان ایرانی بوده اند. در این سرزمین ها از گذشته تا کنون همیشه غلبه با سرما یا گرما بوده است؛ مثلاً، امروزه با وجود اثبات چهار فصل در سایر مناطق، در خوزستان اکثر ماه ها در تصرف گرماست و شاهد پاییز یا بهاری به معنای واقعی نیستیم.

۲۵- تقویم و تقویم نگاری در تاریخ، پیشین، ص ۲۱.

۲۶- زروان سنجش زمان در ایران باستان، پیشین، ص ۲۲.

۲۷- تقویم و تقویم نگاری در تاریخ، پیشین، ص ۲۱.

۲۸- تقویم و تقویم نگاری در تاریخ، پیشین، ص ۱۲۰.

زمان در اسطوره و حماسه

زمان در اسطوره

فرهنگ‌نویسان واژه‌ی « اسطوره » را عربی و از ریشه‌ی « سطر » به معنای افسانه و سخنان بی‌اساس و شگفت‌انگیز می‌دانند که مکتوب شده باشد.^۱ « اساطیر » جمع مکسر این واژه است که نه بار در قرآن مجید به کار رفته که اغلب با کلمه‌ی « الاوّلین » همراه است.^۲

امروزه « اسطوره‌شناسی » دانشی بسیار مهمّ است که سعی دارد جنبه‌های فلسفی، اجتماعی، تاریخی و... آن را مورد بررسی قرار دهد. هرچند که ریشه‌شناسی آن به دلیل نبود مستندات قوی و مکتوب امری دشوار و شاید ناممکن است اما محققان سعی کرده‌اند به جای تعریف ماهیت و گوهر اسطوره، بیشتر به تأثیر آن در روند تشکّل‌های اجتماعی، مانند جشن، مراسم و غیره و نیز چگونگی تکامل و منتهی شدن آن به علوم امروزی به ویژه فلسفه بپردازند.

اسطوره به دلیل همزاد بودن با انسان، مطمئناً آینه‌ی خوبی برای نشان دادن تصوّر انسان بدوی در مورد زمان است. کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌های اقوام و ملل، نمودی از بینش انسان در سپیده دم تاریخ است. زمان دارای معنا و ماهیت خاص بوده و با زمان به تعبیر نیوتنی آن بسیار اختلاف دارد.^۳

در حقیقت در اسطوره دنیای عینی و ذهنی به هم می‌آمیزد. زمان واقع، عینیت خود را تقریباً از دست می‌دهد و به زمان‌های ذهنی تبدیل می‌شود. الهه به صورت انسان در می‌آید و قدرت‌های غیرعینی را که اسطوره به حوادث مینوی - مافوق طبیعی اما مورد اعتقاد - منسوب می‌دارد، از خود نشان می‌دهد. ارواح مینوی، عالم تاریخ و زمان عینی را تسخیر می‌کنند. اجدادپرستی، نیاکان از یادرفته را که در محدوده‌ی زمان عینی زیسته‌اند، به قلمرو نامحدود ابدیت‌گونه‌ی زمان ذهنی، واپس می‌رانند و از آنها الهه می‌سازد.^۴ در واقع زمان اساطیری، دارای گوهری کیفی است که در برخورد با رویدادهای شگرف اساطیری معنا می‌پذیرند.^۵ در چنین بینشی هیچ چیز، از جمله زمان و مکان واجد معنا نبوده و همه‌ی امور و پدیده‌ها در پیوند با مبدأ مینوی (بن دهشن) دارای ارزش و اعتبار می‌شوند.

در تفکر اساطیری، زمان همچون سایر امورعالم، در گذر رویدادهای خاص اسطوره‌ای اعتبار می‌پذیرد؛ مثلاً، در یونان باستان و تا قبل از ظهور فلاسفه‌ی بزرگ، واقعیات هستی را در قالب سرگذشت‌های مینوی بیان می‌کردند و زمان بدایت (بن دهشن) را با

آن پیوند می‌دادند. در همه‌ی این روایات، آفرینش جهان نقش کلیدی می‌یافت و در برابر این آفرینش، عاقبت و فرجام زندگی، در لباس اسطوره بیان می‌شد.^۷

بدین ترتیب پس از مطرح شدن زمان اسطوره‌ای در کنار زمان خطّی، محققان به صورت دقیق‌تری به این زمان‌ها پرداختند و در پی تبیین آنها برآمدند؛ مثلاً، میرچا الیاده و ارنست کاسیرر در آثار و مقالات خود به دو وجه از زمان اشاره می‌کنند؛ یکی زمان مینوی* و دیگری زمان متعارف یا گیتی مدار**.

زمان گیتی مدار بر روزگار و دیرند روزمره و بیرونی که گردش دوران و حرکت روز و شب و ماه و سال تجلّی عینی آن است، دلالت دارد. اما آنچه که ورای روزمرگی و عادت زندگی قرار دارد و به کمک دقیقه و ساعت و ثانیه قابل اندازه‌گیری نیست و از حرکت خطّی زمان پیروی نمی‌کند، زمان مینوی نامیده می‌شود.

با نگاهی کلی می‌توان دریافت که رویدادهای اساطیری از داد و ستد پی‌گیر انسان در دو بخش به هم پیوسته‌ی گیتی و مینو شکل می‌گیرد. از این‌رو در عرصه‌ای شگرف، گیتی و مینو به‌گونه‌ای اسرارآمیز با یکدیگر در می‌آمیزند و هستی را قوام می‌بخشند. این دو قلمرو شگرف اساطیری که پیوسته با هم چالش و آمیزش هستند، زندگی انسان را دارای معنا و جهت می‌کنند. بدیهی است که ساحت‌های زمینی و مینوی در برخوردی پایدار با هم، هر یک به صورت نمودی از دیگری تجلّی یافته و هر یک نحوه‌ای از وجود را

* sacred time
** profane time

تجسّم می‌بخشند. تعریفی که ارنست کاسیرر از زمان مینوی به دست می‌دهد با معنای مینو در فرهنگ پهلوی تا حدّی سازگار است. بدین معنا که زمان مینوی بر زمان درونی و تجربی دلالت داشته و برعکس زمان متعارف بر گردش دوران و تسلسل یکنواختی زمان نیوتنی اطلاق می‌شود.

در بینش اساطیری جهان دیداری و زمینی نمود و تبلور جهان مینوی است و بدین ترتیب در فراسوی هر پدیده‌ی ملموس و دیداری، صورتی مینوی وجود دارد که انسان اساطیری همواره در پی آن است تا از ساحت جهان متعارف درگذرد و به ساحتی دیگر راه یابد؛ به عبارت دیگر، «گیتی» بر عالم برون و آشکار و «مینو» بر عالم معنا و درون دلالت دارد و البته انسان اساطیری هیچ مرزی بین دو ساحت قرار نمی‌دهد تا هر دو جهان در وجودش تبلور یابد. او این دو جهان را در حماسه‌ها و رویدادها به هم می‌آمیخت؛ یعنی گاه خویشان را در جهان می‌گسترده و گاهی به عالم مینوی راه می‌برد. بنابراین ساحت گیتی در زمان خطّی معنا می‌پذیرفت اما ساحت مینوی زمان قدسی را باز می‌نمود.^۸

بعدها برخی از فلاسفه برای نخستین بار گوهر هستی را با زمان پیوند دادند. از جمله این فلاسفه آناکسیمندر است که اعلام نمود؛ نظم عالم بر حسب تعین زمان جریان دارد. هراکلیتوس نیز عقیده داشت که زمان تنها جنبه‌ای از واقعیت نیست بلکه خود مقوم گوهر هستی است.

فلاسفه سپس از مرحله‌ی اساطیری گذشتند. آنان از روایت‌های اساطیری، درباره‌ی بدایت زمانمند یا بن دهشن دل برکنده اما در عین حال ماهیت زمانمند گیتی را به عنوان حقیقتی انتزاعی مورد توجه قرار دادند. آنان مدعی شدند که عالم از نظر زمان چون ایام و فصول در حرکت بوده و پیوسته زمان بدایت را تکرار می‌کند. گفتنی است که حرکت خطی زمان، با ظهور اندیشه‌ی سامی در غرب رواج یافت. در این انگاره هرگاه زمان به پایان خود رسد، ابدیت چیره می‌گردد. حال آن‌که در بینش اساطیری یونان حرکت، خطی نبوده و همواره در دایره‌ای گرفتار است و هیچ‌گاه نیز از حرکت باز نمی‌ماند. زمان در این معنا واجد مفهومی گوهری بوده و هیچ چیز آن را قطع نمی‌کند.^۹

زمان در حماسه

حماسه در اصطلاح ادبی، به شعری وصفی اطلاق می‌شود که به توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی بپردازد؛ به طوری که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.^{۱۰}

حماسه‌ها معمولاً قرن‌ها پس از وقوع حوادث، به وجود می‌آیند، یعنی زمان بروز جنگ‌ها و حوادث، انسان‌ها تماشاگر رویدادهایی هستند که هیچ امر خارق العاده‌ای در آن‌ها دیده نمی‌شود. اما همین حوادث با گذر زمان و قرون متوالی، به تدریج از حالت

اولیّه‌ی خود خارج شده، با توجه به اهداف وقوع آن‌ها، اعم از استقلال ملی، جنگ با دشمنان و... کم کم رنگ تقدّس می‌گیرند و پهلوانانی به منصه‌ی ظهور می‌رسند که به مرور زمان به درجات مافوق بشری ارتقا می‌یابند. حوادث نیز کم کم فواصل زمانی و مکانی خود را از دست داده، با یکدیگر مرتبط می‌شوند و به وقایعی منظم مبدل می‌شوند. سپس با شاخ و برگ‌هایی که در طول زمان به آن‌ها اضافه می‌گردد، کم کم از حالت اختصار بیرون آمده، به داستان‌های مفصّلی تبدیل می‌شوند.

علاوه بر خصوصیت یاد شده، می‌توان «ابهام» در زمان و مکان را نیز از ویژگی‌های حماسه دانست. در یک منظومه‌ی حماسی، زمان و مکان محدود و مشخص نیست؛ زیرا هر چه صراحت در زمان و مکان بیشتر باشد، ارزش حماسی آن منظومه کمتر است.^{۱۱} به دلیل همین عدم روشنی و وضوح است که تاکنون «زمان» در حماسه مورد بررسی موشکافانه قرار نگرفته است و علمای ادب از دیرباز تاکنون، به صورت محدود و در ضمن گفتار خود در باب حماسه یا موضوعات دیگر بدان اشاره کرده‌اند؛ مثلاً، ارسطو که نخستین تدوین کننده‌ی قواعد حماسه است^{۱۲} در کتاب «فن شعر» خود، تنها در بخش مقایسه‌ی تراژدی و حماسه است که به صورت موجز به زمان در حماسه می‌پردازد و می‌گوید: «از حیث طول مدّت بین این دو [حماسه و تراژدی] تفاوت هست. چون تراژدی سعی دارد که تا ممکن است به مدّت یک دوره‌ی آفتاب محدود بماند و یا اندکی از آن تجاوز کند. در صورتی که حماسه از لحاظ زمانی محدود نیست. هر چند در آغاز کار، شاعران

نه در تراژدی مقید به زمان بودند و نه در حماسه بدان تقیدی داشتند.^{۱۳}

جورج لوکاج نیز در کتاب «نظریه‌ی رمان» در مورد زمان در حماسه با ارسطو هم عقیده است و در باب مقایسه‌ی حماسه و درام می‌نویسد: «زمان در حماسه مانند درام، واقعیتی حقیقی یعنی مدتی مشخص ندارد. گذشت زمان در حماسه هیچ اثری بر آدم‌ها و سرنوشت نمی‌گذارد. پویایی و یگانه کارکرد آن، بیان عظمت اعمال و تنش‌ها به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز است. کاربرد سال به این علت ضروری است تا شنونده معنای تسخیر تروا در ایلیاد و اودیسه و یا معنای سفرهای دریایی اودیسه را بفهمد، دقیقاً به همان ترتیب که تعداد زیاد جنگجویان و یا قلمروهای پهناوری که باید پیموده شود در این امر ضرورت دارد. اما قهرمانان به هیچ وجه زمان را درون خود اثر، تجربه نمی‌کنند. زمان بر دگرگونی و ثبات درونی‌شان کوچک‌ترین اثری ندارد. سن آن‌ها در خصائل‌شان جذب می‌شود. نستور همان سالخورده است، هلن زیباست و آگاممنون قدرتمند.»^{۱۴}

نویسنده در جایی دیگر، در مورد بستر زمانی وقوع حوادث حماسه می‌گوید: «در حماسه و درام یا گذشته وجود ندارد یا تماماً کنونی است. از آن جایی که این دو نوع ادبی، جریان زمان را نمی‌شناسند، برای آن‌ها هیچ تفاوت کیفی میان تجربه‌ی زیستی گذشته و تجربه‌ی زیستی حال وجود ندارند. در این دو گونه‌ی ادبی، زمان دارای قدرت دگردیسی نیست. چیزی وجود ندارد که بتواند معنایش را تقویت کند و نه آن را تضعیف کند.»^{۱۵}

دکتر کزازی پژوهنده‌ی ادب حماسی نیز در مورد همین ویژگی زمان حماسه می‌گوید:

«حماسه‌هایی که پیشینه‌ی باستانی دارند و از درون اسطوره برآمده‌اند در آن‌ها رویدادها و سرزمین‌ها نمادین شده‌اند. از این روی، در آن زمان و مکان رنگ باخته یا به یکبارگی فراموش شده‌است و به آسانی نمی‌توان در چنین حماسه‌ای زمان و جایگاه پدیده‌های اسطوره‌ای و حماسی را نشان داد یا چهره‌های نمادین و پهلوانان شگفت‌آور حماسی را به بنیاد و خاستگاه تاریخی‌شان باز پس برد و آنان را در تاریخ باز یافت.»^{۱۶}

البته باید توجه داشت که زمان حماسه با وجود ابهام‌آمیز بودن، هنگامی که موجودیت مردمی که حماسه به آن‌ها تعلق دارد، در بوته‌ی سنجش و ارزشیابی مجدد گذشته قرار می‌گیرد و یا دچار تغییر و تحول می‌گردد، بسیار سرنوشت‌ساز خواهد بود.^{۱۷}

از دیگر موارد قابل ذکر در مورد زمان حماسه، می‌توان به نزدیکی آن با زمان اسطوره‌ای در بعضی جنبه‌ها اشاره کرد؛ مثلاً اندیشه یا مضمون بقا که در اساطیر به صورت زندگانی جاودان در پناه خدایان آمده‌است، در حماسه به صورتی دیگر جلوه‌گری می‌کند. حماسه که بر فصل مشترک اسطوره و تاریخ قرار دارد، در عین گرایش به تاریخی شدن قهرمان، وضعیت اساطیری او را حفظ می‌کند. از این رو مسأله‌ی زمان و بقا را نیز به صورت عمرهای دراز و پردوامی درمی‌آورد که سراسر دوران‌های حماسه را در بر می‌گیرد. قهرمان حماسه در طول عمر حماسه زندگی می‌یابد و این خود به نوعی مقابله با مرگ است. به بیان دیگر، اگر در اساطیر جاودانگی صورت، زمان و بقاست، در حماسه ادامه و دوام یافتن قهرمان خود همین بقاست.

در اساطیر خدایان، جاوید و بی‌مرگ‌اند اما در حماسه، قهرمان اصلی در همین دوره‌ای که می‌زید، چندان دوام می‌یابد که دوره سرآید. او از نوعی بی‌مرگی دوره‌ای برخوردار است و تا دوره تمام نشده، در او نشانه‌ای از مرگ نیست. رستم و زال از آغاز دوران حماسی تا پایان آن همچنان هستند؛ نه گذشت زمان آنان را به مرگ می‌رساند نه از میان رفتن و کاهش نیروی مادی جسم. اما رستم زمینی‌تر از زال است. او تجلی نیروهای مادی حماسه است. مرگ، طبیعی‌تر او را درمی‌یابد؛ یعنی رستم حماسی‌تر است و زال اساطیری‌تر، پس مرگ یک دوره‌ی حماسه نیز نخست باید رستم را فرو گیرد؛ یعنی اگر دوره‌ی حماسه به سر نمی‌رسید زندگی او نیز به سر نمی‌آمد.^{۱۸} که البته این برخورداری از زمان طولانی، تنها شامل پهلوانان نمی‌شود و موجودات دیگر را نیز در بر می‌گیرد که در بخش‌های دیگر به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

پی نوشت فصل دوّم

- ۱- ضمیران، محمّد: گذار از جهان اسطوره به فلسفه، تهران، انتشارات هرمس، چ دوم، ۱۳۸۴، ص ۲.
- ۲- واحد دوست، مهوش: رویکردهای علمی به اسطوره شناسی، تهران، انتشارات سروش، چ اوّل، ۱۳۸۱، ص ۲۱.
- ۳- گذار از جهان اسطوره به فلسفه، پیشین، ص ۱۱۷.
- ۴- زرین کوب عبدالحسین، در قلمرو وجدان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ اوّل، ۱۳۶۹، ص ۴۰۵.
- ۵- گذار از جهان اسطوره به فلسفه، پیشین، ص ۱۱۷.
- ۶- همان، ص ۱۱۷.
- ۷- همان، ص ۵۴.
- ۸- همان، صص ۱۱۷-۱۱۸.
- ۹- همان، ص ۱۲۰-۱۱۸.
- ۱۰- صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ هفتم، ۱۳۸۴، ص ۳.
- ۱۱- همان، صص ۷-۱۲.
- ۱۲- اسلامی ندوشن، محمّدعلی: جام جهان بین، تهران، انتشارات جامی، چ ششم، ۱۳۷۴، ص ۲۹۹.
- ۱۳- ارسطو: فن شعر، ترجمه‌ی عبدالحسین زرین کوب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، چ اوّل، صص ۱۳۷-۱۳۵.

- ۱۴- لوکاچ، جورج : نظریه‌ی رمان، ترجمه‌ی حسن مرتضوی ، تهران، نشر قصه، چ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷.
- ۱۵- همان ، ص ۱۲۳.
- ۱۶- کزازی ، میرجلال الدین : رؤیا، حماسه، اسطوره، تهران، نشر مرکز، چ اول، ۱۳۷۲. ص ۱۹۱.
- ۱۷- حق شناس، علی محمد: مقالات ادبی - زبانشناختی، تهران ، انتشارات نیلوفر ، چ اول ، ۱۳۷۳، صص ۱۳۱-۱۳۲.
- ۱۸- مختاری، محمد: اسطوره‌ی زال ، تهران ، نشر آگه ، چ اول، ۱۳۶۹، صص ۲۷۴-۲۷۵.

نقش آفرینی زمان در شاهنامه

بررسی دقیق هر پدیده‌ی مبهم و بی‌نظمی، امری بس دشوار است و به راحتی نمی‌توان به بررسی جنبه‌های مختلف آن پرداخت و در مورد چیستی و ماهیت آن، حکم نهایی صادر کرد. از جمله‌ی این موضوعات مبهم « بحث زمان » در حماسه است که به دلیل ابهام و پراکندگی بیش از حد آن به سادگی قابل سازماندهی و نظام بخشی نیست و اکثر پژوهندگان ادب حماسی ترجیح داده‌اند به شکل صریح و مجزاً به این موضوع نپردازند. یکی از این ادیبان دکتر ذبیح الله صفاست که زمان در حماسه را فاقد هرگونه « ارج » و « بها » برای بررسی دانسته، به صورت کلی و موجز به این موضوع اشاره کرده است.^۱

این عدم توجه دقیق به بررسی زمان در حماسه، باعث شده‌است که شناخت عنصر زمان در شاهنامه که برپایه‌ی همین دو ویژگی زمانی؛ یعنی ابهام و پراکندگی شکل

گرفته‌است، امری دشوار نماید؛ به ویژه این‌که، شاهنامه از لحاظ زمانی از سایر موارد مشابه حماسی پیچیده‌تر است و آن را باید مجموعه‌ای دانست که چکیده‌ی تاریخ چند هزار ساله‌ی یک ملت را درخود گنجانده‌است و طبعاً در بیان وقایع این چند هزارسال، به صورت گلچین عمل شده و تنها به ذکر برخی از رویدادها اکتفا کرده‌است. چه بسا نیز وقایع ثبت شده، آمیزه‌ای از دو یا چند حادثه باشد که در گذر زمان با حذف فاصله‌ی زمانی، به تدریج به هم پیوسته و به واقعه‌ای واحد مبدل شده‌اند؛ به عنوان مثال، دکتر حمیدیان در کتاب «درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی» برای این ادغام حوادث باستانی، داستان «رستم و اسفندیار» را ذکر می‌کند:

« رویارویی رستم و اسفندیار که به فرض هم که موجودیتی تاریخی برای این دو قائل شویم؛ مثلاً اسفندیار را با توجه به زمان زردشت در حدود قرن ششم ق. م و رستم را در صورتی که او را از سکاها بدانیم و زمان او را بعد از ۱۴۰ ق. م یعنی زمان ورود سکاها به زرنگ بینگاریم، دست کم حدود پنج قرن میان این دو فاصله است.»^۲

پس این گونه است که در چنین آثاری، تلاش برای نشان دادن «اتحاد زمانی» امری دشوار و شاید بیهوده به نظر برسد، ولی با این وجود با ژرف اندیشی و نیز بررسی شباهت‌های موجود می‌توان چهارچوبی برای زمان به کار رفته در این اثر سترگ ترسیم کرد و نظمی شبیه به یک نظام به آن‌ها داد تا در نهایت ماهیت «زمان» در شاهنامه روشن‌تر شود.

با اندکی دقت می‌توان دریافت که حرکت زمان در شاهنامه با خلقت جهان و پدیده‌های آن از جمله «خورشید» و «ماه» که از شاخص‌های مهم زمان هستند، آغاز می‌شود و در این میان فردوسی به «ماه» توجه دقیق‌تری کرده و با بیان چگونگی ظهور حالات حرکت آن در آسمان، این پدیده را ابزاری مناسب برای تقسیم بندی زمان دانسته است:

چو سی روز گردش بپیمایدا شود تیره گیتی بدو روشنا
 پدید آید آنگاه باریک و زرد چو پشت کسی کو غم عشق خورد

(ج ۱/ ص ۱۸ ب ۸۲-۸۱)

بدین ترتیب می‌توان از همین ابتدا دریافت که شاخص‌های زمانی؛ مانند سال، ماه و... که به عنوان ممیز امور مختلف در شاهنامه، به کار رفته‌اند، با ماه و سال تقویم امروزی یکسان است و تفاوتی ندارد. این مسأله در بخش دیگری بهتر ثابت نیز می‌شود. جایی که موبدان به دستور منوچهر سعی می‌کنند با طرح پرسش‌هایی در قالب معما خرد زال را بسنجند:

بپرسید مر زال را موبدی از این تیزهش راه بین بخردی
 که از ده و دو تای سروسهی که رستست شاداب با فرهی
 از ان بر زده هر یکی شاخ سی نگردد کم و بیش در پارسی
 دگر موبدی گفت کای سرفراز دو اسپ گرانمایه وتیـزتاز
 یکی زان بکردار دریای قار یکی چون بلورسپید آبدار

بجنبند و هردو شتابنده‌اند همان یک‌دگر را نیابنده‌اند
سدیگر چنین گفت کان سی سوار کجا بگذرانند برشهریار
یکی کم شود باز چون بشمری همان سی بود باز چون بنگری

(ج/۱ ص ۲۱۸-۲۱۷ / ب ۱۲۵۸-۱۲۵۱)

زال با تیزهوشی، به پرسش‌های موبدان پاسخ می‌دهد و ماهیت سال و ماه را که از واحدهای زمانی رویدادهای شاهنامه‌اند، مشخص می‌سازد:

نخست از ده و دو درخت بلند که هریک همی شاخ سی برکشند
بسالی ده و دو بود ماه نو چو شاه نوآیین ابرگناه نو
بسی روز مه را سرآید شمار برین سان بود گردش روزگار
کنون آنکه گفתי زکار دو اسپ فروزان بگردار آذرگشپ
سپید و سیاهست هردو زمان پس یک‌دگر تیز هر دو دوان
شب و روز باشد که می بگذرد دم چرخ بر ما همی بشمرد
سدیگر که گفתי که آن سی سوار کجا برگزشتند برشهریار
ازان سی سواران یکی کم شود بگاه شمردن همان سی بود
نگفتی سخن جز ز نقصان ماه که یک شب کم آید همی گاه گاه

(ج/۱ ص ۲۲۱-۲۲۰ / ب ۱۲۸۴-۱۲۷۶)

با این مقدمه به تحلیل وضعیت زمان در دوره‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی شاهنامه می‌رسیم و با دقت ابعاد آن را بررسی می‌کنیم:

دوره‌ی اوّل، «بخش اساطیری» است که زمان در اسطوره‌ها چندان مطرح نیست؛ به طوری که هرچه زمان در این دوره مبهم‌تر باشد، معمولاً فضای معنوی آن خیال‌انگیزتر است.^۳ دوره‌ی اسطوره‌زمان «آغاز» هاست که طی آن بشر پس از تثبیت اقتدار خود، نخستین نهادها و ابزارها را به وجود می‌آورد. به همین سبب ما در بخش اسطوره‌ای شاهنامه، شاهد ظهور نخستین پادشاهان که بر انسان و دیوان حکومت می‌رانند، ابداع اوّلین مظاهر بشری، بهره‌برداری از آتش به عنوان یکی از قوای نهفته‌ی طبیعت و موارد فراوان دیگر هستیم.^۴

این اختراعات و اکتشافات یکی از مهم‌ترین جنبه‌های اسطوره است و تبیین‌کننده‌ی اوّلین برخورد بشر با طبیعت پیرامون می‌باشند. فردوسی قبل از رسیدن به دوره‌ی حماسی «پهلوانی» به صورت فهرست‌وار به بسیاری از این «آغاز»ها اشاره کرده‌است. در ادامه، برخی از آنها را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

آفرینش عالم:

از آغاز باید که دانی درست سرمایه گوه‌ران از نخست

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید بدان تا توانایی آرد پدید

(ج ۱/ص ۱۴ ب ۳۶-۳۵)

آفرینش مردم:

چو زین بگذری مردم آمد پدید شد این بندها را سراسر کلید

(ج ۱/ص ۱۶ ب ۶۰)

آفرینش آفتاب:

ز یاقوت سرخست چرخ کبود نه از آب و گرد و نه از باد و دود

(ج ۱/ص ۱۱۷/ب ۷۵)

آفرینش ماه:

چراغست مر تیره شب را بسیج ببد تا توانی تو هرگز میبچ

(ج ۱/ص ۱۱۸/ب ۸۰)

طبق روایت شاهنامه بسیاری از پدیده‌هایی که زندگی انسان را به سوی اجتماعی شدن سوق می‌دهند، اولین بار در دوره‌ی «جمشید» به وجود آمدند و حیوانات و طبیعت نیز در همین زمان مسخر انسان شده‌اند. فردوسی برای این اکتشافات سه دوره‌ی پنجاه ساله را به جمشید نسبت می‌دهد که در پنجاه سال اول، وی ابزارآلات جنگی را پدید آورد:

چو خفتان و تیغ و چو بر گستوان همه کرد پیدا بروشن روان

بدین اندرون سال پنجاه رنج ببرد و ازین چند بنهاد گنج

(ج ۱/ص ۳۹/ب ۱۱-۱۰)

پنجاه سال دوم پادشاهی او نیز به چگونگی ایجاد پوشش و جامه به‌ویژه لباس جنگی

اختصاص دارد:

دگر پنجه اندیشه جامه کرد که پوشند هنگام ننگ و نبرد

(ج ۱/ص ۳۹/ب ۱۲)

و سرانجام در پنجاه سال سوّم که مهم‌ترین این سه دوره می‌باشد، نظام‌های اجتماعی، معماری، جواهرآلات، پزشکی، عطرها و بوی‌ها و حتی نوروز نیز به منصّه‌ی ظهور می‌رسند. در این شرایط باید بخش اسطوره‌ای شاهنامه را مقدمه‌ای برای ورود به دوره‌ی پهلوانی که عرصه‌ی هنرنمایی فردوسی است، دانست. مقدمه‌ای که در طی آن می‌بایست زندگی بشر به تکامل رسیده و حکومت‌ها در تقابل با یکدیگر قرار گرفته باشند تا صحنه‌های بی‌نظیر حماسی خلق شود؛ چون وقوع حماسه زمانی است که ملّت‌ها دوران تشکیل و تکوین را گذرانیده^۵ و اینک به تکامل نسبی رسیده‌اند.

دوره‌ی دیگر «بخش پهلوانی» است که میدان برخورددهاست. دوره‌ای که در آن پهلوانان در برابر یکدیگر قرار گرفته، صحنه‌های شگفت‌انگیزی می‌آفرینند؛ به طوری که تمام مسائل دیگر از جمله زمان، تحت تأثیر این رویدادها و کنش و واکنش‌ها قرار می‌گیرند.

در این دوره، حوادث به‌ویژه جنگ‌ها، حاکم بلامنازع این بخش از شاهنامه‌اند و جولانگاهی مناسب، برای بروز خلاقیت فردوسی در توصیف به شمار می‌روند. در چنین شرایطی کاربرد «زمان» بیشتر برای بیان عظمت اعمال و تنش‌هاست و واقعیت و اصلتی ندارد. این زمان اغلب یا جنبه‌ی مجازی دارد یا دارای چنان پراکندگی است که نمی‌توان برای آن نظام و ساختار پیوسته‌ای در نظر گرفت؛ برای مثال، زمان خطّی که بستر حوادث است از یک سو دچار قطع و وصل‌های متوالی می‌شود و از سوی دیگر، گاه از بعضی حوادث به سرعت می‌گذرد و گاهی آن قدر کند می‌شود که شرح جنگ یک ساعته را در

چند صد بیت می‌بینیم و شاعر لحظه به لحظه‌ی پهلوانان را توصیف می‌کند؛ مثلاً، ماجرای «هفت گردان» سه هفته طول کشید که تنها در یک روز آن، جنگ رخ داد؛ اما ابیات اختصاص یافته به این جنگ که در ساعتی از همان روز صورت گرفت، ۱۲۰ بیت از مجموع ۱۶۸ بیت ماجراست. این مثال علاوه بر نشان دادن کندی و تندی زمان، دلیل خوبی برای نشان دادن میزان اهمیت حوادث به ویژه جنگ است که در این دوره، سایر امور را به حاشیه رانده است.

علاوه بر محوری بودن حوادث، عوامل دیگری؛ چون: وجود توصیف، رجز و... باعث گردیده که زمان در این دوره به خصوص در جنگ‌ها، دارای جایگاه ثابتی نباشد؛ به طوری که گاه بسیار با اهمیت ظاهر می‌شود و گاهی نیز مانند پرده‌ی نمایش ممیّز حوادث است و نقش حاشیه‌ای ایفا می‌کند.

واحد شمارش زمان در این بخش عمدتاً «هفته» است که بسامد این واحد از عهد کیخسرو آنقدر افزایش پیدا می‌کند که گویی به جای واحد «روز» به کار برده شده است. البته از نقش «خورشید» نیز در این دوره نباید غافل شد که به عنوان شاخصی برای نشان دادن مدت فعالیت یا زمان آن، مورد استفاده قرار گرفته است:

ازین گونه تا گشت خورشید راست سپاه فرود دلاور بسکاست

(ج ۴ / ص ۶۳ / ب ۸۵۴)

اکثر خصوصیات بارز این دوره، مانند ابهام در آغاز حوادث، پرش‌های زمانی، فشرده‌گی زمان و... همان ویژگی‌های اساسی زمان شاهنامه است که در ادامه به

آن‌ها خواهیم پرداخت.

و سرانجام «بخش تاریخی» است که از نظر اهمیت، دوره‌های پادشاهی جایگزین حوادث می‌شوند اما توالی این حکومت‌ها به صورت یکنواختی شکل نمی‌گیرد و زمان خطی کندی و تندی بیش از حدی پیدا می‌کند؛ به طوری که گاه تمام جزئیات مربوط به یک حکومت بیان می‌شود و گاهی چندین حکومت در چند بیت خلاصه می‌شوند.

در این دوره، زمان از درجه‌ی اهمیت یکسانی برخوردار نیست؛ به طوری که در قسمت‌های داستانی، مانند به ظلمات رفتن اسکندر نقش مهمی ایفا می‌کند و در بیان مجالس بزم شاهانه، افسانه‌ها و نیز سخنان حکیمانه و مواعظ، زمان به کلی هویت خود را از دست می‌دهد و بود و نبود آن یکسان می‌شود.

با اندکی تأمل درمی‌یابیم که این نوسان بیشتر معلول دو علت است؛ اول این که، در این دوره شاهد نبردهای زیادی نیستیم که در سایه‌ی کنش و واکنش‌های آن‌ها، مجالی برای حضور زمان فراهم شود و دیگر این که معمولاً وقایع در هر دوره، مختص به آن دوره می‌شوند و مانند دوره‌ی پهلوانی، کسانی یافت نمی‌شوند که با حضور در دوره‌های مختلف بتوانند با رجز و گفتارهای خود میان آن‌ها پیوند زمانی ایجاد کنند.

اینک با توجه به این شناخت نسبی از زمان، شاهنامه در سه دوره به دست آمد، به ویژگی‌های عنصر زمان در این اثر می‌پردازیم و برای جلوگیری از اطناب کلام به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم.

ویژگی‌های عنصر زمان در شاهنامه

۱- تنوع زمان در شاهنامه

با اندکی دقت در ساختار زمان در شاهنامه، درمی‌یابیم که با دو نوع زمان که به شکلی در پیوند با یکدیگرند، مواجه هستیم که در حقیقت تار و پود رویدادهای شاهنامه را تشکیل می‌دهند. این زمان‌ها عبارتند از: الف) زمان خطّی ب) زمان حوادث.

الف) زمان خطّی

زمان خطّی زمانی است که از آغاز یک پدیده تا پایان آن جریان دارد؛ به عنوان مثال، خورشید از طلوع تا غروب بر روی یک زمان خطّی حرکت می‌کند که امروزه ما آن را با ساعت و دقیقه محاسبه می‌کنیم. حال هرچه پدیده از نظر مدت، طولانی‌تر باشد واحد اندازه‌گیری نیز بزرگ‌تر است و برای محاسبه‌ی زمان آن باید از ماه، سال و... استفاده کرد. با یک نگاه کلی می‌توان «حکومت» در شاهنامه را نیز به عنوان یک رویداد کلان به شمار آورد که از نقطه‌ای آغاز و درجایی قطع می‌شود. این حکومت چند هزارساله که خود از پادشاهی‌های متعددی تشکیل شده است، یک زمان خطّی را نشان می‌دهد که از کیومرث -اولین پادشاه پیشدادی- آغاز و تا پادشاهی ساسانیان ادامه می‌یابد. و چون بستری است که تمام حوادث و وقایع بین این دورویداد را -کیومرث تا سقوط ساسانیان

بر روی خود جای داده است.

نکته‌ی قابل بحثی که در این زمینه وجود دارد این‌که؛ زمان خطّی شاهنامه، برخلاف سایر پدیده‌ها ممتد و یکنواخت نیست و دارای قطع و وصل‌های فراوانی است؛ به عبارتی بهتر، شاهنامه تاریخ چند هزارساله‌ی ایران را به صورت پیوسته نشان نداده و تنها به ذکر برخی از پادشاهی‌ها که از همان سپیده دم تاریخ تا دوره‌ی ساسانیان بر این مرز و بوم حکومت کرده‌اند، اشاره کرده‌است و از سایر پادشاهی‌ها یا ذکری به میان نیامده یا آن قدر سریع از مدّت حکومت آن‌ها گذشته که تنها نامی از آن پادشاهی در شاهنامه ثبت شده‌است. برای درک چگونگی زمان خطّی در شاهنامه می‌توان مجدداً خورشید را به عنوان مثال ذکر کرد که در سیر حرکتی خود از شرق به غرب، دائم در پشت ابرها پنهان و ظاهر می‌شود و این ظهور و پنهان شدن با مدّت زمان‌های متفاوت صورت می‌گیرد. نولدکه، خاورشناس آلمانی در کتاب «حماسه ملّی ایران» در مورد این خصوصیت یعنی، کوتاهی و بلندی مدّت پادشاهی‌ها بر زمان خطّی شاهنامه، چنین می‌نویسد:

« شاهنامه عبارت از تاریخ جامع شاهنشاهی ایران است از بدو شروع تا انقراض آن به دست عرب‌ها. این شاهنشاهی منقسم می‌شود به پنجاه دوره‌ی پادشاهی که مدّت آن‌ها با یکدیگر متفاوت است. شرح هر یک از این دوره‌ها نیز باهم از حیث تفصیل و اختصار به کُلّی مختلف بوده و با دوره‌های شاهی از لحاظ دوام وفق نمی‌دهد.»^۷

ایجاز و اطناب در بیان مدّت حضور پادشاهی‌ها بر روی زمان خطّی شاهنامه، گاه آن

قدر زیاد می‌شود که مایه‌ی شگفتی است؛ مثلاً، حکومت کیخسرو در بخش پهلوانی، در بیش از ۵۰۰۰ بیت بیان می‌شود، ولی در مقابل پادشاهی یزدگرد، فرزند بهرام‌گور در بخش تاریخی که ۱۸ سال بر ایران حکومت کرد، تنها در ۲۴ بیت نقل شده است. این تندی و گندی در بیان زمان پادشاهی‌های را به وفور می‌توان دید و هرچه به پایان شاهنامه نیز نزدیک می‌شویم، در بیان زمان‌های حکومت شاهان شتاب بیشتری احساس می‌شود؛ به طوری که، بعد از پادشاهی اردشیر، «زمان» چنان حرکت سریعی به خود می‌گیرد که سُرّاینده تنها به ذکر نام شاهان و سخنان کوتاهی از ایشان بسنده می‌کند؛ به گونه‌ای که حکومت شش پادشاه را تنها در ۲۸۰ بیت خلاصه می‌کند. حرکت زمان در شاهنامه در واقع بسان دونده‌ای است که در مسیری طولانی گاهی به آرامی می‌دود، گاه راه می‌رود و در پایان نیز سعی می‌کند بر سرعت خود بیفزاید.

قابل توضیح است که این پژوهش به نقش و ابعاد مختلف زمان در شاهنامه می‌پردازد و سعی دارد چگونگی حضور این پدیده را در شاهنامه به وضوح نشان دهد و به این کوتاه و بلندی زمان پادشاهی‌ها از منظر «چرایی» نمی‌نگرد؛ چون، همان‌گونه که خوانندگان نکته سنج نیز می‌دانند این نابرابری زمان، با توجه به حماسی بودن شاهنامه نه تنها عیب و نقص محسوب نمی‌شود؛ بلکه ویژگی خاص این نوع ادبی است و اگر شاعر بیش از این به تاریخ و جزئیات آن می‌پرداخت، ارزش حماسی اثر به مراتب کمتر می‌شد.^۸

ب) زمان حوادث

زمان حوادث درون زمان خطی قرار دارد. بدین شکل که اگر حکومت هریک از شاهان در شاهنامه را مانند ایستگاه یا شهری بر مسیر زمان خطی فرض کنیم، شاعر در روایت خود در آن پادشاهی توقف می‌کند و به بررسی و نقل وقایع مربوط به دوران آن شاه می‌پردازد که از جمله‌ی رویدادهای مورد اشاره‌ی شاعر می‌توان به نبردها، مناسبات، داستان‌های عاشقانه و بعدها در دوره‌ی تاریخی به افسانه‌ها و گفتگوهای طولانی حکیمانه و... اشاره کرد.

از آنجایی که هر پدیده‌ای در قالب زمان شکل می‌گیرد و جدایی زمان از آن امری محال است، این نوع رویدادها نیز در مدت معین و یا در زمانی مشخص صورت می‌گیرند که در این میان شاخص‌های زمانی‌ای مانند: شب، روز، طلوع و همچنین واحدهای زمانی مختلفی چون؛ شبانه‌روز، هفته، ماه و... نقش مهمی در بیان چگونگی این رخدادها دارند و به نوعی تار و پود آن حادثه به شمار می‌روند. به همین سبب شایسته است این نوع زمان را به دلیل این ویژگی « زمان حوادث » نامید.

عمده‌ترین نقش زمان حوادث، بیان مدت وقایع و ماجراهاست که معمولاً در قالب‌های مختلف « شبانه‌روز » و « هفته » و... بیان می‌شود و به نوعی باید آن را « زمان شمارشی » به حساب آورد که طول مدت کنش و واکنش‌ها را در یک حادثه بیان می‌کند. این نوع زمان از عهد کیخسرو به بعد با دقت بیشتری طرح می‌شود؛ به طوری که گاه برای نشان

دادن رویدادی از « ساعت » نیز استفاده می‌شود:

چو از روز نه ساعت اندر گذشت ز ترکان بُد کس بر آن پهن دشت

(ج ۵ / ص ۲۰۰ / ب ۱۹۷۲)

در حقیقت مدّت فعالیت‌ها در یک رویداد که به صورت، دو روز، سه هفته و... مطرح شده‌اند، زمان‌های خطّی کوچکی هستند که زمان یک واقعه را از شروع تا انتها بیان می‌کنند و شخصیت‌های شاهنامه معمولاً با توجّه به آن‌ها، دست به مدیریت‌های زمانی می‌زنند و امور خود را آغاز کرده یا به انجام می‌رسانند.

این موضوع را نیز نباید از نظر دور داشت که احتمال قریب به یقین، مدّت زمان‌های مطرح شده برای حوادث مختلف به‌ویژه جنگ‌ها، بیشتر جنبه‌ی مجازی دارد و نمی‌توان برای آن‌ها مبنایی حقیقی فرض کرد؛ چون، همان‌گونه که ارسطو در «فن شعر» اشاره کرده است، حماسه، تقیّدی نسبت به زمان ندارد^۹ و وقایع آن به‌ویژه در دو دوره‌ی اساطیری و پهلوانی با گذر از یادکرد متعدّد سینه به سینه به صورت مکتوب درآمده‌اند و به‌طور حتم نمی‌تواند در برگیرنده‌ی جزئیات وقایع کتاب‌های تاریخی؛ چون «تاریخ بیهقی» باشد. بنابراین، منطق حکم می‌کند این مدّت کنش و واکنش‌ها را که به شکل‌های مختلفی چون دو روز، سه هفته، چهارماه و... ذکر شده‌اند، زمانی فرضی و مجازی به حساب آورد که برای تجسّم و ملموس جلوه دادن حوادث، درلابه‌لای آن‌ها آورده شده‌اند.

۲- ابهام در زمان

از جمله ویژگی‌های زمانی شاخص در شاهنامه به ویژه در بخش اسطوره و پهلوانی، «ابهام زمانی» است که چون هاله‌ای، حوادث و رویدادهای این اثر حماسی را در برگرفته است. بی‌شک مهم‌ترین دلیل این عدم شفافیت که در ذات نوع ادبی حماسه نهفته است، گذشت قرن‌ها و گاهی هزاره‌ها از منشأ حادثه است که در طی آن، رویدادها کم‌کم رنگ واقعی و اولیه‌ی خود را از دست داده، ضمن ممزوج شدن با عناصر تاریخی، جزئیات آن‌ها نیز به تدریج حذف می‌گردد. به‌طوری که پس از گذشت سالیان دراز از یک رویداد، تنها خود عمل است که به شکل مبهم و با شاخ و برگ‌های فراوان که در طی مسیر زمان به آن اضافه شده، به نسل‌های بعد منتقل می‌شود.^{۱۰} با بررسی دقیق حوادث و رویدادهای شاهنامه، درمی‌یابیم که این ویژگی مهم (ابهام) به دو صورت نمود پیدا کرده‌است که در ادامه به اختصار و با ذکر چند نمونه به آنها اشاره می‌کنیم.

الف) ابهام در شروع

حوادث شاهنامه به ویژه در دو دوره‌ی اساطیری و پهلوانی، شروعی ابهام‌انگیز دارند و سال و ماه آغاز آن‌ها مشخص نیست. تنها در اواخر عهد کیخسرو و نیز برخی از رویدادهای بخش تاریخی است که به بعضی از فصل‌ها مانند بهار و زمستان یا به برخی ماه‌ها، اشاره‌ای شده‌است اما درکل، حوادث شاهنامه بعد از بیان علت یا پس از وقوع

حادثه‌ای دیگر، رخ می‌نمایند و تاریخ دقیق و مشخصی ندارند و اکثراً با قیده‌های مبهمی مانند: روزی، یکی روز و ... که دلیل مناسبی بر نامعلومی زمان است، شروع می‌شود و پس از کش و قوس‌های فراوان به پایان می‌رسند.

چند نمونه:

کشف آتش به وسیله‌ی هوشنگ:

یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد با چند کس همگروه ..

(ج ۱ / ص ۳۳ ب ۹)

داستان رفتن کی کاوس به مازندران:

چنان بد که در گلشن زرنگار همی خورد روزی می خوشگوار
یکی تخت زرین بلورینش پای نشسته برو بر جهان کدخدای

(ج ۲ / ص ۷۶ ب ۱۶ - ۱۵)

آغاز داستان اکوان دیو:

سخنگوی دهقان چنین کرد یاد که یک روز کیخسرو از بامداد

(ج ۴ / ص ۳۰۲ ب ۲۱)

ب) ابهام در سپری شدن زمان

شکل دیگری از ابهام را می‌توان در خود حوادث و وقایع یافت؛ یعنی گاه در لابه‌لای حوادث، اشاره‌ی مبهمی به گذر زمان می‌شود و سراینده با عباراتی نظیر: چندی، روزگاری

و ... سپری شدن زمان را در آن رویداد بیان می‌کند. وی از این قیده‌ها که ممکن است مبین یک فاصله زمانی چند روزه، چند ماهه و یا چندین ساله باشد، به عنوان پلی برای اتصال یک ماجرا استفاده می‌کند.^{۱۱}:

داستان عاشق شدن زال:

همی گشت یکچند بر سر سپهر دل زال آگنده یکسر بمهر

(ج ۱/ ص ۱۵۹ ب ۳۵۱)

بعد از آرام کردن اوضاع به وسیله‌ی سام در زمان پادشاهی نودر:

چنین نیز بگذشت چندی سپهر نه با نودر آرام بودش نه مهر

(ج ۲/ ص ۱۰ ب ۶۱)

بیان گذشتن مدتی از حکومت سیاوش در کهستان:

برآمد برین نیز یک روزگار چنان بُد که سودابه پر نگار

ز ناگاه روی سیاوش بدید پر اندیشه گشت و دلش بر دمید

(ج ۳/ ص ۱۴ ب ۱۳۶-۱۳۴)

خسرو پرویز بر بوذرجمهر حکیم خشم می‌گیرد و او را زندانی می‌کند و مدتی از جریان زندان شدن او می‌گذرد:

برین نیز بگذشت چندی سپهر پر آژنگ شد روی بوذرجمهر

(ج ۸/ ص ۲۶۰ ب ۳۵۵۳)

۳- فشردگی زمان

خصوصیات دیگر زمانی در شاهنامه «فشردگی زمان» است؛ گاه رویدادهای چند هفته، چند ماه و حتی چندین سال متمادی در ابیاتی اندک به صورت خلاصه بیان می‌شوند تا شاعر با گذر از این مقدمات یا جزئیات کم اهمیت، به اصل مطلب و ماجرا بپردازد. اکثر این فشردگی‌های زمان در شاهنامه، در باب بالیدن و رشد شخصیت‌ها است که استاد طوس با مهارت خاص خود مراحل کودکی، نوجوانی و جوانی آن‌ها را در چند بیت بیان می‌کند. مثلاً؛ پس از بیان رها شدن زال نوزاد در پای کوه، سال‌های بالیدن و رشد وی تا جوانی، این چنین خلاصه می‌شود:

نگه کرد سیم‌رغ با بچگان	بران خُرد خون از دو دیده چکان
شگفتی برو بر فگندند مهر	بماندند خیره بدان خوب چهر
شکاری که نازکتر آن برگزید	که بی شیر مهمان همی خون مزید
بدین گونه تا روزگاری دراز	بر آورد داننده بگشاد راز
چو آن کودک خرد پرمایه گشت	بر آن کوه بر روزگاری گذشت
یکی مرد شد چون یکی زاد سرو	برش کوه سیمین میانش چو غرو

(ج ۱/ ص ۱۴۱/ ب ۹۱-۸۶)

و یا بازدید کیخسرو از نقاط مختلف ایران بعد از جلوس بر مسند پادشاهی که ممکن است ماه‌ها و شاید سال‌ها صورت بگیرد در این هفت بیت خلاصه شده است:

سپاهی که شد تیره خورشید و ماه همی رفت با یوز و با باز شاه

بآباد و ویرانی اندر گذشت	همه بوم ایران سراسر بگشت
تبه بود و ویران ز بیداد بود	هران بوم و بر کان نه آباد بود
زداد و ز بخشش نیامدش رنج	درم داد و آباد کردش ز گنج
چنانچون بود خسرو نیک بخت	بهر شهر بنشست و بنهاد تخت
بدینار گیتی بیاراستی	همه بدره و جام می خواستی
همی با می و تخت و افسر شدی	و زانجا سوی شهر دیگر شدی

(ج ۴/ص ۱۲/ب ۷۱-۶۵)

اما بی شک زیباترین نمونه‌ی «فشردگی زمان» در شرح تولد منوچهر رخ می‌دهد. جایی که ماه‌آفرید چندی پس از مرگ ایرج، دختری به دنیا می‌آورد که این دختر پس از رسیدن به سن بلوغ، با پیشنگ ازدواج می‌کند و بعد از نه ماه «منوچهر» به دنیا می‌آید. فردوسی با مهارت خاصّ و بی نظیر خود این مراحل را که حداقل بیست سال به طول می‌انجامد، در چند بیت خلاصه می‌نماید:

یکی دختر آمد ز ماه آفرید	چو هنگامه زادن آمد پدید
بر آمد بناز و بزرگی تنش	جهانی گرفتند پروردنش
تو گفتمی مگر ایرجستی بجای	مر آن ماه رخ را ز سر تا بپای
چو پروین شدش روی و چون مشک موی	چو برجست و آمدش هنگام شوی
بدو داد و چندی برآمد درنگ	نیا نام زد کرد شویش پیشنگ
چگونگی سزاوار تخت و کلاه	یکی پور زاد آن هنرمند ماه

چو از مادر مهربان شد جدا سبک تاختندش بنزد نیا

(ج ۱/ص ۱۰۸/ب ۴۸۴-۴۷۸)

۴ - حذف زمانی (پرش زمانی)

حذف زمانی از دیگر ویژگی زمان در شاهنامه است که بارها در رویدادها و حوادث مختلف تکرار شده است. این حذف یا به عبارتی دیگر پرش زمانی به دو شکل در شاهنامه ظاهر شده است: ۱- حذف زمان میان دو رویداد مختلف ۲- حذف زمان در میان یک رویداد.

در نوع اول، شاعر با مهارت بی نظیر خود، به گونه ای حوادث را به هم وصل کرده و در امتداد هم قرار داده است که خواننده، به هیچ وجه متوجه فاصله‌ی زمانی بین رویدادها - که گاهی به چندین قرن می‌رسد- نمی‌شود؛ این کار آن قدر با ظرافت صورت گرفته که حتی ستایش محققان غیر ایرانی را نیز در پی داشته است به طوری که دکتر محمد عبدالسلام کفافی می‌نویسد:

« ما در شاهنامه با شاعری نابغه روبرو هستیم که میراث یک ملت را در سلسله

حماسه‌های مرتبط به هم با مقداری از تاریخ منظوم ساخته و پرداخته کرده است.»^{۱۲}

برای درک پرش‌های زمانی که وصف آن‌ها گذشت، کافی است نگاهی به آغاز برخی حوادث و داستان‌هایی که از زبان موبد، دهقان و... نقل شده‌اند بیندازیم تا دریابیم که فردوسی چگونه با هنرنمایی خود، وقایع و داستان‌های پراکنده را منظم ساخته، به آن‌ها

وحدتی بخشیده‌است که از لحاظ منطقی دارای تقدّم و تأخّر زمانی دقیق شده‌اند^{۱۳}؛ به عنوان نمونه، پس از گرفتاری کاووس در مازندران، رستم با پیمودن هفت خوان خطرناک، وی را نجات می‌دهد و به ایران باز می‌گرداند و کیکاووس نیز به پاس قدردانی «سرزمین نیمروز» را به این پهلوان می‌بخشد و این چنین، قصّه‌ی پر غصّه‌ی به مازندران رفتن پادشاه به پایان می‌رسد. فردوسی پایان این ماجرا و شروع ماجرای «رزم کیکاوس با شاه هاماوران» را با یک بیت به هم دیگر پیوند می‌زند و فاصله‌ی زمانی موجود در بین دو رویداد را حذف می‌کند:

پایان داستان به مازندران رفتن کیکاوس:

بماندند یکسر همه زین شگفت	که کاوس شاه این بزرگی گرفت
همه پاک با هدیه و با نثار	کشیدند صف بر در شهریار
جهان چون بهستی شد آراسته	پر از داد و آگنده از خواسته
سرآمد کنون رزم مازندران	به پیش آورم جنگ هاماوران

(ج ۲/ص ۱۲۶/ب ۹۱۸-۹۱۵)

آغاز داستان رزم کیکاووس با شاه هاماوران:

ازان پس چنین کرد کاووس رای	که در پادشاهی بجنبد ز جای
از ایران بشد تا بتوران و چین	گذر کرد ازان پس بمکران زمین

(ج ۲/ص ۱۲۷/ب ۱-۲)

نمونه‌ی دیگر، پیروزی رستم بر خاقان چین است که منجر به فرار افراسیاب می‌شود. رستم پس از این پیروزی به درگاه کیخسرو رهسپار می‌گردد و بعد از دو هفته جشن و سرور، از شاه ایران اجازه می‌خواهد تا به زابل برگردد. کیخسرو ضمن موافقت با بازگشت وی، هدایایی به او می‌بخشد و رستم را تا دو منزل بدرقه می‌کند و داستان چنین پایان می‌یابد:

چو خسرو غمی شد ز راه دراز فرود آمد و بر رستم نماز
 ورا کرد بدرود و ز ایران برفت سوی زابلستان خرامید تفت
 سراسر جهان گشت بر شاه راست همی گشت گیتی بران سان که خواست

(ج ۴/ص ۳۰۰ ب ۱۴۱۹-۱۴۱۷)

داستان دیگری که بلافاصله بعد از این جریان به آن پرداخته می‌شود «اکوان دیو» است که در آغاز آن، شاهد تجمع پهلوانان و بزرگان از جمله رستمی هستیم که در پایان داستان قبل به زابل بازگشته بود و بدین ترتیب شاعر با پرش زمانی، دو واقعه رابا ظرافت به هم متصل کرده است:

بیاراست گلشن بسان بهار بزرگان نشستند با شهریار
 چو گودرز و چون رستم و گسته‌م چو بر زین گرشاسپ از تخم جم

(ج ۴/ص ۳۰۲ ب ۲۲-۲۱)

نوع دوم حذف زمانی، شباهت زیادی به «زمان مبهم میان حوادث» دارد که قبلاً به آن اشاره شد. طبق این پرش زمانی، یک حادثه‌ی طولانی یا بیان چگونگی حکومتی، به

دو بخش تقسیم می‌شود و سپس با آوردن بیتی که مبین فاصله‌ی زمانی حذف شده، می‌باشد به هم می‌پیوندند؛ به طوری که این بیت نماینده‌ی چند سال و گاهی نیز چند قرنی است که گویی در آن‌ها هیچ اتفاق و حادثه‌ی مهمی رخ نداده و سراینده‌ی اثر، حذف آن را جایز شمرده‌است؛ مثلاً، پس از جریان مرگ سیاوش، گيو برای جستن کیخسرو به توران می‌رود و بعد از هفت سال جستجو، سرانجام موفق به یافتن وی می‌شود. فردوسی این هفت سال جستجو را در یک بیت خلاصه می‌کند تا به کانون اصلی کنش و واکنش‌ها (جنگ‌های خونخواهی) برسد:

بتوران همی رفت چون بیهشان مگر یابد از شاه جایی نشان
چنین تا برآمد برین هفت سال میان سوده از تیغ و بند دوال

(ج ۳/ص ۲۰۴/ب ۳۱۱۳-۳۱۱۲)

درجایی دیگر، بعد از مرگ کیکاووس و تاجگذاری کیخسرو با پرش زمانی «شصت ساله» مواجه می‌شویم:

یکی سور بد در جهان سربسر چو بر تخت بنشست پیروزگر
برین گونه تا سالیان گشت شست جهان شد همه شاه را زیر دست
پر اندیشه شد مایه ور جان شاه ازان رفتن کار و آن دستگاه

(ج ۱۵/ص ۳۷۹ / ب ۲۴۲۲-۲۴۲۰)

نکته‌ی جالب این که؛ این پرش زمانی در دوره‌ی تاریخی به دو قرن نیز می‌رسد. این حذف، زمانی است که استاد توس وقتی به پادشاهی اشکانیان می‌رسد اذعان می‌دارد که

اطّلاع چندانی از این حکومت ندارد و ترجیح می‌دهد به‌سرعت از این سلسله بگذرد؛ به‌طوری‌که دو‌یست سال پادشاهی آنان را که به صورت ملوک الطوایفی اداره می‌شد، در دو بیت مورد اشاره قرار می‌دهد:

چو بر تختشان شاد بنشانند ملوک طوایف همی خواندند
برین گونه بگذشت سالی دو‌یست تو گفتی که اندر زمین شاه نیست

(ج ۷/ ص ۱۱۶-۱۱۵ / ب ۵۳-۵۲)

۵- ایستایی زمان

زمان و فضای حاکم بر بخش‌های مختلف شاهنامه را باید زمانی ایستا و تکراری دانست که تنوع چندانی در آن مشاهده نمی‌شود. جنگ‌ها و رویدادها معمولاً در فضایی خشک و بی‌روح رخ می‌دهند و روزها در اکثر موارد از لحاظ تنوع جو حاکم بر آن‌ها، تفاوتی با یکدیگر ندارند و اگر تغییری در جو روزها رخ دهد، معمولاً بر اثر تاخت و تاز اسبان و یا انبوهی دو لشکر است که زاییده‌ی خیال شاعر برای جلوه بخشی به رویداد است و باید آن را نوعی «زمان ساختگی» یا به اصطلاح «فضای مصنوع» به شمار آورد:

ز گرد سپه روشنایی نماند ز خورشید شب را جدایی نماند
ز تیر و ز پیکان هوا تیره گشت همی آفتاب اندران خیره گشت

(ج ۴/ ص ۱۹۳ / ب ۱۲۵۰-۱۲۴۹)

و یا :

ز بانگ کمانهای چرخ و ز دود شده روی خورشید تابان کبود
 ز عرّاده و منجنیق و ز گرد زمین نیلگون شد هوا لاژورد
 خروشیدن پیل و بانگ سران درخشیدن تیغ و گرز گران
 تو گفتی بر آویخت با شید ماه ز باریدن تیر و گرد سپاه

(ج/۵ص/۳۱۳/ب/۱۳۰۷-۱۳۰۴)

اما در میان همین فضای ایستا و بی حرکت، گاهی زمان به شکل نادری، حالت طبیعی به خود می گیرد و رویدادها در بستر فصل‌هایی؛ چون «بهار» و «زمستان»^{۱۴} شکل می‌گیرند که علاوه بر کمک به شفافیت زمان وقوع، تا حدودی نیز فضای ساکن شاهنامه را زنده و پویا می‌سازد.

الف) نمونه‌های بهار

کیخسرو بعد از شکست دادن شاه مکران و کشتن وی، یک سال آن جا می‌ماند و در فصل بهار به تعقیب افراسیاب می‌پردازد:

جهاندار سالی بمکران بماند ز هر جای کشتی گرانرا بخواند
 چو آمد بهار و زمین گشت سبز همه کوه پر لاله و دشت سبز
 چراگاه اسبان و جای شکار بیاراست باغ از گل و میوه دار
 باشکش بفرمود تا با سپاه بمکران بباشد یکی چند گاه

(ج/۵ص/۳۴۹/ب/۱۹۴۹-۱۹۴۶)

و یا در داستان «بهرام گور» بهرام در اوایل فصل بهار به نخجیرگاه می‌رود و در آن جا

مدتی نیز مهمان زن روستایی می‌شود:

همی بود یک چند با مهتران می روشن و جام رامشگران
بهار آمد و شد جهان چون بهشت بخاک سیه بر فلک لاله کشت

(ج ۷/ص ۳۷۹/ب ۱۳۰۴-۱۳۰۳)

ب) نمونه‌های زمستان

لشکر ایران به فرماندهی طوس که به خونخواهی سیاوش عازم توران بود، پس از عبور از کلات و کشتن فرود در سرمای شدید محاصره می‌شود:

یکی ابر تند اندر آمد چو گرد ز سرما همی لب بدنجان فسرد
سراپرده و خیمها گشت یخ کشید از برکوه بر برف نخ
بیک هفته کس روی هامون ندید همه کشور از برف شد ناپدید

(ج ۴/ص ۷۲-۷۱/ب ۹۹۵۴-۹۹۳)

در کنار این سرمای طبیعی گاه در چند رویداد، شاهد برف و سرمای می‌شویم که رنگ و بوی طبیعی ندارند و باید آن‌ها را در شمار حوادث خارق‌العاده‌ی حماسه به حساب آورد:

استفاده تورانیان از جادوگر برای ایجاد برف و سرما در اردوگاه ایران :

چنین گفت پیران بافسون پژوه کز ایدر برو تا سر تیغ کوه
یکی برف و سرما و باد دمان بریشان بیاور هم اندر زمان
هوا تیره‌گون بود از تی‌رمه همی گشت برکوه ابر سیاه
چو بازور در کوه شد در زمان برآمد یکی برف و باد دمان

همه دست آن نیزه داران زکار فروماند از برف در کارزار

(ج ۴/ ص ۱۳۸-۱۳۷/ ب ۳۵۰-۳۴۶)

مواجه شدن اسفندیار با برف و کولاک در خوان ششم:

هم اندر زمان تندبادی زکوه برآمد که شد نامور زان ستوه

جهان سربسر گشت چون پرّ زاغ ندانست کس باز هامون ز راغ

ببارید از ابر تاریک برف زمینی پر از برف و بادی شگرف

(ج ۶/ ص ۱۱۸۷/ ب ۳۵۵-۳۵۳)

علاوه بر استفاده از فصل‌های «بهار» و «زمستان» به عنوان بستری برای وقایع

مختلف، در سایر موارد شاهنامه‌ی فردوسی یا چون نمونه‌ی زیر تنها نامی از فصل‌ها

برده می‌شود:

نکردی بشهر مداین درنگ دلاور سوری بود با نام و ننگ

بهار و تموز و زمستان و تیر نیاسود هرمز یل شیرگیر

(ج ۱۸/ ص ۳۳۱-۳۳۰/ ب ۲۷۱-۲۷۰)

و یا شاعر از فصل‌ها برای موارد تشبیهی یا توصیفی استفاده کرده و در این امر نیز معمولاً

از دید خود که مبتنی بر چهار فصل است، بهره می‌گیرد؛ به طوری که در توصیفات خود،

از فصل خزان نیز -برخلاف دید باستانی به فصل‌ها- استفاده می‌کند. این نوع کاربرد

فصل‌ها که هرگز ارتباطی با زمان وقوع یک واقعه ندارد، در اغلب توصیفات رزمی و بزمی

شاهنامه یافت می‌شوند :

کزین لشکر اکنون سوارش توی بهارش توی نامدارش توی

(ج ۱۶ ص ۱۵۲ ب ۷۰۰)

نه چون تو خزان و نه چون تو بهار نه چون تو بایوان چین بر نگار

(ج ۱۹ ص ۱۲۰۳ ب ۳۲۵۶)

علاوه بر فصل‌ها که در زمان ایستای شاهنامه پدیدار شده و به آن تحرک می‌بخشند، گاه به برخی از تغییرات جوّی برمی‌خوریم که کاملاً طبیعی می‌باشند و حتی در مواردی نیز بر جریان یک رخداد تأثیر مستقیم دارند. نمونه‌ی بارز این تغییرات، «باد» است که در چندین رویداد شاهنامه شاهد وزش آن هستیم؛ به‌عنوان مثال، شاعر در توصیف جنگ رستم و پیلسم در مورد این پدیده‌ی طبیعی چنین می‌گوید:

یکی باد برخاست از رزمگاه هوا را بپوشید گگرد سپاه

دو لشکر بهامون همی تاختند یک از دیگران باز نشناختند

(ج ۱۳ ص ۱۱۸۷ ب ۲۸۶۰-۲۸۵۹)

این وزش باد در جریان حرکت رشنواد به سوی روم، همراه با رعد و برق و بارش باران است.

چنان بد که روزی یکی تندباد بر آمد غمی گشت زان رشنواد

یکی رعد و باران با برق و جوش زمین پر ز آب آسمان پر خروش

(ج ۱۶ ص ۱۳۶۲ ب ۱۵۳-۱۵۲)

۶- تناقض زمانی

از دیگر ویژگی‌های زمان در شاهنامه، تناقض در بیان تعریف زمان یک رویداد است که نوعی «پاردوکس» زمانی به وجود می‌آورد. به عبارتی دیگر شاعر زمان یک رویداد را با کمک مظاهر طبیعی طوری توصیف می‌کند که خواننده در تشخیص زمان دچار شک و تردید می‌شود؛ به عنوان نمونه، زمانی که اسفندیار پس از گذر از «هفت خوان» در هیأت یک بازرگان وارد «دژ رویین» می‌شود، طبق قرار قبلی شبانه آتشی می‌افروزد تا مناسب بودن زمان حمله به دژ را به پشوتن اطلاع دهد. پشوتن نیز پس از دریافت پیام، با لشکریان خود به سوی دژ حرکت می‌کند و جنگ سختی در آن شب آغاز می‌شود. اما استاد توس در این‌جا نیز نبرد را به‌گونه‌ای وصف می‌کند که گویی در روز رخ داده‌است و خواننده را با یک تردید زمانی مواجه می‌کند:

شب آمد یکی آتشی برفروخت	که تَفَش همی آسمان را بسوخت
چو از دیده‌گه دیده‌بان بنگرید	بشب آتَش و روز پر دود دید
زجایی که بُد شادمان بازگشت	تو گفتی که با باد همباز گشت
چو از راه نزد پشوتن رسید	بگفت آنچ از آتش و دود دید
پشوتن چنین گفت کز پیل وشیر	بتنبل فزونست مرد دلیر
که چشم بدان از تنش دور باد	همه روزگاران او سور باد
بزد نای رویین و رویینه خم	برآمد ز در ناله گاو دم

زهامون سوی دژ بیامد سپاه شد از گرد روی خورشید تابان سیاه
 همه زیر خفتان و خود اندرون همی از جگرشان بجوشید خون

(ج ۶/ص ۲۰۰-۱۹۹/ب ۵۹۶-۵۸۸)

نمونه‌ی دیگر از این نوع را در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب می‌توان مشاهده کرد؛ جایی که افراسیاب به قصد شبیخون، به اردوگاه کیخسرو یورش می‌برد ولی به زودی غافلگیر می‌شود و جنگ سختی در همان شب رخ می‌دهد که فردوسی آن را هم به گونه‌ای توصیف کرده که شب یا روز بودن زمان وقوع جنگ مشخص نیست:

ز یک دست رستم برآمد ز دشت ز گرد سواران هوا تیره گشت
 ز دست دگر گیو گودرز و طوس بپیش اندرون ناله بوق و کوس
 شهنشاه با کاویانی درفش هوا شد ز تیغ سواران بنفش
 برآمد ده و گیر و بر بند و کش نه با اسب تاب و نه با مرد هش...
 سپاه اندر آمد همی فوج فوج بران سان که برخیزد از باد موج
 در و دشت گفتی همه خون شدست خور از چرخ گردنده بیرون شدست
 کسی را نبد بر تن خویش مهر بقییر اندر اندود گفتی سپهر

(ج ۵/ص ۳۳۲-۳۳۱/ب ۱۶۲۸-۱۶۲۶ و ۱۶۱۶-۱۶۱۳)

در کنار این نوع پارادوکس زمانی، در یک رویداد شاهنامه در بیان مدت نیز با تناقض روبرو می‌شویم که البته نمی‌توان آن را در ردیف ویژگی زمانی قرار داد و باید این عدم تطابق را نوعی «سهو» در بیان به شمار آورد. این تناقض بدین‌گونه است که در جنگ

دوازده‌رخ، دولشکر گودرز و پیران چندین روز بدون اقدام به جنگ، رو در روی هم می‌ایستند. فردوسی ابتدا این مدت را سه شبانه روز بیان می‌کند:

دولشکر بروی اندر آورده روی همه نامداران پرخاشجوی
چنین ایستاده سه روز و سه شب یکی را بگفتن نجنید لب

(ج ۵ / ص ۱۰۵ / ب ۳۴۹-۳۵۰)

این عدم اقدام به نبرد به روز هفتم نیز کشیده شد و هومان که از بی‌تکلیفی جنگ خسته شده بود، نزد پیران آمده، چنین می‌گوید:

بهفتم فراز آمد این روزگار میان بسته در جنگ چندین سوار
ز آهن میان سوده و دل زکین نهاده دو دیده بایران زمین

(ج ۵ / ص ۱۰۹-۱۰۸ / ب ۴۰۴-۴۰۵)

و سرانجام پس از کش و قوس‌های فراوان، جنگ سختی بین دو لشکر رخ می‌دهد و هومان به دست ایرانیان کشته می‌شود. پیران چاره را در این می‌بیند که با ارسال فرستاده‌ای، ماجرا را به اطلاع افراسیاب برساند. در اثنای این گزارش است که با نوعی تناقض در بیان مدت زمان روبرو می‌شویم. بدین شکل که پیران روزهای بی‌نبرد را به‌جای هفت روز، سه روز عنوان می‌کند:

سپه را سه روز و سه شب چون پلنگ بروی اندر آورده بُد روی تنگ
نجستیم رزم اندران کیـنه گاه که آید مگر سوی هامون سپاه
نیامد سپاه ازان گُـه برون سر پهـلوانان ما شد نـگون

برادر جهاندار هومان من بکینه بجوشید ازین انجمن
بایران سپه شد که جوید نبرد ندانم چه آمد بران شیرمرد

(ج ۵ / ص ۱۶۳ / ب ۱۳۷۳)

۷- اغراق‌های زمانی

ویژگی زمانی دیگری که به تناوب در شاهنامه به کار رفته، «اغراق زمانی» است. اغراق خود از ویژگی‌های ذاتی نوع ادبی حماسه می‌باشد و به عنوان آرایه به شمار نمی‌رود.^{۱۵} در این بزرگ‌نمایی‌ها که بیشتر در توصیف رویدادهای نبرد، حالات پهلوانان و نمایش صحنه‌ها است، گاهی زمان، نقشی مهم ایفا می‌کند و شاعر برای نشان دادن تأثیر فوق‌العاده‌ی حادثه‌ای یا بزرگ‌نمایی امری، تلاش دارد از زمان به عنوان ابزاری در این جهت استفاده کند؛ مثلاً، در جریان کشته شدن سیامک به دست دیو، کیومرث پس از یک سال عزاداری، آماده‌ی انتقامی سخت می‌شود. فردوسی این تلاش و تصمیم او را با استفاده از اغراق زمانی چنین بیان می‌کند:

وزان پس بکین سیاوش شتافت شب و روز آرام و خفتن نیافت

(ج ۱ / ص ۳۱ / ب ۵۱)

در داستان «زال و رودابه»، رودابه نیز با استفاده از همین مشخصه‌ی زمانی این چنین

میزان عشق خود را به زال بیان می‌کند:

پر از پورسامست روشن دلم بخواب اندر اندیشه زو نگسلم

همیشه دلم در غم مهر اوست شب و روزم اندیشه چهر اوست

(ج ۱/ص ۱۶۱/ب ۳۸۲-۳۸۱)

اما جالب‌ترین اغراق زمانی را در اواخر جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب می‌توان دید؛ آنجا که کیخسرو، قصد داشت که افراسیاب را از طریق دریای زره (دریاچه هامون) تعقیب کند، ولی بزرگان و پهلوانان با این بهانه که عبور از دریاچه، شش ماه! طول می‌کشد، با نظر وی مخالفت می‌کنند:

شدند اندران پهلوانان دژم دهان پر ز باد ابروان پر ز زخم
 که دریای با موج و چندین سپاه سر و کار با باد و شش ماه راه
 که داند که بیرون که آید ز آب بد آمد سپه را ز افراسیاب

(ج ۵/ص ۳۳۶/ب ۱۷۱۷-۱۷۱۵)

سرانجام با دخالت رستم، پهلوانان به فرمان شاه، تن در می‌دهند و مدتی بعد رهسپار دریاچه می‌شوند و جالب آن‌جاست که با این‌که؛ شرایط آب و هوایی بر وفق مراد بود، کیخسرو و یارانش در هفت ماه - و نه شش ماه - موفق به عبور از این دریاچه شدند:

بخشایش کردگار سپهر هوا شد خوش و باد نمود چهر
 گذشتند بر آب بر هفت ماه که بادی نکرد اندریشان نگاه

(ج ۵/ص ۳۵۲-۳۵۱/ب ۱۹۸۰-۱۹۷۹)

تئودر نولدکه در کتاب « حماسه‌ی ملی ایران » ضمن « غیرقابل تصوّر » خواندن این

اغراق زمانی می‌نویسد:

« در موقع عبور کیخسرو از دریای بزرگ که مطابق وصف فردوسی در هفت ماه به انجام می‌رسد، در صورتی که در اصل بنا بوده است یک سال طول بکشد، فقط یک بار هوا طوفانی می‌شود... در موقع مراجعت از همان دریا نیز که هفت ماه طول می‌کشد، هوا هیچ طوفانی نشده، دو قایق جلو و ده هزار کشتی از عقب حرکت می‌کنند.»^{۱۶}

با توجه به اینکه بیشتر توصیفات نبرد در دوره‌ی اساطیری و پهلوانی است، این ویژگی اغراق زمانی را نیز بیشتر می‌توان در این دو بخش جستجو کرد و در بخش تاریخی که مبنا بر روایت است تا توصیف، کمتر نشانی، از این شاخص زمانی می‌توان جست.

پیوند زمان و مکان در شاهنامه

زمان همان‌گونه که با حرکت و تغییر، رابطه‌ی مستقیمی دارد، با مکان نیز دارای پیوندی ناگسستنی است. به گونه‌ای که نمی‌توان این دو را جدا از یکدیگر تصوّر نمود؛ چون همیشه تحقق زمان در مکان صورت می‌گیرد و حوادث و رویدادها که مبتنی بر زمان هستند می‌بایست در جایی به وقوع بپیوندند که این « جا » همان مکان است. به همین سبب جهت نمایش زمان معمولاً از چهارچوب‌های مکانی استفاده می‌شود.

ارتباط زمان و مکان از دیرباز تا کنون به وسیله‌ی فلاسفه و دانشمندان علوم دیگر مورد بررسی موشکافانه قرار گرفته است که حاصل آن بحث‌های بسیار پیچیده و طولانی است و ورود به آن‌ها در این پژوهش ضروری به نظر نمی‌رسد اما برای آشنایی با چگونگی رابطه

« زمان » و « مکان » در این اثر، لازم است نگاهی گذرا به این پیوند در شاهنامه‌ی فردوسی بیفکنیم.

زمان و مکان در شاهنامه در بسیاری از موارد مفهوم ترکیبی دارند و نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا فرض نمود؛ به‌طوری که گویی در ذهن انسان‌های باستان، این بُعد چهارم، ماده را در مکان سه بُعدی تنیده‌اند و مفهوم جایگاهی (Time place) را که اینشتین در سده‌ی اخیر کشف کرده‌است، پیشینیان آن را به شهود دریافته‌اند.^{۱۷} این پیوند زمان و مکان در ذهن انسان باستانی، بیشتر از تغییر مکان خورشید در آسمان به وجود آمده‌است و گر نه به خودی خود مفهوم زمان بدون وجود مکان ممکن نیست.

در حماسه‌ی حکیم توس که حماسه‌ای آمیخته از اسطوره، تاریخ و افسانه است، زمان و مکان دو مفهوم درهم تنیده شده‌اند. هرچند که در کل، مکان و جغرافیا از زمان و تاریخ تا حدی معنی‌دارتر است و حماسه پرداز همواره از سرزمین‌هایی که رویدادها در آن‌ها رخ داده‌اند نام می‌برد ولی به طور کلّ هر دو کمتر از دیگر اجزا نقش آفرینی می‌کنند.^{۱۸}

نکته‌ی بسیار مهمی که در ارتباط زمان و مکان در شاهنامه وجود دارد این است که پیوند آن‌ها فاقد وضوح و شفافیت لازم است. از جمله علل این عدم شفافیت، نامشخص بودن مکان است. موقعیت جغرافیایی تعداد زیادی از مکان‌های ذکر شده در شاهنامه به طور دقیق مشخص نیست. ایران، توران، سند، هند، مکران، دشت سواران نیزه‌گزار، یمن و... همه بر کوهی حماسه نشسته‌اند اما این کره چندان انقباض پذیرفته‌است که این

سرزمین‌ها درهم فرو رفته‌اند^{۱۹}. این ابهام در مکان، طبیعتاً مانعی برای وضوح مدت حرکت و عمل است و محاسبه‌ی زمان را امری ناممکن می‌کند. برای درک این نکته می‌توان به مثال زیر اشاره کرد:

در پی حمله‌ی رستم به توران، افراسیاب به پیران دستور می‌دهد تا کیخسرو و فرنگیس را به درگاه او بیاورند:

نوندی برافگن هم اندر زمان بر شوم پی زاده بدگمان
که با مادر آن هر دو تن را بهم بیارد بگوید سخن بیش و کم

(ج ۳ / ص ۱۹۰ / ب ۲۹۱۵-۲۹۱۴)

و پیران نیز به سرعت دستور شاه توران را اجرا می‌کند:

نوندی بیامد ببردندشان شدند آن دو بیچاره چون بیهشان
بنزدیک افراسیاب آمدند پر از درد و تیمار و تاب آمدند

(ج ۳ / ص ۱۹۱ / ب ۲۹۱۷-۲۹۱۶)

و در بیت بعد می‌گوید:

و زان جایگه شاه توران زمین بیاورد لشکر بدریای چین

(ج ۳ / ص ۱۹۱ / ب ۲۹۱۸)

در مورد نخست، به دلیل نامشخص بودن مکان اقامت کیخسرو و مادرش، نمی‌توان در مورد مدت احضار آن‌ها اظهار نظر کرد و زمانی برای این انتقال حدس زد. این ابهام زمانی، در ادامه، به ابهامی دیگر در این زمینه پیوند می‌خورد و خواننده به دلیل مبهم

بودن « جایگه» (درگاه) در بیت اخیر، قادر به تخمین زمان رسیدن شاه توران به دریای چین نیست.

نمونه‌ی دیگر «داستان خاقان چین» است. افراسیاب وقتی عرصه را تنگ می‌بیند، فرزند خود (شیده) را با نامه‌ای به نزد پولادوند فرستاده، از وی طلب کمک می‌کند:

کمر بست شیده ز پیش پدر فرستاده او بود و تیمار بر
بـ کردار آتش ز بیم گزند بیامد بنزدیک پولادوند

(ج ۴ / ص ۲۸۵ / ب ۱۱۷۰ - ۱۱۶۹)

و پولادوند نیز به سرعت به کمک افراسیاب می‌شتابد:

فرو د آمد از کوه و بگذاشت آب بیامد بنزدیک افراسیاب

(ج ۴ / ص ۲۸۶ / ب ۱۱۸۰)

در این مثال نیز به دلیل نامعلوم بودن مکان اقامت پولادوند، نمی‌توان در مورد مدت در راه بودن شیده یا آمدن پولادوند زمانی را در نظر آورد و طبعاً تصوّر اندک یا زیاد بودن فاصله‌ی شاه توران و این پهلوان نامی هر دو جایز است.

این ابهام موجود در پیمودن مسافت مکان‌ها هر چند جزء خصایص ذاتی حماسه است اما گاهی جهت ایجاز کلام صورت می‌گیرد و شاعر از ذکر مدت پیمودن مسافت خودداری می‌کند تا به قسمت‌های عمده‌ی حادثه بپردازد. این ایجاز گاهی به قدری اعمال می‌شود که روایت حادثه را به نمایش نزدیک می‌کند و قسمت‌های آن مانند پرده‌های مختلف، در پی هم نقل می‌شوند؛ به‌عنوان نمونه، دو پادشاه که صدها کیلومتر با هم فاصله‌ی مکانی

دارند، در برخی موارد به وسیله‌ی نامه یا پیام به گونه‌ای با یکدیگر به بحث یا جدل می‌پردازند که گویی در دو اتاق مجاور نشسته و با هم به گفتگو پرداخته‌اند.

عدم ذکر زمان در پیمودن مسافت، در اغلب حوادث و رویدادهای شاهنامه دیده می‌شود که در این جا به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم.

انتقال ضحاک به کوه دماوند:

بیاورد ضحاک را چون نوند بکوه دماوند کردش ببند

(ج ۱ / ص ۷۷ ب ۴۶۴)

رفتن فرستاده از توران به چین:

فرستاده از نزد افراسیاب بچین اندر آمد بهنگام خواب

(ج ۵ / ص ۲۹۸ ب ۱۰۶۷)

نکته‌ی جالبی که در این میان وجود دارد؛ این که، چگونگی پیمودن مسافت دو مکان، گاه حذف نمی‌شود و شاعر به بیان این زمان می‌پردازد؛ مثلاً، گودرز درجنگ دوازده‌رخ، گزارش پیروزی خود را به دست هجیر می‌دهد تا به کیخسرو برساند. رسیدن این پهلوان به دربار کیخسرو یک هفته به طول انجامید که فردوسی این گونه آن را بیان می‌کند:

ز لشکر دو تن را بر خویش خواند سبکشان باسب تگاور نشاند

برون شد ز پرده سـرای پدر بهـر منزلی بر هیونی دگر

خور و خواب و آرامشان بر ستور چه تاریکی شب چه تابنده هـور

بـران گـونه پـویان بـراه آـمدند بـیک هـفته نـزدیک شـاه آـمدند

چـو از رـاه ایـران بـیامد سـوار کـس آـمد بـر خـسرو نـامدار

(ج ۵ / ص ۱۴۰ ب ۹۵۶-۹۵۲)

جنبه‌ی دیگری از ارتباط زمان و مکان در شاهنامه، استفاده از مکان برای نشان دادن سرعت است؛ به عبارتی دیگر، شاعر در خلال رویدادها، به پیمودن سریع مسافت‌ها به‌وسیله‌ی افراد اشاره می‌کند و در این کار از «منزل» های راه استفاده می‌نماید؛ مثلاً، افراسیاب وقتی از جریان گریز کیخسرو از توران مطلع می‌شود، با سرعت به تعقیب آن‌ها می‌پردازد و دو منزل یکی می‌کند:

دو منزل یکی کرد و آمد دوان همی تاخت برسان تیر از کمان

(ج ۳ / ص ۲۲۳ ب ۳۴۰۱)

در ماجرای گرفتاری ایرانیان در کوه هماون نیز وقتی کیخسرو از رستم می‌خواهد برای نجات آن‌ها اقدام کند، رستم مسافت موجود را این گونه با سرعت می‌پیماید:

دو منزل همی کرد رستم یکی نیاسود روز و شبان اندکی

(ج ۴ / ص ۱۶۰ ب ۶۹۱)

در شاهنامه گاهی عکس مورد یاد شده نیز دیده می‌شود و از زمان به عنوان متری برای نشان دادن مسافت طی شده استفاده می‌شود. مثلاً فاصله‌ی موجود بین دو مکان را با واحدهایی نظیر هفته به صورت دو هفته راه، پنج هفته راه و ... بیان می‌کردند.^{۲۰}

زمان و شخصیت ها

« زمان » تار و پود زندگی بشر - خواه باستانی و خواه معاصر - است و امور مختلف وی به وسیله‌ی زمان معنا پیدا می‌کنند. شخصیت‌های شاهنامه نیز خارج از این قاعده نیستند و به‌طور مستقیم با این پدیده ارتباط دارند و کنش و واکنش‌های آن‌ها در سایه‌ی زمان است که قابل بررسی و حتی سنجش است. این ارتباط با زمان از چند زاویه قابل بررسی است:

۱) چهارچوب زمان

هرچند انسان خود، مهار تقسیم را بر زمان بسته است و با تدقیق در توالی روز و شب همچنین حرکت ماه توانست اصطلاحاتی چون؛ ماه و سال و... را به وجود بیاورد اما از سوی دیگر همچون ماهی‌ای که در آب زندگی می‌کند، خود نیز در این فضای بیکران قرار دارد^{۲۱} و جولان او منجر به عبور از مرزهای زمان نخواهد شد.

این جولان و تسلط بر زمان در شاهنامه بسیار جالب و با ارتباط انسان امروزی با این پدیده تفاوت اساسی دارد. شخصیت‌های دوره‌ی اساطیری و پهلوانی به‌طرز خارق العاده‌ای دارای امتیازات و اختیارات ویژه‌ای در فضای زمان هستند که نمونه‌ی بارز آن عدم تأثیر زمان بر سن یا نیروی آن‌هاست.

این عمر طولانی شاهان و پهلوانان که در حقیقت انعکاس اندیشه‌ی بقاست، در دوره‌های اساطیری و پهلوانی به‌شکل جالب و خارق العاده‌ای نمود پیدا کرده‌است؛ چنان‌که

ضحاک هزارسال، جمشید هفتصد سال، فریدون پانصد سال، منوچهر صد و بیست سال، کیکاوس صد و پنجاه سال عمر می‌کنند. پهلوانان نیز همین گونه‌اند؛ به عنوان مثال، رستم هنگامی که به دست برادر کشته می‌شود، افزون بر هفتصد سال دارد و طبعاً عمر زال که هنگام مرگ رستم زنده بود، بیش از هشتصد سال است.^{۲۲}

جالب‌ترین نمونه برای عدم تأثیر زمان بر عمر را در دوره‌ی اساطیری می‌توان یافت جایی که فریدون بعد از حدود هزارسال، حکومت استبدادی ضحاک را درهم می‌شکند و دختران جمشید را رها می‌سازد. گذشته از مدت طولانی حکومت ضحاک، جوانی دختران جم است که گذر زمان بر سن آن‌ها تاثیری نداشته، هنگام آزادی گویی دخترانی هجده ساله‌اند^{۲۳} که در نهایت نیز با فریدون ازدواج می‌کنند:

نهاد از برتخت ضحاک پای	کلاه کئی جست و بگرفت جای
برون آورید از شبستان اوی	بتان سیه موی و خورشید روی
بفرمود شستن سرانشان نخست	روانشان از آن تیرگیها بشست

(ج ۱ / ص ۶۹ / ب ۳۱۲-۳۱۰)

اوج این امر هم در دوره‌ی پهلوانی است که در طی آن پهلوانان از نوجوانی تا پیری در جنگ‌های سخت شرکت می‌کنند و بدون این که ذره‌ای از این نیروی آن‌ها کاسته شده باشد، قدرت‌نمایی می‌کنند و چه بسا نیروی آن‌ها در کهنسالی به مدد تجربه افزون‌تر نیز شود. روشن‌ترین مصداق در این زمینه « رستم » است که علاوه بر عمر چند صد ساله‌ای که خود در داستان « رستم و اسفندیار » به آن اشاره می‌کند:

زبانصد همانا فزونست سال که تا من جدا گشتم از پشت زال

(ج ۶ / ص ۲۵۸ / ب ۶۷۲)

نیروی فوق العاده‌ی اوست که از دوران نوجوانی تا دوران پیری هیچ تغییری در آن ایجاد نمی‌شود و به واسطه‌ی این قدرت ناکاستنی است که همیشه پیروز بلامنازع میدان‌های نبرد می‌باشد.

مسلماً پیری، دوره‌ی کاهش قوای جسمانی است اما این قاعده در مورد پهلوانان شاهنامه صدق نمی‌کند و پهلوانی مانند رستم در این سن، نمایش‌های خیره‌کننده‌ای در جنگ‌ها به اجرا می‌گذارد که نمونه‌ی بارز آن جنگ با « کاموس کشانی » است :

تن رخس زان نیامد گزند	گو پیلتن حلقه کرد آن کمند
بینداخت وافگندش اندر میان	برانگیخت از جای پیل ژیان
بزین اندر آورد و کردش دوال	عقابی شده رخس با پر و بال
سوار از دلیری بیفشارد ران	گران شد رکیب و سبک شد عنان
همی خواست کان خمّ خام کمند	بنیرو زهم بگسلاند زبند
شد از هوش کاموس و نگسست خام	گو پیلتن رخس را کرد رام
عنان را بیچید و او را ز زین	نگون اندر آورد وزد بر زمین

(ج ۴ / ص ۲۰۵ / ب ۱۴۵۴-۱۴۴۷)

علاوه بر رستم، اغلب پهلوانان نامی دیگر نیز معمولاً دارای شرایطی شبیه رستم هستند. اکثر آن‌ها از اوایل تا پایان دوره‌ی پهلوانی در کش و قوس‌های شاهنامه حضور

دارند و شاهد حکومت شاهان متعددی بوده‌اند که مدتی کرّ و فرّی کردند و رفتند. این پهلوانان نامی از نظر قوای جسمانی همیشه در حالت مناسبی قرار دارند و پیری کوچک‌ترین اثری بر نیروی آن‌ها ندارد؛ به عنوان نمونه، پهلوانی مانند گودرز تا عهد کیخسرو همراه با فرزند و نوه (گیو و بیژن) در نبردهای مختلف با تورانیان شرکت می‌کند و هم پای آن‌ها دشمنان را به خاک می‌نشانند. در جنگ «دوازده رخ» گوشه‌ای از نیروی او را که با پیران درگیر شده بود، می‌توان مشاهده کرد:

ازان پس کمان برگرفتند و تیر	دو سالار لشکر دو هشیار پیر
یکی تیـربران گرفتند سخت	چو باد خزان برجهد بر درخت
نگه کرد گودرز تیرخندنگ	که آهن ندارد مر او را نه سنگ
ببرگستوان برزد و بردرید	تگاور بلرزید و دم درکشید
بیفتاد و پیران درآمد بزیر	بغلتید زیرش سوار دلیر
بدانست کآمد زمانه فراز	وزان روز تیـره نیابد جواز
زنیرو بدو نیم شد دست راست	هم آنکه بغلتید و برپای خاست

(ج ۵ / ص ۲۰۱ ب ۱۹۹۳-۱۹۸۷)

نمونه‌ی دیگر، لهراسپ پیر است که در غیاب گشتاسپ با حمله‌ی تورانیان مواجه می‌شود و چنان دلاورانه به مقابله با آن‌ها می‌پردازد که لشکر دشمن تصوّر می‌کنند اسفندیار به میدان نبرد گام نهاده‌است.

پیری بغریدچون پیل مست یکی گرزه گاو پیکر بدست

بهرحمله بی جادوی زان سران سپردی زمین را بگرز گران
همی گفت هرکس که این نامدار نباشد جز از گرد اسفندیار
بهرسو که باره برانگیختی همی خاک با خون برآمیختی

(ج ۶ / ص ۱۴۰-۱۳۹ / ب ۶۴-۶۱)

نکته‌ی جالبی که در این زمینه قابل ذکر است؛ این که، در کنار پهلوانان، اسبان آن‌ها نیز دارای شرایطی ویژه هستند و با هم‌نوع خود در عمر و نیرو تفاوت عمده‌ای دارند. مصداق این ادعا، «رخش» اسب رستم است که تا پایان عمر چند صدساله‌ی سوار خود، هم پای او در سفر و حضر است.

اسب سیاوس (بهزاد) نیز مانند رخش دارای عمر طولانی است و بعد از کشته شدن سیاوش مورد استفاده‌ی کیخسرو قرار می‌گیرد.

برانگیخت شبرنگ بهزاد را که دریافتی روز تگ باد را

(ج ۵ / ص ۲۷۱ / ب ۵۹۸)

این قاعده‌گاهی شامل سربازان نیز می‌شود؛ به طوری که در داستان «رستم و اسفندیار» سربازان با دیدن رستم پانصد ساله، به یاد سام، پدر بزرگ وی می‌افتند که این مورد در دوره‌ی پهلوانی بی‌نظیر است و آن‌ها را رکورد دار عمر، در این دوره باید شمرد:

هر آنکس که از لشکر او را بدید دلش مهر و پیوند او برگزید

همی گفت هر کس که این نامدار نماند بکس جز بسام سوار

(ج ۶ / ص ۲۵۲ / ب ۵۷۹-۵۷۷)

عمر طولانی و عدم فرسایش نیروی شخصیت‌ها، هر چند از نوعی شمول آن‌ها بر زمان حکایت می‌کند اما همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، آنان را از چهارچوب زمان خارج نمی‌سازد و با وجود عمر چند ساله، نمی‌توانند فراتر از زمان باشند. این شاهان و پهلوانان همان‌طوری که روزی پای به عرصه گیتی نهاده‌اند، روزی نیز رخت از این جهان برخواهند بست و خود نیز بارها به این محدودیت زمانی و واقع شدن در یک زمان با آغاز و پایانی مشخص اذعان کرده‌اند:

کیخسرو:

رسیدیم و دیدیم راز جهان بد و نیک هم آشکار و نهان
کشاورز دیدیم گر تاجور سرانجام بر مرگ باشد گذر

(ج ۵/ ص ۳۸۱ ب ۲۴۵۰-۲۴۴۹)

سیاوش:

اگر سال گردد هزار و دویت بجز خاک تیره مرا جای نیست

(ج ۳/ ص ۱۴۱ ب ۲۱۸۰)

پیران:

اگر سر همه سوی خنجر بریم بروزی بزادیم و روزی مریم

(ج ۵/ ص ۱۸۵ ب ۱۷۴۹)

۲) مدیریت زمان

یکی از جلوه‌های مهم خردگرایی در شاهنامه، استفاده‌ی بهینه از زمان است. در میان

رویدادهای مختلف، بارها شاهد توجّه خاصّ شاهان یا پهلوانان به زمان هستیم که گاه آن را برای اهداف مختلف بخش‌بندی می‌کنند و گاه نیز برای رسیدن به مقصود مورد نظر به تقدیم یا تأخیر زمان می‌پردازند تا آن ماجرا به سود آن‌ها به پایان برسد. از مورد اوّل یعنی؛ تقسیم زمان نمونه‌هایی از خسروپرویز که ماه و شبانه روز را به بهره‌های مختلفی جهت انجام امور اجتماعی تقسیم کرده بود، در بخش‌های دیگر ذکر کرده‌ایم. اینک به نمونه‌ی دیگری اشاره می‌کنیم که طیّ آن بهرام گور وقتی درمی‌یابد که شصت سال عمر می‌کند، آن را برای انجام امور مختلف به سه قسمت تقسیم می‌کند:

همی گفت شادی کنم بیست سال	که دارم برفتن بگیتی همال
دگر بیست از داد وبخشش جهان	کنم راست با آشکار ونهان
نمانم که ویران شود گوشه‌یی	بیابد زمن هرکسی گوشه‌یی
سوم بیست برپیش یزدان بپای	بیاشم مگر باشدم رهنمای

(ج ۷ / ص ۴۴۷ / ب ۲۴۸۵-۲۴۸۲)

اما در مورد دوّم، افراد در مواقع خاص به ویژه جنگ، دست به نوعی مدیریت زمان می‌زنند تا با تنظیم کارهای خود بر مبنای زمان، بتوانند از شرایط سخت ایجاد شده رهایی یابند؛ مثلاً، در «جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» شاه توران در پیامی ابتدا به نصیحت کیخسرو می‌پردازد و تلاش می‌کند که به طریقی او را از نبرد باز دارد. در انتهای آن نامه نیز به او می‌گوید اگر سخنان مرا نمی‌پذیری و عزم خود را برای جنگ استوار کرده‌ای پس:

بمان تا تا بیاساید امشب سپاه	چو بر سر نهد کو زرین کلاه
زلشکرگزینیم جنگاوران	سرافراز با گرزهای گران
زمین را زخون رود دریا کنیم	زبالای بدخواه پهنا کنیم
دوم روز هنگام بانگ خروس	بیندیم برکوهه پیل کوس
سران را بیاری برون آوریم	بجوی اندرون آب و خون آوریم

(ج ۵ / ص ۲۶۳ / ۴۶۰ - ۴۵۶)

و این چنین با تأخیر در زمان، قصد تعویق رویارویی خود با شاه ایران است. در داستان «کاموس کشانی» نیز با چنین مدیریتی در مورد زمان روبرو می‌شویم؛ بدین شکل که وقتی احساسات پهلوانان تورانی پس از کشته شدن «ارژنگ» جریحه‌دار می‌شود، بلافاصله قصد ورود به میدان و نبرد با ایرانیان هستند که هومان با توجه با ناتوانی لشکر و به امید رسیدن نیروی کمکی، آن‌ها را از این کار برحذر می‌دارد و خواستار خویشتن‌داری و اتلاف وقت در نبرد کردن تا رسیدن نیرو می‌شود.

چنین گفت هومان که امروز جنگ	بسازید دل را مدارید تنگ
گر ایدونک زیشان یکی نامور	زلشکر برآرد به پیکار سر
پذیره فرستیم گـردی دمان	ببینیم تا بر که گردد زمان
وزیشان بتندی نجوید جنگ	بباید یک امروز کردن درنگ
بدانگه که لشکر بجنبد زجای	تبیره برآید ز پرده سرای

(ج ۴ / ص ۱۲۷ / ۱۸۱ - ۱۷۷)

در دوره‌ی تاریخی خسرو پرویز به واسطه‌ی مدیریت زمانی که « بندوی » اعمال نمود توانست از دست بهرام نجات یابد و به سوی روم بگریزد. این مدیریت در پی آن صورت گرفت که بهرام، فرزند سیاوش از سوی بهرام چوبینه، مأموریت یافت تا به تعقیب خسرو پرویز در راه روم بپردازد. « بندوی » با اطلاع از این تعقیب، خود در دیری باقی می‌ماند و از خسرو پرویز می‌خواهد تا با سرعت بیشتر به راه خود ادامه دهد. با رسیدن بهرام، بندوی ابتدا برای لحظاتی در هیأت شاه ایران به بالای دیر می‌رود تا آن‌ها گمان کنند که خسرو پرویز در درون دیر است سپس بارها به عنوان پیام آور ظاهر شده، به دروغ وعده‌ی تسلیم شدن شاه را در زمان‌های آتی می‌داد تا از آن سوی خسرو پرویز بتواند تا حدّ کافی از آن‌جا دور شود.

بدوگفت گوید جهاندار شاه	که من سخت پیچانم از رنج راه
ستوران همه خسته و کوفته	ز راه دراز اندر آشوفته
بدین خانه سوکواران برنج	فرود آمدستیم با یار پنج
چو پیدا شود چاک روز سپید	کنم دل ز کار جهان ناامید
بیاییم با تو بر راه دراز	بنزدیک بهرام گردن فراز
برین بر که گفتم نجویم زمان	مگر یارمندی کند آسمان

(ج ۹ / ص ۵۳ / ب ۷۳۲ - ۷۲۷)

بهرام فرزند سیاوش که خسرو پرویز را در چنگ خود تصوّر می‌کرد، این پیشنهاد بندوی را پذیرفت و از این حيله‌ی مشاور شاه غافل ماند.

دگر روز بندوی برام شد	زدیوار تا سوی بهرام شد
بدو گفت کامروز شاه از نماز	همانا نیاید بکاری فراز
چنین هم شب تیره بیدار بود	پرستنده پاک دادار بود
همان نیز خورشید گردد بلند	زگرما نباید که یابد گزند
بیاساید امروز و فردا پگاه	همی راند اندر میان سپاه

(ج ۹/ ص ۵۴ / ب ۷۴۴ - ۷۴۰)

و این چنین بود که بندوی با مدیریتی که در «سوختن وقت» اعمال کرد توانست خسرو پرویز را از آن شرایط سخت خارج کند.

۳) اعتقاد به زمان

در شاهنامه‌ی فردوسی علاوه بر موارد اشاره شده، از زاویه‌ی اعتقاد نیز به زمان نگاه شده‌است و شاهان و پهلوانان از دیدگاه «تقدّس» به زمان توجه کرده، طبق عقایدی که بی‌شک در جهان اسطوره ریشه دارد، برای آن حرمتی قائل شده‌اند. این اعتقاد را در جای جای این اثر حماسی می‌توان مشاهده کرد که در شکل‌های سوگند به مظاهر زمان، اعتقاد به فرخندگی روز و نیز نحسی آن ظاهر شده است.

سوگند:

چو بشنید زو شهریار جوان	سوی آتش آورد روی و روان
بدادار دارنده سوگند خورد	بروز سپید و شب لاژورد

(ج ۴/ ص ۱۴ / ب ۹۷ - ۹۶)

اعتقاد به نحسی یا فرخندگی زمان :

چوبشنید نوذر که قارن برفت دمان از پشش روی بنهاد و تفت

همی تاخت کز روز بد بگذرد سپهرش مگر زیر پی نسپرد

(ج ۲ / ص ۲۶ / ب ۳۰۵ - ۳۰۴)

ز اختر یکی روز فرخ بجست که بیرون شدن را کی آید درست

(ج ۴ / ص ۱۲۲ / ب ۱۰۳)

زمان‌های دقیق در شاهنامه

در میان هاله‌ی ابهامی که رویدادهای شاهنامه را فرا گرفته‌است، گاه با تاریخ و زمان‌های مشخصی روبرو می‌شویم که درخور توجه است. شاید این شفافیت در دوره‌ی تاریخی با توجه به سازماندهی معیارهای زمان و نیز وجود انواع تقویم‌ها غیرطبیعی نباشد؛ اما با توجه به ابهام کلی حاکم بر زمان رویدادهای شاهنامه، این بیان نسبتاً دقیق زمان در نوع خود جالب است. این اشاره دقیق گاه تنها به نام « ماه » وقوع رویداد و گاه به روز آن - که در دنیای باستان هر کدام دارای نامی است - می‌باشد که در بعضی موارد نیز، ماه و روز رخدادی را با هم ذکر می‌کند:

الف) ماه‌ها

۱ - فروردین؛ رفتن کنیزان رودابه نزد زال:

برفتند هرپنـج تا رودبار زهر بوی و رنگی چو خرم بهار

مه فرودین و سر سال بود لب رود لشکرگه زال بود

(ج ۱ / ص ۱۶۴ / ب ۴۲۱ - ۴۱۹)

۲- مهرماه؛ تاجگذاری فریدون:

بروز خجسته سر مهرماه بسر بر نهاد آن کیانی کلاه

(ج ۱ / ص ۷۸ / ب ۳)

۳- تیرماه؛ پس از تنبیه طوس به وسیله‌ی کیخسرو:

هوا تیرگون بود از تیرماه همی گشت برکوه ابر سیاه

(ج ۴ / ص ۱۳۷ / ب ۳۴۸)

ب) روزها

۱- خرداد روز (روز ششم):

فریدون بخورشید بر برد سر کمر تنگ بستش بکین پدر

برون رفت خرم بخرداد روز بنیک اختر وفال گیتی فروز

(ج ۱ / ص ۶۶ / ب ۲۷۰ - ۲۶۹)

۲- بهرام روز (روز بیستم):

همی بود تا روز بهرام شد که بهرام را آن نه پدرام شد

(ج ۹ / ص ۱۶۳ / ب ۲۶۰۱)

۳- روز ارد (روز بیست و پنجم):

چو پیران بیامد ز هند و ز چین سخن رفت زان شهر باآفرین

خنیده بتوران سیاوش گرد کز اختر بنش کرده شد روز ارد

(ج ۳ / ص ۱۱۳ / ب ۱۷۳۹-۱۷۳۸)

همان طوری که اشاره شد گاه برای نشان زمان رویدادی، ماه و روز با هم ذکر می‌شوند

که همه موارد از این نوع در دوره تاریخی می‌باشند:

۱- روز ارد (بیست و پنجم) خردادماه؛ تاج گذاری بهرام:

که تاج کیان یافت از یزدگرد بخرداد ماه اندرون روز ارد

(ج ۷ / ص ۴۱۳ / ب ۱۹۱۶)

۲- روز سروش (هفدهم) آذرماه؛ ربودن تاج شاهی از میان شیران بوسیله‌ی بهرام:

ز گیتی برآمد سراسر خروش در آذر بد این جشن روز سروش

(ج ۷ / ص ۳۰۲ / ب ۶۸۶)

۳- روز ارد (بیست و پنجم) اسفندماه؛ ورود کیخسرو به سیاوش گرد:

همی رفت سوی سیاوش گرد بماه سفندار مذ روز ارد

چو آمد بدان شارستان پدر دو رخساره پرآب و خسته جگر

(ج ۵ / ص ۳۵۸ / ب ۲۰۸۲ - ۲۰۸۱)

و در پایان به این نکته اشاره کنیم که فردوسی یک بار نیز در شرح و توصیف جنگ

بهرام چوبین و ساوه شاه از نام « چهارشنبه » برای مشخص کردن روز مورد نظر استفاده

کرده‌است:

ستاره شمر گفت بهرام را که در چارشنبه مزن گام را

اگر زین بیچی گزند آیدت همه کار ناسودمند آیدت

(ج ۸ / ص ۳۷۷ / ۱۰۴۵-۱۰۴۴)

پی نوشت فصل سوم

- ۱- صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ هفتم، ۱۳۸۴، ص ۲۴۰.
- ۲- حمیدیان، سعید: درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، انتشارات ناهید، چ دوم، ۱۳۸۳، ص ۱۷.
- ۳- رزمجو، حسین: قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ اول، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۰.
- ۴- درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، پیشین، صص ۱۵۰ - ۱۴۹.
- ۵- اسلامی ندوشن، محمدعلی: جام جهان بین، تهران، انتشارات جامی، چ ششم، ۱۳۷۴، ص ۲۹۹.
- ۶- لوکاچ، جورج: نظریه‌ی رمان، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران، نشر قصه، چ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷.
- ۷- نولدکه، تئودر: حماسه‌ی ملی ایران، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران، انتشارات نگاه، چ پنجم، ۱۳۷۹، ص ۱۲۴.
- ۸- درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، پیشین، ص ۳۰.
- ۹- ارسطو: فن شعر، ترجمه‌ی عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۹، ص ۱۲۱.
- ۱۰- قلمرو ادبیات حماسی ایران، پیشین، ج ۱، صص ۲۴-۲۳.
- ۱۱- دکتر ذبیح الله صفا در کتاب «حماسه سرایی در ایران» در بحثی تحت عنوان «متناقضات» در مورد یکی از نقیضه‌گویی‌های شاهنامه چنین می‌نویسد: «پس از سیاوش، رستم به انتقام خون او به توران تاخت و آن جا را گشود و ویران ساخت و سه سال نیز در آن فرمانروایی کرد اما در افسانه‌های بعد در این کشور ویران که یک درخت نیز برجای نمانده بود، یکباره شاه و پهلوانان و لشکریان پدید آمده و مدت‌ها به سختی در برابر ایرانیان مقاومت کرده‌اند...» (حماسه سرایی در ایران، ص ۲۳۲ - ۲۳۱) که دکتر حمیدیان در کتاب «درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی» ضمن تصحیح اشتباه سهوی جناب دکتر صفا در مورد مدت اقامت رستم در توران که شش سال بود، با اقامه‌ی دلایلی با استفاده از همین

- ویژگی مورد بحث ما (ابهام در سپری شدن زمان) این ایراد را رد کرده، در نهایت چنین می‌نویسد: «... فردوسی قید نکرده که این کار افراسیاب فوراً و بدون گذشت هیچ زمانی رخ داده‌است، منتها ما از طول این زمان اطلاعی نداریم.» (در آمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، پیشین ص ۴۶)
- ۱۲- کفافی، محمد عبدالسلام: ادبیات تطبیقی (پژوهشی در باب نظریه‌ی ادبیات و شعر روایی) ترجمه‌ی سید حسن سیدی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۵۰.
- ۱۳- درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، پیشین، صص ۱۴۶-۱۴۵.
- ۱۴- البته همان‌طور که در فصل پیش اشاره شد ایرانیان باستان قائل به وجود تنها دو فصل تابستان و زمستان بوده‌اند و ذکری از بهار نشده است. اما نکته‌ی جالب در این مورد این است که آقای جنیدی در کتاب «زروان سنجش زمان در ایران» بیان می‌کند؛ که هنوز هم روستائیان اطراف آتشکده‌ی «برزین مهر» در شمال غرب نیشابور، سال را به دو فصل بهار و زمستان تقسیم می‌کنند. (← جنیدی، فریدون: زروان سنجش زمان در ایران باستان، تهران، انتشارات نقش جهان، چ اول، ۱۳۵۸ ص ۲۴.)
- ۱۵- شمیسا، سیروس: نگاهی تازه به بدیع، تهران، انتشارات فردوس، چ هشتم، ۱۳۷۵، ص ۷۷.
- ۱۶- حماسه‌ی ملی ایران، پیشین، صص ۱۶۳-۱۶۲.
- ۱۷- سرآمی، قدمعلی: از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۳، ص ۸۸۵.
- ۱۸- همان، صص ۸۹۲-۸۸۶.
- ۱۹- همان، ص ۸۹۲.
- ۲۰- همان، صص ۸۸۶-۸۸۵.
- ۲۱- استنفورد، مایکل: درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه‌ی مسعود صادقی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۴، چ اول، ص ۲۹۴.

۲۲- قلمرو ادبیات حماسی، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۴ .

۲۳- از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی داستان‌های شاهنامه)، پیشین، ص ۸۸۷ .

واحدهای زمانی در شاهنامه

رویدادهای شاهنامه مانند سایر حوادث در مدت زمان خاصی رخ می‌دهند. این مدت بیان شده همچون قالبی است که حادثه‌ی مورد نظر را در بر می‌گیرد و به نوعی تداعی کننده‌ی نظریه‌ی «مایکل استنفورد» در فلسفه است که در برابر نظریه‌ی اعتباری و ذهنی بودن زمان مطرح شد.^۱

این بیان مدت برای حوادثی که قرن‌ها از منشأ آن‌ها می‌گذرد، جنبه‌ی مجازی دارد و بیشتر برای عینیت بخشیدن به رویداد جهت درک بهتر صورت می‌گیرد. با تأمل در شاهنامه درمی‌یابیم که حداقل معیار استفاده شده، «ساعت» و حداکثر آن «سال» است و اگر بسامد این واحدهای زمانی را در نظر بگیریم، «هفته» پرکاربردترین واحد برای بیان مدت رویدادهای این اثر است.

با توجه به اهمیت این بخش در شناسایی زمان حوادث سعی کرده‌ایم با نگاهی موشکافانه و دقیق، نظم خاصی به این واحدهای زمانی بدهیم و ضمن دسته بندی آنها، برای آن معیار سنجش نیز تقسیم‌بندی‌هایی ارائه دهیم تا با بیان چند نمونه به جزئیات آن واحد هم بیشتر واقف شویم.

۱. ساعت

از موارد جالب در سنجش زمان، کاربرد « ساعت » به عنوان معیاری برای بیان مدت زمان رخدادهای دنیای باستان است که در چند رویداد به ویژه جنگ « دوازده رخ » مورد استفاده‌ی استاد توس قرار گرفته است :

داستان اکوان دیو:

چو از روز یک ساعت اندر گذشت بیامد بدرگاه چوپان ز دشت

(ج ۴ / ص ۳۰۲ / ب ۲۴)

جنگ دوازده رخ؛ آمدن کیخسرو به کمک گودرز:

چو از روز نه ساعت اندر گذشت خور از گنبد چرخ گردان بگشت

(ج ۵ / ص ۲۲۵ / ب ۲۳۷۱)

جنگ دوازده رخ؛ فرار فرشیدورد و لَهاک:

بیک ساعت از هفت فرسنگ راه برفتند ایمن ز ایران سپاه

(ج ۵ / ص ۲۱۸ / ب ۲۲۶۴)

۰۲. روز

یکی دیگر از واحدهای زمانی که کاربرد زیادی در نشان دادن مدت زمان رخدادها دارد، روز است که در این میان قالب «سه روز» کاربرد بیشتری نسبت به قالب‌های دیگر دارد.

الف) یک روز

کیکاوس «یک روز» سیاوش را که عازم جنگ با افراسیاب بود، بدرقه می‌کند:

دو دیده پر از آب کاوس شاه همی بود یک روز با او براه

(ج ۳/ص ۴۳/ب ۶۳۰)

استراحت گشتاسب در راه هند:

بدان جای خرم فرود آمدند ببودند یک روز و دم بر زدند

(ج ۱۶/ص ۱۱۲/ب ۶۸)

ب) دو روز

حمل جنازه رستم که در کابل کشته شد، دو روز طول کشید:

دو روز اندران کار شد روزگار تن رخس بر پیل کردند بار

(ج ۱۶/ص ۳۳۷/ب ۲۶۲)

ج) سه روز

«سه» یکی از اعداد مورد احترام ایرانیان قدیم است که به‌کارگیری آن در موارد

مختلف دلیل مناسبی برای اهمیت این عدد در دنیای باستان می‌باشد. بهترین نمونه در

این زمینه مطرح شدن دستورات اخلاقی دین زرتشت (اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک، کردار نیک) در قالب این عدد است این قداست به گونه‌ای بود که ایرانیان باستان، وقتی در اجرای مراسمی با تنگی وقت مواجه می‌شدند، به جای یک هفته، آن آیین اجتماعی را در سه روز برگزار می‌کردند^۲. همان‌گونه که اشاره شد در میان واحد زمانی «روز»، این قالب در شاهنامه پرکاربردترین است و بیشتر در سه موقعیت: جنگ، درنگ و شادی شاهد استفاده‌ی آن هستیم.

بشد گیو با آن سواران جنگ سه روز اندر آن تاختن شد درنگ

(ج ۴/ص ۲۷۵/ب ۱۰۳۴)

بگلزریون شاه توران سه روز بیود و برآسود با باز و یوز

(ج ۵/ص ۲۸۸/ب ۸۸۹)

همی خورد پیروز و شادان سه روز چهارم چو بفروخت گیتی فروز

(ج ۵/ص ۳۴۳/ب ۱۸۳۵)

(د) پنج روز

بدین پنج روز اندرین رزمگاه همی کشته جستند ز ایران سپاه

(ج ۵/ص ۲۸۶/ب ۸۵۳)

(ه) چهل روز

از جمله اعداد مقدس دیگر که نماد تکامل به شمار می‌آید، عدد «چهل» است که

برخی ادیان آن را محترم دانسته، مدت بسیاری از امور و مراسم خاص اجتماعی و دینی

خود را، مانند: ریاضت، سوگواری و... در این قالب انجام می‌داده‌اند.

جشن و سرور کیکاووس و کیخسرو پس از نابودی افراسیاب :

چهل روز با شاه کاوس کی همی بود با رامش و رود و می

(ج ۵/ص ۳۷۷/ب ۲۳۸۸)

سوگواری^۳ بر اورمزد نرسی :

چهل روز سوکش همی داشتند سرگاه او خوار بگذاشتند

(ج ۷/ص ۲۱۷/ب ۲۶)

جنگ میان اردوان و اردشیر:

چهل روز زین سان همی جنگ بود بران زبردستان جهان تنگ بود

(ج ۷/ص ۱۳۴/ب ۴۰۴)

و) هفتاد روز

گرفتار شدن بندوی ، مشاور خسرو پرویز ، در بند بهرام چوبین:

همی بود بندوی بسته چو یوز بزندان بهرام هفتاد روز

(ج ۹/ص ۶۳/ب ۸۹۴)

۳. شبانه روز

در میان رخدادهای شاهنامه گاه حادثه‌ای بیشتر از یک « روز » به طول می‌انجامد

و شب آن روز را نیز در برمی‌گرفت که نام این مدت به اصطلاح یک « شبانه‌روز » بود. این

واحد زمانی علاوه بر تعیین مدت یک رویداد، گاهی نیز به شکل ویژه‌ای مورد توجه شخصیت‌هایی چون شاهان قرار می‌گرفت و آن را به بهره‌های مختلف تقسیم می‌کردند. عهد « خسرو پرویز » یکی از این دوره‌هایی است که « شبانه روز » جهت انجام امور مختلف به چهار بهره تقسیم شد:

ازان پس شب و روز گردنده دهر	نشست و ببخشید برچار بهر
ازان چار یک بهر موبد نهاد	که دارد سخنهای نیکو بیاد
زکار سپاه و زکارجهان	بگفتی بشاه آشکار و نهان
چودرپادشاهی بدیدی شکست	زلشکر گر از مردم زیر دست
سبک دامن داد بـ تافتی	گذشته بجستی و دریافتی
دگر بهرشادی ورامشگران	نشسته با آرام با مهتران
نبودی نه اندیشه کردی ز بد	چنان کز ره نامداران سزد
سیم بهره گاه نیایش بدی	جهان آفرین را ستایش بدی
چهارم شمار سپهر بلند	همی برگرفتی چه و چون و چند
ستاره شمر پیش او بر بپای	که بودی بدانش و راهنمای

(ج ۹/ص ۱۹۶/ ب ۳۱۵۳-۳۱۴۴)

این واحد زمانی نیز مانند واحدهای دیگر در قالب‌های مختلفی در شاهنامه ظاهر شده و رویدادها را در خود جای داده است که با ذکر نمونه‌هایی به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) یک شبانه روز

- نشستند یک روز و یک شب بهم
همی رای زد خسرو از بیش و کم
(ج ۵/ص ۱۴۱/ب ۹۷۶)
- بودند یک روز و یک شب بیای
بپیش جهانداور و رهنمای
(ج ۵/ص ۳۷۶/ب ۲۳۷۲)
- بیک روز و شب باموی شد
ز نخچیر و بازی جهانجوی شد
(ج ۷/ص ۳۹۲/ب ۱۵۳۸)

ب) دو شبانه روز

- دو روز و دو شب باده خام خورد
بر ماهرویش دل آرام کرد
(ج ۶/ص ۲۱۹/ب ۲۷)
- دولشکر چنین هم دو روز و دو شب
ازیشان یکی را نجنبید لب
(ج ۵/ص ۲۵۶/ب ۳۵۲)
- همی رفت ازین سان دو روز و دو شب
کسی را بخوردن نجنبید لب
(ج ۷/ص ۸۱/ب ۱۳۶۹)

ج) سه شبانه روز

- چنین ایستاده سه روز و سه شب
یکی را بگفتن نجنبید لب
(ج ۵/ص ۱۰۵/ب ۳۵۰)

همی لشکر آمد سه روز و سه شب جهان شد پر آشوب جنگ و جلب

(ج ۵/ص ۲۹۲/ب ۹۵۵)

سه روز و سه شب زمین نشان جنگ بود تو گفتی بریشان جهان تنگ بود

(ج ۶/ص ۳۷۵/ب ۳۴)

د) ده شبانه روز

بدی ده شبان روز بر پشت زین کشیده بیدخواه بر تیغ کین

(ج ۵/ص ۲۱۶/ب ۲۲۳۹)

۴. هفته

تقسیم‌بندی تعداد روزهای سال به « هفت روز»، روش جالبی در تنظیم ادوار روزانه است؛ زیرا تعداد روزهای ماه یا سال بر عدد هفت قابل تقسیم نیستند و بشر به بهترین صورت ممکن روزها و ماه‌ها را به وسیله‌ی « هفته » به هم مرتبط ساخت.^۴ اما کاربرد « هفته » در قبل از اسلام بیشتر درگاه‌شماری‌های مسیحیان و اعراب دیده می‌شود و ایرانیان باستان هرچند به واسطه‌ی روابطی که با مسیحیان داشتند، با تقسیم ماه به هفته آشنا بودند ولی این آشنایی منجر به پذیرش و رواج آن نشد و در گاه‌شماری‌های خود پس از واحد زمانی ماه، روز را به عنوان معیار پایین‌تر به شمار می‌آوردند. بعد از ورود اسلام به ایران و برگزاری هفتگی نماز جمعه، به تدریج « هفته » و روزهای آن نزد مردم نیز رایج شد و به عنوان شاخص زمانی مجزاً پذیرفته شد.^۵

دور از نظر نباید داشت که با وجود عدم استفاده از هفته در گاه‌شماری‌های باستانی،

در ایران نیز مانند برخی از ادیان ملل دیگر^۶ «هفت» به عنوان عددی مقدّس و محترم به شمار می‌رفت و علاوه بر شواهد تاریخی؛ مانند تقسیم جهان به هفت اقلیم، اعتقاد به هفت امشاسپند، خوانچه‌ی هفت سین در عید نوروز، تقسیم اشراف ساسانیان به هفت طبقه و ده‌ها مثال دیگر^۷، مراسم و آیین‌هایی؛ چون، سوگواری، جشن و سرور و... را نیز معمولاً در هفت روز اجرا می‌کردند.

همانگونه که اشاره شد واحد زمانی «هفته» در شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان پرکاربردترین معیار سنجش زمان به کار رفته‌است که با توجه به عدم وجود این واحد زمان در ایران باستان، می‌تواند دلیل روشنی بر مجازی بودن زمان در شاهنامه باشد. کاربرد این واحد زمانی به ویژه به صورت «یک هفته» ای آن در دوره‌ی پهلوانی آنقدر رایج و عادی است که خواننده تصوّر می‌کند که در نشان دادن مدّت رویدادها، «هفته» جایگزین «روز» شده و شاعر برای نشان دادن عظمت امور پهلوانان، در مدّت رویدادهای آنها نیز مبالغه کرده است؛ روشن‌ترین مثال را می‌توان در دوره‌ی پهلوانی و بعد از پیروزی کیکاووس و یا به عبارتی، رستم بر شاه مازندران یافت. آنجا که شاه ایران به شکرانه‌ی این پیروزی به نیایش، بخشش و جشن پرداخت و هر کدام از این امور را در یک هفته انجام داد:

همی با نیایش بیمود خاک	بیک هفته بر پیش یزدان پاک
بخشید بر هر که بودش نیاز	بهشتم در گنجها کورد باز

همی گشت یک هفته زین گونه نیز ببخشید آن را که بایست چیز
سیم هفته چون کارها گشت راست می و جام یاقوت و میخواره خواست
بیک هفته با ویژگان می بچنگ بمازندران کورد زان پس درنگ

(ج ۲ / ص ۱۲۴ - ۱۲۳ / ب ۸۷۱ - ۸۶۷)

در عهد کیخسرو بسامد استفاده از « هفته » به عنوان نمایشگر زمان رویدادها بسیار چشمگیر است و باید آن را به عنوان واحد زمانی برتر به شمار آورد.

الف) یک هفته

این قالب زمانی، پرکاربردترین واحد زمانی در کل شاهنامه است که به طور کلی به دو شکل مورد استفاده واقع شده است.

الف-۱) سپری شدن مدت یک هفته از ماجرا یا حادثه:

در این نوع، شاهد انجام یک رویداد در قالب مدت هفت روزه نمی‌شویم بلکه زمان سپری شده از یک واقعه در قالب هفته بیان می‌شود؛ مثلاً، شاه هاماوران یک هفته بعد از ازدواج کیکاووس و سودابه، آن‌ها را به مهمانی دعوت می‌کند.

چو یک هفته بگذشت هشتم پگاه فرستاده آمد به نزدیک شاه
که گر شاه بیند که مهمان خویش بیاید خرامان به ایوان خویش

(ج ۲ / ص ۱۳۴ / ب ۱۲۴ - ۱۲۳)

و یا در داستان سیاوش، افراسیاب یک هفته بعد از ازدواج سیاوش و فرنگیس، هدایای نفیسی برای آن‌ها ارسال می‌دارد.

بدین کار بگذشت یک هفته نیز سپهبد بیاراست بسیار چیز

(ج ۳/ص ۱۰۱/ب ۱۵۴۶)

الف-۲) انجام فعالیت یک هفته ای

مورد دیگر کاربرد این مدت زمان در نشان دادن طول مدت انجام رخدادی است :

● شادی و میگساری

معمولاً این گونه جشن‌ها که بیشتر به مناسبت پیروزی در جنگ یا تحقق امری صورت می‌گرفت به مدت یک هفته طول می‌کشید و به وفور می‌توان این هفته‌های اختصاص یافته به میگساری و شادکامی را در طول شاهنامه مشاهده کرد و اختصاص به دوره خاصی ندارد.

میگساری کیکاوس به مناسبت پیروزی کیخسرو بر افراسیاب:

بیک هفته از کاخ کاوس کی همی موج بر خاست از جام می

(ج ۵/ص ۳۴۱/ب ۱۸۰۷)

یک هفته شکار و تفریح پهلوانان در شکارگاه افراسیاب:

بیک هفته زین گونه با می بدست گه‌می تاختن گه نشاط نشست

(ج ۲/ص ۱۱۵۸/ب ۴۹۰)

یک هفته شادمانی خسرو پرویز در مرگ بهرام چوبینه:

بیک هفته مجلس آراستند بهر برزنی رود و می خواستند

(ج ۹/ص ۱۶۹/ب ۲۷۰۶)

● نیایش و دعا

با توجه به اهمیت دعا و نیایش، شاعران فارسی زبان به آن توجه خاص کرده‌اند که وحکیم توس نیز از این امر مستثنی نیست. قهرمانان حماسه‌ساز این اثر در ادوار اساطیری، پهلوانی و تاریخی خداپرست بوده، در همه حال پیروزی خود را از ایزد دادگر درخواست می‌کنند.^۸ این نیایش و تعبد، همچون برخی امور دیگر اغلب یک هفته به طول می‌انجامد و شاهان و پهلوانان به نیایش خداوند جهان آفرین می‌پرداختند.

نیایش اسفندیار و گشتاسب برای پیروزی در گرفتن انتقام از لهراسب:

نیایش همی کرد خود با پدر بران آفریننده ی دادگر
یکی هفته بر پیش یزدان پاک همی بود گشتاسب با درد و باک

(ج ۶ / ص ۱۶۴ ب ۴۷۰ - ۴۶۹)

نیایش کیکاوس بعد از پیروزی بر شاه مازندران:

بیک هفته بر پیش یزدان پاک همی با نیایش بپیمود خاک

(ج ۲ / ص ۱۲۳ ب ۸۶۷)

نیایش کیخسرو قبل از رهسپاری به کوه و ناپدید شدن:

بیامد بجای پرستش بشب بدادار دارنده بگشاد لب
چو یک هفته بگذشت نمود روی برآمد یکی غلغل و گفت و گوی

(ج ۵ / ص ۳۸۴ ب ۲۵۱۳ و ۲۵۰۹)

• توقف و درنگ

در میان فضای پر تکاپو و حرکت شاهنامه، گاه در برخی از رخدادها با درنگ‌های یک هفته‌ای مواجه می‌شویم. این توقف بیشتر در دو حالت رخ می‌دهد: ۱- درنگ پیام آوران برای گرفتن پاسخ ۲- توقف و استراحت شاهان در شهری که در مسیر حرکت آنها واقع است.

درخواست رستم از گرسیوز (حامل پیام افراسیاب) برای درنگ یک هفته‌ای:

تہمتن بدو گفت یک ہفتہ شاد ہمی باش تا پاسخ آریم یاد

(ج ۳/ ص ۱۵۶ ب ۸۳۹)

توقف کیخسرو در بخارا:

وز آنجا بشہر بخارا رسید ز لشکر ہوا را ہمی کس ندید

بخورد و بیاسود و یک ہفتہ بود دوم ہفتہ با جامہ نابسود

(ج ۵/ ص ۱۳۶۱ ب ۲۱۳۴ - ۲۱۳۳)

توقف کیخسرو در سغد:

بسغد اندرون بود یک ہفتہ شاہ ہمہ سغد شد شاہ را نیک خواہ

(ج ۵/ ص ۳۶۰ ب ۲۱۳۲)

• جنگ و درگیری

آثار حماسی معمولاً مملو از جنگاوری‌ها و شہسواری‌هاست و شاهنامه به عنوان یکی از حماسه‌های بزرگ جهان، بر پایه‌ی همین نبردها بنا شده و در این جنگ‌هاست که

شاهد بهترین توصیفات شاهنامه هستیم.^۹ در این نبردها، زمان به صورت مستقیم یا غیرمستقیم دخالت دارد. یکی از زاویه‌های زمانی که می‌توان به جنگ نگریست، طول مدت آن است که اغلب دارای زمان‌های متفاوت می‌باشند و این امر نیز به دلیل کنش و واکنش‌های غیر منتظره، طبیعی است. در میان این مدت زمان‌های اختصاص یافته به جنگ‌ها، گاه شاهد نبردهای یک هفته‌ای هستیم که اغلب نیز در دوره‌ی تاریخی اند:

جنگ کیکاوس با شاه مازندران:

بیک هفته دو لشکر نامجوی بروی اندر آورده بودند روی

(ج ۲ / ص ۱۲۰ ب ۸۰۵)

جنگ روم و قیصر:

دو لشکر بروی اندر آورده روی بیودند یک هفته پرخاشجوی

(ج ۶ / ص ۳۸۴ ب ۵۷)

رویاری خاقان چین و هیتالیان:

یکی هفته آن لشکر جنگجوی بروی اندر آورده بودند روی

(ج ۸ / ص ۱۵۹ ب ۱۷۸۹)

• سوگواری

سوگواری بر شاهان یا پهلوانان در مدت زمان‌های مختلفی صورت می‌گرفت. یکی از

این مدت‌های رایج « یک هفته » می‌باشد:

سوغ منوچهر در مرگ فریدون:

منوچهر یک هفته با درد بود دوچشمش پر آب و ورخش زرد بود

(ج ۱ / ص ۱۳۵ / ب ۱)

سوغواری کاوس در مرگ سیاوش:

چو یک هفته با سوگ و با آب چشم بدرگاه بنشست پر درد و خشم

(ج ۳ / ص ۱۷۲ / ب ۲۶۳۰)

سوغواری کردن رستم در زابلستان پس از اطلاع از کشته شدن سیاوش:

چو یک هفته با سوگ بود و دژم بهشتم برآمد ز شیپور دم

(ج ۳ / ص ۱۷۰ / ب ۲۶۰۵)

● سرگردانی

سرگردانی پهلوانان در میان کوه پس از ناپدید شدن خسرو:

ببودند یک هفته بر پشت کوه سر هفته گشتند یکسر ستوه

(ج ۵ / ص ۴۱۵ / ب ۳۰۵۶)

سرگردانی گشتاسب در سرزمین روم:

همی گشت یک هفته برگرد روم همی کار جست اندر آباد بوم

(ج ۵ / ص ۱۷ / ب ۱۵۱)

● رایزنی

مشورت برای انتخاب کیقباد به پادشاهی:

نشستند یک هفته با رای زن شدند اندران موبدان انجمن

(ج ۱۲ ص ۱۶۱ ب ۲۰۵)

رایزنی قیصر برای پاسخ نوشتن نامه‌ی کسری :

یکی هفته هر کس که بد رای زن بنزدیک قیصر شدند انجمن

(ج ۱۸ ص ۲۹۳ ب ۴۱۰۳)

علاوه بر موارد فوق نمونه‌های دیگری از قبیل مدت درمان، مهیا نمودن هدیه، گرفتاری، مهمانی و ... نیز در همین قالب زمانی (یک هفته) رخ داده‌اند که به دلیل اندک بودن بسامد از بیان آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

ب) دو هفته

در کنار امور و فعالیت‌های یک هفته‌ای، برخی از فعالیت‌ها در مدت دو هفته رخ داده‌اند که به دلیل پراکندگی موضوعات، قابل تقسیم بندی نیستند :

مدت مذاکره‌ی گیو و پیران:

دو هفته شد اندر سخنشان درنگ بدان تا نباشد ببيداد جنگ

(ج ۱۵ ص ۱۹۸ ب ۲۲۱)

توقف کیخسرو در سیاوشگرد:

در گنج بگشاد و روزی بداد دو هفته دران شارستان بود شاد

(ج ۱۵ ص ۳۵۸ ب ۲۰۹۲)

تفریح اسفندیار پس از بازگشت از هفت خوان:

دو هفته همی بود با یوز و باز غمی بود از رنج راه دراز

(ج ۱۶ ص ۲۱۲ ب ۸۱۸)

عبادت و نیایش خسرو پرویز:

دو هفته همی خواند استا وزند همی گشت برگرد آذر نژند

(ج ۹ ص ۱۳۶ ب ۲۱۳۱)

ج) پنج هفته

نیایش پنج هفته‌ای کیخسرو بعد از گرفتن انتقام خون پدر:

چنین پنج هفته خروشان بیای همی بود بر پیش گیهان خدای

(ج ۵ ص ۳۸۸ ب ۲۵۶۹)

۵. ماه

ماه که در اوستا « ماونگهه » نامیده شده است ضمن این که نام سیاره‌ی معروف می‌باشد، اسم مدت سی روز از سال، و نیز نام روز دوازدهم هر ماه در تقویم مزدیسناست است. هرچند اوستا تنها از هفت ماه اردیبهشت، تیر، شهریور، مهر و دی نام می‌برد^{۱۰} ولی همان گونه که در فصل‌های پیشین اشاره شد، اندیشمندانی؛ مانند ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه، نام همه‌ی ماه‌ها را استخراج و نقل کرده‌اند که امروزه با تغییرات جزئی محفوظ مانده‌اند.

علاوه بر نام ماه‌های مزدیسنا، از ماه‌های هخامنشی (فرس قدیم) نیز نام نه ماه باقی

مانده است. اسم این ماه‌ها که در کتیبه‌ی بیستون داریوش درج شده‌اند؛ عبارتند از: باگ یادی، آدوکنی، آثریادیه، انامک، مرک دَنَ، ویخن، گرم پَدَ، ثور واهَر و نائیگرچی.^{۱۱} که هرکدام مانند ماه‌های مزدیسنا بر سی روز دلالت می‌کرده‌اند.

این واحد زمانی (ماه) مانند سایر واحدهای دیگر در شاهنامه در برگیرنده‌ی رویدادهای مختلف است و حتی گاه مورد توجه خاص پادشاهان قرار می‌گرفت و مانند « شبانه‌روز » آن را جهت فعالیت‌های مختلف تقسیم می‌کرده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به تقسیم‌بندی‌ای که در عهد خسرو پرویز صورت گرفته بود، اشاره کرد :

همان نیز یک ماه بر چار بهر	ببخشید تا شاد باشد ز دهر
یکی بهره میدان چوگان وتیر	یکی نامور پیش او یادگیر
دگر بهره زو کوه ودشت وشکار	ازان تازه گشتی ورا روزگار
هر آنکه که گشتی ز نخچیر باز	برخشنده روز وشب دیرباز
هر آنکس که بودی ورا پیش گاه	بیستی بشهر اندر آیین و راه
دگر بهره شطرنج بودی ونرد	سخن گفتن از روزگار نبرد
سه دیگر هر آنکس که داننده بود	فزاینده چیز و خواننده بود
بنوبت ورا پیش بنشانندی	سخنهای دیرینه برخوانندی
چهارم فرستادگان را زراه	همی خوانندی بنزدیک شاه
نوشتی همه پاسخ نامه باز	بدادی بدان مرد گردن فراز

الف) یک ماه

در میان موارد استفاده از واحد زمانی «ماه»، رخدادهایی که به مدت «یک ماه» طول کشیده‌اند، بیشتر از قالب‌های دیگر است و ما به صورت مکرر شاهد استفاده از این قالب در وقایعی؛ مانند مهمانی، درنگ کردن، میگساری و... هستیم.

• توقف و درنگ

درنگ کیخسرو در سغد:

بسغد اندرون بود یک ماه شاه همه سغد شد شاه را نیک خواه

(ج ۵/ ص ۲۹۰ ب ۹۱۵)

توقف اسکندر در شهر سیاهان جادوگر در راه هروم:

ببود اندران شهر یک ماه شاه چو آسوده گشتند شاه و سپاه

(ج ۷/ ص ۷۸ ب ۱۳۱۷)

• مدت حرکت

حرکت اسکندر به طرف اندلس:

همی رفت یک ماه پویان براه چو آمد سوی مرز او با سپاه

(ج ۷/ ص ۴۶ ب ۷۱۴)

یک ماه حرکت بی وقفه سپاه اسکندر در راه بابل:

همی راند یک ماه خود با سپاه ندیدند زیشان کس آرامگاه

(ج ۷/ ص ۹۸ ب ۱۶۸۴)

● مهمانی

مهمان شدن کیکاوس نزد رستم پس از نبرد بربر:

بید شاه یک ماه در نیمروز گهی رود و می خواست گه باز ویوز

(ج ۲ / ص ۱۲۸ / ب ۲۶)

مهمان شدن یک ماهه‌ی سیاوش نزد پیران:

همی بود یکماه مهمان او بران سر چنین بود پیمان او

(ج ۳ / ص ۱۰۳ / ب ۱۵۷۵)

● سوگواری

سوگ بهرام گور بر پدر:

چو یک ماه بنشست با سوک شاه سر ماه نو را بیاراست گاه

(ج ۷ / ص ۲۸۷ / ب ۴۰۹)

سوگواری بلاش بر پیروز:

چو بنشست با سوگ ماهی بلاش سرش پر زگرد و رخس پر خراش

(ج ۸ / ص ۱۱۷ / ب ۱۸۵)

(ب) دو ماه

اقامت اسکندر در هند بعد از شکست دادن فور:

همی بود بر تخت قیصر دو ماه ببخشید گنجش همه بر سپاه

(ج ۷ / ص ۴۰ / ب ۶۱۸)

ج) پنج ماه

اشاره پیران به جنگ انتقام جویانه ایران در گفت وگو با طوس :

کنون ماهیان اندر آمد به پنج که تا تو همی رزم جویی برنج

(ج ۴/ ص ۱۴۹/ ب ۵۳۲)

مهلت خواستن کسری برای مشخص کردن دین خود:

ورا گفت کسری زمان پنج ماه ششم را همه بازگویم بشاه

(ج ۸/ ص ۴۶/ ب ۲۹۹)

تلاش اسفندیار در جهت ورود به قلعه ارجاسب:

چنین داد پاسخ که من ماه پنج کشیدم براه اندرون درد و رنج

(ج ۱۶/ ص ۱۹۶/ ب ۵۲۳)

د) هفت ماه

گذر کیخسرو از دریای زره:

گذشتند بر آب بر هفت ماه که بادی نکرد اندریشان نگاه

(ج ۵/ ص ۳۵۲/ ب ۱۹۸۰)

ه) نه ماه

تولد سهراب

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه یکی پورش آمد چو تابنده مهر

(ج ۲/ ص ۱۷۷/ ب ۱۱۲)

تولد اسکندر

چو نه ماه بگذشت بر خوب چهر
یکی کودک آمد چو تابنده ماه

(ج ۱۶ ص ۳۷۹ ب ۱۰۶)

(و) سی ماه

نبرد ایرانیان و اعراب :

برین گونه تا ماه بگذشت سی
همی رزم جستند در قادسی

بسی کشته شد لشکر از هردو سوی
سپه یک زد یگر نه برگاشت روی

(ج ۹ ص ۳۱۳ ب ۲۹-۲۸)

در پایان این بخش باید اشاره کنیم که این واحد زمانی علاوه بر تعیین مدت امری، به عنوان شاخصی برای آغاز کارها و فعالیت‌ها نیز به کار رفته است و شاعر در برخی از فعل و انفعالات جاری در شاهنامه، ابتدای ماه را به عنوان «نقطه‌ی شروع» برخی رویدادها آورده است؛ مثلاً، سام بعد از ازدواج رودابه و زال، به زابل باز برمی‌گردد که این بازگشت وی «سرماه» عنوان می‌شود:

سر ماه سام نریمان برفت
سوی سیستان روی بنهاد تفت

(ج ۱ ص ۲۳۴ ب ۱۴۵)

و در جنگ فریبرز و پیران، پیمان صلحی میان دو طرف منعقد شد که «سرماه»

مدت این عهد به پایان رسید و دو لشکر آماده‌ی رویارویی شدند:

چو آمد سرماه هنگام جنگ ز پیمان بگشتند و از نام و ننگ

(ج ۴/ص ۹۳/ب ۱۳۱۴)

مورد دیگر، خلعت گرفتن گیو از کیکاوس است که به سبب رساندن پیغام پیروزی
کیخسرو بر افراسیاب، مورد عنایت قرار گرفته بود:

سر ماه نو خلعت گیو ساخت همی زرّ و پیروزه اندر نشناخت

(ج ۵/ص ۳۴۱/ب ۱۸۰۸)

۶. سال

بزرگ‌ترین و کلان‌ترین واحد زمانی مطرح شده در شاهنامه «سال» است که در
ارتباط با اشخاص، حوادث و امور مملکتی نقش‌های متفاوتی ایفا می‌کند. در ادامه به
عمده‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف) سال؛ بیان‌کننده‌ی زمان پرداخت باژ

این نوع کاربرد بیشتر بیانگر مدت باژ یا مالیات است که از طرف حکومتی بر حکومت
دیگر تحمیل می‌شد و اغلب به صورت سالانه پرداخت می‌گردید؛ مانند باژ سالانه کابل به
رستم:

چنان بد که هر سال یک چرم گاو ز کابل همی خواستی باژ و ساو

(ج ۶/ص ۳۲۵/ب ۵۸)

و یا باژ سالانه‌ی هندیان به ایرانیان پس از شکست در بازی نرد:

ابا باژ یکساله از پیشگاه فرستاد یکسر بدرگاه شاه

(ج ۸/ص ۲۱۵ ب ۲۷۸۳)

ب) سال؛ نشان دهنده‌ی زمان پس از یک رخداد

گاهی در نقل حادثه یا رویدادی به زمان سپری شده از آن واقعه اشاره می‌کند که در قالب زمان‌های متفاوت یکسال، سه سال و... بیان شده است؛ مثلاً، در مورد دوستی افراسیاب و سیاوش می‌گوید:

برین گونه یکسال بگذاشتند غم و شادمانی بهم داشتند

(ج ۳/ص ۹۱ ب ۱۴۰۵)

نتیجه‌ی این دوستی، ازدواج سیاوش با دخترشاه توران بود که افراسیاب یک سال پس از این پیوند، هدایایی برای آن‌ها ارسال می‌کند:

چنین نیز یکسال گردان سپهر همی گشت بیدار بر داد و مهر

فرستاده آمد ز نزدیک شاه بنزد سیاوش یکی نیک خواه

(ج ۳/ص ۱۰۲ ب ۱۵۶۲-۱۵۶۱)

و یا توضیحی که چوپان در مورد مدت به زین آمدن رخس به رستم می‌دهد:

سه سالست تا این بزین آمدست بچشم بزرگان گزین آمدست

(ج ۲/ص ۵۳ ب ۷۱)

ج) سال؛ نمایانگر سن شخصیت‌ها

کاربرد دیگر سال در شاهنامه، هنگام نشان دادن سن اشخاص ظاهر می‌شود که در

این مورد به صورت یکسان عمل نشده و ما با دو رویه مواجه می‌شویم؛ مورد اول، سنّ شخصیت‌هایی؛ مانند فریدون و رستم است که فردوسی به مراحل مختلف بالیدن و رشد آنها اشاره می‌کند؛ برای نمونه، شاعر در چندین رویداد به سنّ فریدون اشاره کرده است؛ مثلاً، در مورد سه سالگی او می‌گوید:

سه سالش همی داد زان گاو شیر هشیوار بیدار زنه‌ار گیر

(ج ۱/ ص ۵۸/ ب ۱۳۱)

و شانزده سالگی وی چنین بیان می‌کند:

چو بگذشت ازان بر فریدون دو هشت ز البرز کوه اندر آمد بدشت

(ج ۱/ ص ۵۹/ ب ۱۴۹)

اما در مورد دوم، شاعر در سال‌های پایانی عمر شخصیت‌ها و پهلوانان به سنّ آنها

اشاره می‌کند :

منوچهر

مرا برصد و بیست شد سالیان برنج و بسختی بستم میان

(ج ۱/ ص ۲۴۷/ ب ۱۶۲۸)

کاوس

چو سالم سه پنجاه بر سر گذشت سر موی مشکین چو کافور گشت

(ج ۵/ ص ۳۷۸/ ب ۲۴۰۰)

کسری

چو سال اندر آمد بهفتاد و چار پر اندیشه مرگ شد شهریار

(ج ۱۷ ص ۱۱۸۶ / ب ۵۴۴)

د) سال؛ بیان مدت رخدادی یا امری

علاوه بر نقش‌های یاد شده، گاهی «سال» مانند سایر واحدهای زمانی چون ظرفی عمل می‌کند که واقعه را بسان مظلوفی در بر می‌گیرد. برخلاف واحدهای زمانی گذشته، تشابه و نظم چندانی میان رویدادهای که یک یا چند سال رخ داده‌اند، دیده نمی‌شود تا بتوان آن‌ها را در بخش‌های مختلف تقسیم بندی نمود.

• یکسال

توقف کیخسرو در گنگ دژ:

همی بود در گنگ دژ شهریار یکی سال با رامش و میگسار

(ج ۵ ص ۳۵۴ / ب ۲۰۲۶)

سوگواری بر سیامک:

نشستند سالی چنین سوگوار پیام آمد از داور کردگار

(ج ۱ ص ۳۱ / ب ۴۵)

• دو سال

باز سازی تخت طاقدیس در عهد خسرو پرویز :

نفرمود تا یک زمان دم زدند بدو سال تا تخت برهم زدند

(ج ۹ ص ۲۲۲ / ب ۳۵۵۸)

● شش سال

رستم بعد از اطلاع از قتل ناجوانمردانه ی سیاوش، به توران زمین لشکرکشی کرده، آن جا را به خاک و خون می کشد و برای مدت ها توران را « حاکم گونه » اداره می کند. این مدت در بیت زیر شش سال عنوان می شود:

کجا سالیان اندر آمد ششش که نگذشت بر ما یکی روز خوش
(ج ۳/ص ۱۹۵/ب ۲۹۸۹)

● هفت سال

این مدت (هفت سال) از جمله پرکاربردترین قالب های سال است که رویدادهای مختلفی را در بر گرفته است.

وقوع خشکسالی در میان سال های خونخواهی سیاوش :

ز باران هوا خشک شد هفت سال دگرگونه شد بخت و برگشت حال
(ج ۳/ص ۱۹۸/ب ۳۰۱۹)

خشکسالی در عهد پیروز فرزند یزدگرد:

برین گونه تا هفت سال از جهان ندیدی سبزی کهان و مهان
(ج ۸/ص ۱۰/ب ۷۴)

مدت بافت فرش تخت طاقدیس :

همی بافت آن جامه را هفت سال بچین در یکی مرد بد بی همال
(ج ۹/ص ۲۲۵/ب ۳۶۰۳)

مدّت ساختن ایوان مداین :

چو شد هفت سال آمد ایوان بجای پسندیده خسرو پاک رای

(ج ۹/ص ۲۳۳/ب ۳۷۴۲)

در کنار این سال‌های معدود، سال‌های کلان که برابر چند قرن می‌باشند نیز بر پایه‌ی همین واحد زمانی بیان شده‌اند؛ مثلاً، در مورد اداره شدن ایران در زمان اشکانیان به ورت نظام ملوک الطوایفی می‌گوید:

برین گونه بگذشت سالی دویست تو گفتی که اندر زمین شاه نیست

(ج ۷/ص ۱۱۶/ب ۵۳)

و یا در مورد طول کشیدن مدّت زمان جنگ‌های خونخواهی سیاوش از زبان کیخسرو می‌گوید:

کجا گفت کاین کین با دار و برد بی‌شود زمانه بزنگار و گرد

پسر بر پسر بگذرانم بدست چنین تا شود سال بر پنج شست

(ج ۵/ص ۳۰۲/ب ۱۱۲۱-۱۱۲۰)

ه) سال؛ نشانگر مدّت حکومت

آخرین ویژگی زمانی که در قالب سال به آن اشاره می‌کنیم بیان مدّت حکومت پادشاهان است که به صورت یکسان در مورد همه آنها به کار رفته است و شاعر معمولاً در پایان دوره‌ی حکومتی آنان به مدّت این پادشاهی اشاره می‌کند.

کیومرث

بگیتی درون سال سی شاه بود بخوبی چو خورشید برگاه بود

(ج ۱/ ص ۲۹/ ب ۱۲)

فریدون

ورا بد جهان سالیان پانصد نیفکند یک روز بنیاد بد

(ج ۱/ ص ۷۹/ ب ۱۱)

گشتاسب

نشستم بشاهی صد و بیست سال ندیدم بگیتی کسی را همال

(ج ۶/ ص ۳۴۱/ ب ۳۴۴)

انوشیروان

چل و هشت بد عهد نوشین روان تو بر شست رفتی نمائی جوان

(ج ۸/ ص ۵۲/ ب ۳۸۹)

پی نوشت فصل چهارم

- ۱- استنفورد، مایکل: درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه‌ی مسعود صادقی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها(سمت)، ۱۳۸۴، ص ۲۹۵.
- ۲- جنیدی، فریدون: زروان سنجش زمان در ایران باستان، تهران، انتشارات نقش جهان، چ اول، ۱۳۵۸، ص ۶۰.
- ۳- نکته‌ای که در مورد این بخش قابل توجه است این‌که: دکتر امامی در کتاب «مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی» ضمن اشاره به عدم وجود اطلاع دقیق از مرثیه در قبل از اسلام، احتمال می‌دهند که با توجه به این‌که زرتشیان با مرگ مانند پدیده‌های طبیعی و منتظره برخورد می‌کردند، کمتر به سوگواری و مرثیه‌سرایی گرایش داشتند و آن چه در شاهنامه نیز آمده است، تحت تأثیر فرهنگ اسلامی باشد.
← امامی، نصرالله: مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی، اهواز، انتشارات دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، چ اول، ۱۳۶۹، صص ۲۱-۲۰
- ۴- کاوه، علی محمد: گاه‌شماری و تاریخ‌گذاری از آغاز تا سرانجام، تهران، انتشارات بُردار، چ دوم، ۱۳۷۳، ص ۱۹.
- ۵- زروان سنجش زمان در ایران باستان، پیشین، ص ۵۸.
- ۶- مثلاً مبین اسلام نیز از اهمّیت ویژه‌ای برخوردار است؛ به‌طوری‌که نمونه‌های زیادی از قبیل هفت آسمان، هفت زمین، هفت بار بودن طواف خانه خدا، هفت طبقه بودن جهنم و دهها رویداد دیگر را می‌توان نام برد که بر مبنای این عدد شکل گرفته‌اند.
← عمادزاده، حسین: قصص الانبیا از آدم تا خاتم، تهران، انتشارات اسلام، چ سی و چهارم، ۱۳۷۰، ص ۲۴

- ۷- اوشیدری، جهانگیر: دانشنامه‌ی مزدیسنا، تهران، انتشارات مرکز، چ سوم، ۱۳۸۳، صص ۴۸۶ - ۴۸۵
ذیل ماده‌ی هپت(هفت).
- ۸- رزمجو، حسین: قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ
اول، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۵۸.
- ۹- صفا، ذبیح‌الله: حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ هفتم، ۱۳۸۴، ص ۲۳۲.
- ۱۰- دانشنامه‌ی مزدیسنا، پیشین، صص ۴۲۴.
- ۱۱- همان، ص ۴۲۵.

نقش روز و شب در شاهنامه

از همان زمانی که بشر قدم به این کره‌ی خاکی نهاد، فضای پیرامون او بعد از ساعاتی روشنایی، به تاریکی می‌گرایید و سیاهی همه جا را تسخیر می‌کرد. با توجه به تکرار این امر کم‌کم روز و شب نقش حیاتی‌ای در زندگی او ایفا نمودند و او توانست انجام کارهای خود را بر پایه‌ی این توالی تنظیم کند. انسان بعدها با پیوند دادن این روشنایی و تاریکی لفظ شبانه روز و سپس هفته و بعدها از حرکت و ظهور ماه و تغییرات شکل آن در آسمان شب، واحد زمانی ماه را برای خود در نظر گرفت^۱ که مدتی بعد، توالی ماه‌ها نیز واحد زمانی دیگری به نام «سال» را به مجموعه‌ی واحدهای سنجش زمان اضافه کرد و کار بشر را برای شمارش روزهای زیاد، آسان ساخت.

از میان این واحدها که بیشتر نتیجه‌ی تجزیه و تحلیل انسان از حرکات اجرام آسمانی

است دو شاخص « روز » و « شب » ساده‌ترین و بدیهی‌ترین معیارهایی است که از دیرباز انسان و فعالیت‌های او را در بر گرفته‌اند. فردوسی در ساختار شاهنامه‌ی خود، توجه خاصی به این دو معیار داشته، تمام کنش و واکنش‌ها را بر پایه‌ی این دو زمان یعنی؛ شب و روز استوار کرده‌است. به عبارتی دیگر، این دو شاخص بسان دو ظرفی هستند که تمام رخدادها و امور مختلف این اثر حماسی را در بر گرفته‌اند.

دکتر کزازی در کتاب « رؤیا، حماسه، اسطوره » ضمن پرداختن به این دو معیار، موضوع را از زاویه‌ی دیگری مورد بررسی قرار می‌دهد. وی اعتقاد دارد که ایران در نمادشناسی باستانی، سرزمین روشنایی و «روز» است و توران در نقطه‌ی مقابل آن قرار دارد و سرزمین تاریکی و «شب» است. به همین دلیل در شاهنامه دائم ایرانیان را در پیوند با روز و تورانیان را همبستگان شب می‌بینیم.^۲

در این بخش با نگاهی ساده و نه نماد شناسانه به بررسی رخدادهایی می‌پردازیم که در قالب «روز» و «شب» اتفاق افتاده‌اند و سعی می‌کنیم با توجه به بسامدهای موجود این رویدادها در شاهنامه، آنها را در مجموعه‌های منظم دسته بندی نماییم.

۱.۱ روز

بدیهی است که عمده‌ترین فعالیت‌های انسان در فاصله زمانی از طلوع تا غروب آفتاب صورت می‌گیرد که خود این زمان مشخص نیز به بهره‌های مختلفی؛ چون صبح، ظهر و

غروب تقسیم می‌شود. در حقیقت، خورشید در شاهنامه معیار سنجش مناسبی است تا با استفاده از مسیر حرکتی آن، بخش‌های مختلفی از روز را به صورت قراردادی به اسمی بشناسند و یا مانند نمونه‌ی زیر به بهره‌های مختلف تقسیم کنند:

چو پیدا شود پاک روز سپید دو بهره بپیماید از چرخ شید
ببندید یکسر میان یلی ابا گرز و با خنجر کابلی

(ج ۱/ص ۱۲۱/ب ۷۱۰-۷۰۹)

اصطلاحات قراردادی ناشی از حرکت خورشید، امروزه با وجود وسایل پیشرفته‌ی سنجش زمان، هنوز هم از معیارهای مهم تعیین زمان بشر به شمار می‌روند و روزانه بارها از آن‌ها برای انجام امور زندگی استفاده می‌شود. با نگاهی به وقایع شاهنامه در می‌یابیم که این بهره‌ها (طلوع، ظهر و...) در این شاهکار حماسی نیز نقش عمده ایفا می‌کنند و علاوه بر نشان دادن زمان سپری شده از روز، در برگیرنده‌ی امور مختلف هستند. نکته‌ی قابل ذکر در این مورد این‌که؛ در شاهنامه این بهره‌ها با نام عربی آنها ذکر نشده‌اند و فردوسی از اصطلاحات معادل و یا به شکل غیرمستقیم و کنایه‌ای به آنها اشاره می‌کند.

الف) طلوع

سرزدن آفتاب از جانب شرق، آغاز روز و فعالیت‌های بشری است. این برآمدن آفتاب که به گونه‌های متعددی چون؛ شبگیر، سرزدن خورشید، پگاه و... آمده، نقطه‌ی شروع مناسبی برای امور مختلف در نظر گرفته شده است. نولدکه خاورشناس معروف آلمانی در مورد زیبایی و اهمیت این شاخص زمانی در شاهنامه چنین می‌گوید:

« ... بسیار جالب توجه می‌بود اگر تمام بیت‌هایی که در آن فردوسی طلوع صبح را شرح داده است، جمع‌آوری می‌شد. او مخصوصاً دوست دارد که افسانه را با تذکر مختصری راجع به برخاستن خورشید حتی در مواردی که جریان قضایا مهم نیست، مهیج نماید. برای راندن شب به وسیله‌ی روز همیشه از بعضی تصویرهای نوی که گاهی بسیار تازه هستند، استفاده می‌کند.»^۳

با نگاهی جزئی‌تر به این بخش از روز درمی‌یابیم که طلوع آفتاب علاوه بر زیبایی توصیفی مورد اشاره‌ی نولدکه، نقطه‌ی شروعی نیز برای برخی از فعالیتهای و رویدادهای مهم شاهنامه است:

● جنگ

آغاز جنگ فرود و طوس:

خرامان برآمد بخم سپهر	چو خورشید تابنده بنمود چهر
گراییدن گرزهای گران	ز هر سو برآمد خروش سران
دم نای سرغین و هندی درای	غو کوس با ناله کرنای

(ج ۴/ص ۶۲ ب ۸۵۰-۸۴۸)

آغاز جنگ ایرانیان و کاموس کشانی:

ز هامون برآمد خروش چکاو	چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو
که او بود اسپ افگن و پیش رو	ز درگاه کاموس برخاست غو

(ج ۴/ص ۱۸۲ ب ۱۰۶۲-۱۰۶۱)

آغاز جنگ الیاس و گشتاسب :

چو خورشید از آن کوشش آگاه شد ز برج کمان بر سرگاه شد
بید چشمه روز چون سندروس ز هر سو برآمد دم نای و کوس

(ج ۶/ص ۵۳ ب ۷۱۳-۷۱۲)

آغاز جنگ ایران و روم :

چو خورشید برزد سر از تیره راغ زمین شد بگردار روشن چراغ
بهم باز خوردند هر دو سپاه شد از گرد خورشید تابان سیاه

(ج ۶/ص ۳۶۶ ب ۲۰۹-۲۰۸)

• حرکت و انتقال

برآمدن آفتاب، زمان خوبی برای آغاز حرکت و انتقال از مکانی به مکان دیگر است. این عمل که به اهداف مختلفی صورت می‌گرفت، بارها در شاهنامه رخ داده است و امری بسیار رایج و عادی به شمار می‌رود. عزیمت فرزندان فریدون به یمن :

چو خورشید زد عکس بر آسمان پراگند بر لائورد ارغوان
برفتند و هر سه بیاراستند ابا خویشان موبدان خواستند

(ج ۱/ص ۸۸ ب ۱۵۶-۱۵۵)

حرکت رستم به سوی کوه هماون :

چو خورشید تابنده بنمود چهر بسان بتی با دلی پر ز مهر

برآمد خروشیدن کـرّـنای تهمتـن بیـاورد لشـکر ز جای
 پر اندیشه جان جهاندار شاه دو فرسنگ با او بیامد براه

(ج ۴ / ص ۱۶۰-۱۵۹ / ب ۶۹۰-۶۸۸)

حرکت بهمن اردوان به سوی اصطخر:

چو برزد سر از تیغ کوه آفتاب بسوی صطخر آمد از پیش آب

(ج ۷ / ص ۱۳۱ / ب ۳۵۵)

گاهی فردوسی در برخی رخدادها حرکت به سوی مقصد را « شبگیر » یا همزمان با بانگ خروس بیان می کند که در حقیقت همان صبح زود یا آغاز روز است:

حرکت سام برای دفع شورش به پا شده در دربار نودر:

بشگیر هنگام بانگ خروس برآمد خروشیدن بوق و کوس
 یکی لشکری راند از گرگسار که دریای سبز اندرو گشت خوار

(ج ۲ / ب ۲۶ - ۲۵)

حرکت بهمن به سوی سیستان به قصد گرفتن انتقام

بشگیر برخاست آوای کوس شد از گرد لشکر سپهر آبنوس
 همی رفت زان لشکر نامدار سواران شمشیر زن صد هزار

(ج ۲ / ص ۸ / ب ۲۶ - ۲۵)

• بار دادن

از موارد دیگر این برهه از روز، بار دادن شاهان و پهلوانان نامی است که اشخاص

مختلف را در وقت شبگیر یا هم‌زمان با طلوع آفتاب به حضور می‌پذیرفتند و به امور آن‌ها رسیدگی می‌کردند.

آمدن سام به بارگاه منوچهر :

گشادند و دادند زی شاه راه	چو شب روز شد پرده بارگاه
بنزد منوچهر شاه بزرگ	بیامد سپهدار سام سترگ

(ج ۱ / ص ۱۹۷ / ب ۹۳۹-۹۳۸)

آمدن بزرگان به دربار کیخسرو:

شب تیره گشت از جهان ناپدید	چو خورشید تیغ از میان برکشید
بسر بر نهادند گردان کلاه	تبیره برآمد ز درگاه شاه
چو گرگین و گسته‌م و بهرام شیر	چو طوس و چو گودرز و گیو دلیر
بران نامور بارگاه آمدند	گرانمایگان نزد شاه آمدند

(ج ۴ / ص ۱۲ / ب ۶۲-۵۹)

باردادن گودرز در جنگ دوازده رخ :

بشگیر بنشست و بگشاد در	ببود آن شب و رای زد با پسر
برفتند بر سر نهاده کلاه	همه نامداران لشکر پگاه

(ج ۵ / ص ۱۴۷ / ب ۱۰۷۷-۱۰۷۶)

• شکار و تفریح

در کنار موارد فوق که به شکل گسترده‌ای در طول شاهنامه به کار رفته‌اند، مورد

دیگری نیز به چشم می‌خورد که باید آن را نوعی زنگ تفریح به شمار آورد. این تفریح که معمولاً هم‌زمان با طلوع خورشید صورت می‌گرفت، شاهان و پهلوانان به بازی و سرگرمی می‌پرداختند تا بدین شکل، خستگی کارهای حکومتی را از تن بدر کنند و به دور از هیاهوی کارهای دولتی و لشکری، ساعاتی چند را با آرامش به سر ببرند. این ویژگی تفریح آمیزی و سرگرم‌کنندگی، در ماجراهای بخش تاریخی بیشتر از اسطوره‌ای و پهلوانی است.^۴

چوگان بازی سیاوش و گرسیوز

چو خورشید تابنده بگشاد راز بهر جای بنمود چهر از فراز
سیاوش ز ایوان بمیدان گذشت بازی همی گرد میدان بگشت

(ج ۳/ص ۱۱۹ب-۱۸۳۵-۱۸۳۴)

رفتن گشتاسب به شکار در کابل:

چو بفروخت از کوه گیتی فروز برفتند ازان بیشه با باز و یوز

(ج ۶/ص ۱۱۲ب-۷۱)

بهرام و شکار گور:

دگر روز چو تاج بفروخت هور جهاندار شد سوی نخچیر گور
کمان را بزه بر نهاده سپاه پس لشکر اندر همی رفت شاه

(ج ۷/ص ۳۷۲ب-۱۱۷۷-۱۱۷۶)

• رایزنی

گاه نیز آغاز روز فرصتی مناسب برای رایزنی و بررسی واقعه‌ی پیش آمده است که طی آن پادشاه یا پهلوان با افراد خاص خود مشورت کرده، اقدام مناسب را در این زمینه انتخاب می‌نمود. نکته‌ی جالب در این زمینه این‌که؛ ایرانیان در شاهنامه برخلاف تورانیان که اکثراً شبانه رایزنی می‌کنند، اغلب در «روز» به شور می‌نشینند.^۵

رایزنی کیخسرو با کیکاوس و دیگر پهلوانان:

چو روز درخشان برآورد چاک	بگسترد یاقوت بر تیره خاک
جهاندار بنشست و کاوس کی	دو شاه سرافراز و دو نیک پی
ابا رستم گرد و دستان بهم	همی گفت کاوس هر بیش و کم

(ج ۴/ص ۱۱۳ ب ۸۰-۷۸)

رای زدن رستم با کیخسرو در مورد حمله به هند:

چو از روز شد کوه چون سندروس	بایر اندر آمد خروش خروس
تهمتن بیامد بدرگشاه شاه	زترکان سخن رفت وز تاج و گاه

(ج ۴/ص ۲۳ ب ۲۴۶ - ۲۴۵)

مشورت لهراسب با زریر درباره‌ی خواست رومیان مبنی بر باژ دادن ایرانیان:

چو خورشید بر تخت زرین نشست	شب تیره رخسار خود را بیست
بفرمود تا رفت پیشش زریر	سخن گفت هرگونه با شاه دیر

(ج ۱۶/ص ۱۵۶ ب ۷۶۶-۷۶۵)

(ب) ظهر (نیم روز)

از جمله تقسیمات دیگر مبتنی بر حرکت خورشید در آسمان، « ظهر » است که برخلاف طلوع، حضور چندانی در رویدادهای شاهنامه ندارد و تنها گاهی در ضمن گفتار یا روایت رویدادی، به آن اشاره می شود. همان گونه که اشاره شد این بخش از روز به نام عربی آن (ظهر) در شاهنامه نیامده و شاعر از الفاظ و عبارات مختلفی که نشان دهنده این زمان هستند، بهره برده است که از عمده ترین آن ها می توان به اصطلاح « نیم روز » اشاره کرد.

جنگ منوچهر با سلم و تور:

چو از روز رخشنده نیمی برفت دل هر دو جنگی ز کینه بتفت

(ج ۱/ ص ۱۲۲ ب ۷۳۳)

آمدن رویین پیران به دربار گودرز و گرفتن پاسخ نامه:

ز بالا چو خورشید گیتی فروز بگشتی سپهبد گه نیم روز
می و رود مجلس بیاراستی فرستاده را پیش خود خواستی

(ج ۵/ ص ۱۵۴ ب ۱۲۰۴ - ۱۲۰۳)

اسفندیار به رستم:

چنین پاسخ آوردش اسفندیار که گفتار بیشی نیاید بکار
شکم گرسنه روز نیمی گذشت ز گفتار پیکار بسیار گشت

(ج ۱۶/ ص ۲۶۵ ب ۷۸۹)

بازگشت اردشیر از شکار:

چنان بد که یک روز شاه اردشیر

بنخچیر بر گور بگشاد تیر

چو بگذشت نیمی ز روز دراز

سپهد ز نخچیر گه گشت باز

(ج ۷ / ص ۱۵۷ / ب ۳۳-۳۴)

ج) غروب

آخرین ایستگاه خورشید در آسمان «غروب» نامیده می‌شود که به زعم قدما آسمان

را ترک می‌کرد و جای خود را به شب می‌داد. در شاهنامه این بخش از زمان نیز شاهد

رخدادهای متفاوتی می‌باشد که عمده ترین آنها پایان جنگ و درگیری است.

فتح دژ الانی به وسیله‌ی قارن در نبرد منوچهر با سلم :

چو خورشید تابان بالا بگشت

چه آن دژ نمود و چه آن پهن دشت

(ج ۱ / ص ۱۲۸ / ب ۸۲۱)

شکست لشکر نوذر در برابر افراسیاب :

چو شد نیزه‌ها بر زمین سایه دار

شکست اندر آمد سوی مایه دار

(ج ۲ / ص ۲۳ / ب ۲۶۶)

تعقیب اردشیر به وسیله‌ی اردوان :

بدانگه که خورشید بر گشت زرد

بگسترد شب چادر لاژورد

بدین شهر بگذشت پویان دو تن

پر از گرد و بی آب گشته دهن

((ج ۷ / ص ۱۲۹-۱۲۸ / ب ۳۰۴-۳۰۵))

۲. شب

بخش دوم دیگر شبانه روز «شب» است که در اوستا به صورت «خَشِین» و «خَشِپ» آمده است و آن را مقدّم بر «روز» می‌شمردند؛ به طوری که حتی برای نشان دادن مدّت ایّام نیز به کار برده می‌شد. طبعاً برای تعیین دقیق این بخش از شبانه روز، تقسیم‌هایی نیز برای آن قائل بودند که خود این بخش‌ها، به دو بهره کوچک تر تقسیم می‌شوند:

۱- اویسر و تریمگاه که از ابتدای شب آغاز می‌شد و تا نیم شب ادامه داشت و خود نیز شامل دو بهره بود:

الف- هوفراشمودائیتی: از فرو رفتن خورشید آغاز می‌شد و تا هنگامی که سیاهی تمام گیتی را فراگیرد، ادامه داشت.

ب- اِرژرئورئس: از شروع تیرگی شب تا نیم شب.

۲- اِشهنگاه که حدود آن از نیم شب تا برآمدن آفتاب بود، خود نیز از دو بخش تشکیل می‌شد:

الف- اوشم سورم: از نیم شب تا سپیده دم بود.

ب- رئوچنگهَم فرگیتی: از سپیده دم شروع می‌شد و تا برآمدن خورشید ادامه داشت.^۶

این زمان (شب) با توجه به سکون و آرامشی که دارد، فرصت مناسبی برای استراحت آدمی است^۷ تا بتواند روز بعد را با آرامش خاطر و نیروی تازه شروع کند. اما در شاهنامه به خاطر ماهیت حماسی آن، به صورت مطلق شاهد چنین آرامشی نیستیم و شب‌های آن

برخلاف معمول، در اغلب موارد با رویدادهای مختلف که گاه رنگ خشونت و خونریزی نیز می‌گیرند، همراه است و آرامش مختص به این زمان را کمتر در جریانات این اثر می‌توان دید. کنش و واکنش‌های شبانه‌ی شاهنامه، آن قدر فراوان است که از لحاظ کارکردی باید نقشی هم ردیف روز برای «شب» قائل شد. در حقیقت، شب‌های شاهنامه آستان حوادث زیادی می‌باشند که گاه به صورت بالفعل ظاهر می‌شوند و گاهی نیز در حالت بالقوه باقی می‌مانند و جامه‌ی عمل به آنها پوشانده نمی‌شود.

با این وجود «شب» در شاهنامه از نظر وسعت با مقدار عرفی و علمی امروز آن و حتی با اوستا نیز یکسان است و از «سایه‌گستری» خورشید در خاور آغاز می‌شود و تا زمانی که به قول فردوسی آفتاب جامه‌ی قیرگون جهان را ندریده است، ادامه دارد. وی در بسیاری از رویدادها به تقسیم این مقطع زمانی به بخش‌های مختلفی تحت عنوان «بهره» یا «پاس» اشاره کرده که در مدیریت‌های زمانی یا رخداد‌های مختلف مورد توجه قرار می‌گیرند. استاد توس نامی برای این بهره‌ها ذکر نکرده است.

یک بهره یا پاس:

چو یک بهره از تیره شب درگذشت شب‌اهنگ بر چرخ گردان بگشت
(ج ۲/ص ۱۱۷۴ ب ۶۲)

چو یک پاس بگذشت از تیره شب بپیش اندر آمد خروش جلب
(ج ۶/ص ۱۱۸۹ ب ۳۸۶)

دو بهره یا پاس:

دو بهره چو از تیره شب درگذشت خروش سواران برآمد ز دشت

(ج ۱ / ص ۱۸۲ / ب ۷۲۳)

دو بهره چو از تیره شب درگذشت ز جوش سواران بجوشید دشت

(ج ۵ / ص ۱۳۵ / ب ۸۶۸)

سه بهره یا پاس :

ز تیره شب اندر گذشته سه پاس بفرمود تا شد ستاره شناس

(ج ۷ / ص ۲۲۶ / ب ۱۲۲)

ازان پندها داشتم من سپاس نیایش کنم روز و شب در سه پاس

(ج ۶ / ص ۲۴۰ / ب ۳۸۵)

از نظر نقش آفرینی همان‌گونه که اشاره شد، شب را باید بستری دانست که رویدادها در آن شکل می‌گیرند. این رخدادها گاه بین شب و روز مشترکند ولی گاه مختص به شب می‌باشند و گویی تاریکی شب دلیل وقوع آنها در این مقطع از زمان بوده است تا افراد بتواند از موقعیت پوشندگی این نیمه‌ی دوم شبانه‌روز، استفاده کنند و نقشه‌های خود؛ اعم از شیخون، قتل، فرار و... را عملی کنند. درکنار این موارد، رخدادهای دیگری نیز در شب صورت گرفته است که به آنها اشاره می‌شود:

• نیایش

شب به دلیل آرامشی که در آن نهفته است، فرصت مناسبی برای انسان دیندار است

که به دور از هیاهوی زمان، ساعاتی را در محضر خداوند جهان آفرین باشد و مدتی را به راز و نیاز پردازد. در ایران باستان که سه زمان بامداد، نیمروز و شب برای عبادت و نیایش تعیین شده بودند، شب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. طبق تعالیم زرتشت، شب برای عبادت به دو بخش تقسیم می‌شد: نیمه‌ی اول به «فروشی»ها واگذار شده بود و نیمه‌ی دوم به «سرئوشه» که سرور نماز و نیایش بود، اختصاص داشت. طی این زمان که نیروهای تاریکی در قوی‌ترین حالت خود می‌باشند و در همه جا حضور دارند، پیروان زرتشت باید بیدار باشند و سوخت و بوی بر آتش نهاده، با نمازهایشان جهان نیکی را تقویت کنند. این نماز و نیایش‌ها معمولاً با مقدمات و آدابی؛ مانند شستن غبار از صورت و نیز دست‌ها و پاها شروع می‌شد.^۸

شاهنامه با وجود این که نمایشگاه جنگ و قدرت است، خالی از این لحظه‌های ناب عرفانی نیست و اشخاص به بهانه‌های مختلف، به شست و شوی سر و تن پرداخته، شبانه ضمن نیایش، دست دعا برمی‌داشتند تا خداوند گره از کار فروبسته‌ی آن‌ها بگشاید؛ مثلاً، در جریان رهسپاری رستم به هفت خوان، زال این چنین کمک معنوی خود را همراه وی می‌کند:

شب تیره تا برکشد روز چاک نیایش کنم پیش یزدان پاک
مگر باز بینم بر و یال تو همان پهلوی چنگ و گوپال تو

(ج ۲ / ص ۱۸۹ ب ۲۵۶ - ۲۵۵)

در دوره‌ی حکومت کیخسرو بارها شاهد نیایش شبانه‌ی وی هستیم. اولین نیایش او

پس از نشستن بر مسند پادشاهی و تعهد سپردن به بزرگان مبنی گرفتن انتقام پدر است:

جهاندار هشتم سر و تن بشست بیاسود و جای نیایش بجست

بپیش خداوند گردان سپهر برفت آفرین را بگسترده چهر

شب تیره تا برکشید آفتاب خروشان همی بود دیده پر آب

(ج ۴ / ص ۱۴ ب ۱۰۷ - ۱۰۵)

وی در ماجرای گریختن افراسیاب نیز شبانه به مناجات می پردازد تا شاید افراسیاب

گرفتار شود:

چو خورشید بر چرخ بنمود پشت شب تیره شد از نمودن درشت

شهنشاه ایران سر و تن بشست یکی جایگاه پرستش بجست

(ج ۵ / ص ۳۳۳ ب ۱۶۵۵ - ۱۶۵۴)

بعدها در « بهشت گنگ » وی این نیایش شبانه را با اظهار عجز و لابه توأم می کند تا

شاید بتواند نیای خود رادستگیر کند.

جهاندار یک شب سر و تن بشست بشد دور با دفتر زند و آست

همی شب بپیش جهان آفرین همی بود گریان و سر بر زمین

همی گفت کین بنده ناتوان همیشه پر از درد دارد روان

همه کوه و رود و بیابان و آب نبیند نشانی ز افراسیاب

(ج ۵ / ص ۳۵۹ ب ۲۱۰۸ - ۲۱۰۵)

سرانجام نیز نیایش های شبانه ی کیخسرو به اجابت می نشیند و « هوم » افراسیاب را در

غارى دستگير مى کند اما در اثر غفلت او، باز هم مى گريزد و در دريا ناپديد مى شود. هوم بعدها گودرز و گيو را در جريان اين امر مى گذارد و در اثنای تعريف ماجرای دستگيرى افراسياب، به نيایش شبانه خویش نیز اشاره مى کند.

شب تيره بر پيش يزدان بدم همه شب ز يزدان پرستان بدم
بدانگه که خيزد ز مرغان خروش يکی ناله زارم آمد بگوش

(ج ۵/ص ۳۷۰ ب ۲۲۷۰-۲۲۶۹)

بعد از دستگيرى و قتل افراسياب، كيخسرو از دنيا کناره گيرى مى کند و در ميان کوه ناپديد مى شود ولی شب قبل از ناپديد شدن، آخرين نيایش خود را در دل تاریکی کوه انجام مى دهد:

چو بهرى ز تيره شب اندر چميد کی نامور پيش چشمه رسيد
بران آب روشن سر و تن بشست همی خواند اندر نهان زند و أست

(ج ۵/ص ۴۱۳ ب ۳۰۲۰-۳۰۱۹)

و سرانجام اين که در دوره ی تاریخی، رستم ضمن توصیّه های مختلف، برادر (يزدگرد) را به انجام عبادت شبانه سفارش مى کند:

تو با هر که از دوده ما بود اگر پير اگر مرد برنا بود
همه پيش يزدان نيایش کنيد شب تيره او را ستايش کنيد

(ج ۹/ص ۳۱۶ ب ۷۷-۷۶)

● جنگ و ستیز

همان طوری که در بخش قبلی نشان دادیم، جنگ‌ها اغلب در روز رخ می‌دهند و معمولاً با غروب آفتاب پایان می‌پذیرفتند. اما گاهی در شاهنامه به زد و خوردهایی در ساعاتی از شب برمی‌خوریم که برخلاف زمان همیشگی نبردهاست :

جنگ ایرانیان با لشکر هومان در دامنه کوه همامون :

یکی رزم کردند تا چاک روز چو پیدا شد از چرخ گیتی فروز
سپه بازگشتند یکسر ز جنگ کشیدند لشکر سوی کوه تنگ

(ج ۴/ص ۱۵۴/ب ۶۱۱-۶۱۰)

جنگ گودرز با پیران در دوازده رخ:

چو شب تیره شد پیل پیش سپاه فراز آوریدند و بستند راه
برافروختند آتش از هر دو روی از آواز گردان پرخاشجوی

(ج ۵/ص ۱۰۲/ب ۲۸۱-۲۸۰)

درگیری بهمن اردوان با سبک :

چو شد چادر چرخ پیروزه رنگ سپاه سبک اندر آمد بجنگ

(ج ۷/ص ۱۳۳/ب ۳۸۵)

● لشکرآرایی

گاه نیز نبردی در شب رخ نمی‌دهد ولی با توجه به جنگ قریب الوقوعی که ممکن بود فردای آن روز روی دهد، فرماندهان، لشکر خود را از لحاظ روحی و تجهیزات برای

جنگی سخت آماده می کردند.

آمادگی لشکر کیخسرو برای رویارویی با لشکر افراسیاب:

همه شب همی جنگ را ساختند بخواب و بخوردن نپرداختند

(ج ۵/ص ۲۷۹/ب ۷۲۱)

آمادگی لشکر اسفندیار برای گرفتن انتقام از لهراسب:

همه شب همی لشکر آراستند همی جوشن و تیغ پیراستند

(ج ۶/ص ۱۵۸/ب ۳۵۹)

آمادگی دو لشکر ایران و روم برای جنگ فردا:

همه شب همی لشکر آراستند سلیح سواران بیپراستند

(ج ۶/ص ۳۶۵/ب ۲۰۷)

• شبیخون

« شبیخون » یا « شبخون » که در مقابل واژه ی « روزخون » است، به حمله ی

ناگهانی در شب اطلاق می شود.^۹ میان جنگ های سخت ایرانیان با دشمنان، گاهی نبرد در

روز به نتیجه نمی رسد و دو لشکر سعی می کردند در شب آن روز و با استفاده از تاریکی و

غفلت لشکر حریف، ضربه ی جبران ناپذیری به آن وارد نمایند تا بدین طریق شیرازه ی

دشمن را از هم گسلانده، پیروزی را به نام خود رقم بزنند.

این غافلگیری شبانه، بارها در نبردهای شاهنامه تکرار شده است اما تحلیل محققان از

آن متفاوت است. برخی این اقدام شبانه را به عنوان ترفند و نیـرنـگی در جهت پیشبرد

اهداف جنگی تلقی می‌کنند و کاربرد آن را در جنگ کاملاً مشروع می‌دانند؛ مثلاً، دکتر اسلامی ندوشن در کتاب «ایران و جهان از نگاه شاهنامه» در مورد شبیخون می‌نویسد:

«جنگ باید پیش برده شود یا از طریق مردانگی یا نیرنگ. یک شیوه‌اش عبارت از شبیخون که در آن دوست از دشمن بازشناخته نمی‌شود. نوع دیگر تزویر است و آن این است که با هیأت مبدل به درون سپاه دشمن راه پیدا کنند... در هر حال نیرنگ در جنگ مشروع شناخته شده است.»^{۱۰}

دکتر شمیسا نیز استفاده از مکر و فریب را نه تنها در جنگ جایز می‌شمرد؛ بلکه مکار بودن در معنی مثبت را از صفات پهلوانان می‌داند و نمونه‌هایی از رستم و اسفندیار را در این زمینه مثال می‌زند.^{۱۱} اما در مقابل، بعضی از صاحب نظران ادبیات این امر را قبیح شمرده، ایرانیان را از انجام شبیخون مبرا دانسته‌اند. دکتر صفا در کتاب «حماسه سرایی در ایران» اقدام به شبیخون را در نظر ایرانیان نوعی عیب و ننگ می‌داند و معتقد است که تورانیان به سبب ضعف و زبونی خود به این عمل دست می‌یازند.^{۱۲}

دکتر کزازی نیز در کتاب «رؤیا، حماسه، اسطوره» علاوه بر این که با دکتر صفا هم عقیده است، نکته‌ی قابل نقدی در این زمینه بیان می‌کنند. ایشان در مطلبی تحت عنوان «ایرانیان شبیخون نمی‌زنند» ایرانیان را از انجام هرگونه شبیخونی مبرا دانسته، می‌نویسد:

«ایرانیان فرزندان روشنی و مردان روزند؛ از این روی شبیخون را خوش نمی‌دارند و رفتاری شایسته و جوانمردانه نمی‌دانند؛ نمونه را فریب‌رز بر زبان رهام بدین سان رای

ایرانیان را درباره‌ی شبیخون، به پیران ویسه می‌رساند.

فریبرز بنهاد بر سر کلاه،	که هم پهلوان بود و هم پور شاه.
از آن پس بفرمود رهام را،	که پیدا کند با گهر نام را.
بدو گفت: رو، پیش پیران خرام؛	ز من نزد آن پهلوان بر پیام؛
بگویش که: کردار گردان سپهر،	همیشه چنین بود پر درد و مهر؛
یکی را برآرد به چرخ بلند؛	یکی را کند زار و خوار و نژند.
کسی کو بلا جست گرد آن بود؛	شبیخون نه کردار مردان بود.
شبیخون نسازند گندآوران؛	کسی کو گراید به گرز گران» ^{۱۳}

و در ادامه در مطلبی با عنوان « تورانیان شبیخون می‌زنند » تورانیان را زاده‌ی تاریکی و مردان شب می‌داند که از شبیخون پروایی ندارند. سپس در این زمینه پنج نمونه می‌آورد

که دو مورد از آنها « دستور شبیخون زدن » است.^{۱۴}

با بررسی دقیق شاهنامه، متوجه می‌شویم که واقعیت موجود در این اثر با پیام « فریبرز » که احتمالاً مبنای قضاوت این دو استاد گرانقدر بوده، متفاوت است و در استفاده از شبیخون تفاوتی بین ایرانی و غیرایرانی نیست؛ به طوری که در برابر پنج شبیخون تورانیان در دوره‌ی پهلوانی، ایرانیان نیز سه بار اقدام به این عمل شبانه نموده‌اند که در این بخش به آنها اشاره می‌کنیم:

روشن‌ترین نمونه در داستان کاموس کشانی صورت گرفته است. جایی که ایرانیان در

کوه هماون پناه گرفته بودند و چاره‌ی کار را در این می‌بینند تا شبانه به تورانیان
شبیخون بزنند:

کنون چون شود روی خورشید زرد پدید آید آن چادر لاژورد
بباید گزیدن سواران مرد ز بالا شدن سوی دشت نبرد
بسان شبیخون یکی رزم سخت بسازیم تا چون بود یار بخت

(ج ۴/ص ۱۵۱ ب ۵۶۰-۵۵۸)

و پس از تقسیم بخش‌های مختلف سپاه به پهلوانان نامدار، به لشکر توران می‌تازند و
دریایی از خون به وجود می‌آورند:

بسوی سپهدار پیران شدند چو آتش بقلب سپه برزدند
چو دریای خون شد همه رزمگاه خروشی برآمد بلند از سپاه
درفش سپهبد بدونیم شد دل رزمجویان پر از بیم شد
چو بشنید هومان خروش سپاه نشست از بر تازی اسپه سپاه
بیامد ز لشکر بسی کشته دید بسی بیهش از رزم برگشته دید

(ج ۴/ص ۱۵۲-۱۵۱ ب ۵۷۱-۵۶۷)

شبیخون دیگر در داستان بیژن و منیژه رخ می‌دهد. جایی که رستم پس از آزادی بیژن،
شبانه به مقر افراسیاب حمله ور می‌شود:

بیژن بفرمود رستم که شو تو با اشکش و با منیژه برو
که ما امشب از کین افراسیاب نیابیم آرام و نه خورد و خواب

یکی کار سازم کنون بر درش که فردا بخندد برو کشورش
 بدو گفت بیژن منم پیش رو که از من همی کینه سازند نو
 برفتند با رستم آن هفت گرد بنه اشکش تیز هوش را سپرد
 عنانها فگندند بر پیش زین کشیدند یکسر همه تیغ کین
 بشد تا بدرگاه افراسیاب بهنگام سستی و آرام و خواب
 برآمد ز ناگه ده و دار و گیر درخشیدن تیغ و باران تیر
 سران را بسی سر جدا شد ز تن پر از خاک ریش و پر از خون دهن

(ج ۵/ ص ۷۴-۷۳/ ب ۱۱۲۷-۱۱۱۹)

و نمونه‌ی سوم این‌که در جریان حمله‌ی تورانیان به زابلستان، مهراب کابلی زال را که مشغول مراسم تدفین پدر بود، از این یورش مطلع می‌کند. زال به سرعت به زابل برگشته، طرح شبیخون به تورانیان را با مهراب در میان می‌گذارد:

بمهراب گفت ای هشیوار مرد پسندیده اندر همه کار کرد
 کنون من شوم در شب تیره گون یکی دست یازم بریشان بخون

(ج ۲/ ص ۳۱/ ب ۳۸۳-۳۸۲)

و بدین ترتیب به لشکر تورانیان حمله می‌برد که البته در این شبیخون که بیشتر جنبه‌ی اعلام حضور داشت، درگیری‌ای صورت نگرفت.^{۱۵} در طرف مقابل، تورانیان پنج بار از این ترفند استفاده می‌کنند و شبانه بر لشکر ایرانیان می‌تازند:

شبیخون سلم و تور به لشکر منوچهر:

چو شب تیره شد تور با صد هزار
شبیخون سگالیده و ساخته
بیامد کمر بستۀ کارزار
بپیوسته تیر و کمان آخته

(ج ۱ / ص ۱۲۳ / ب ۷۴۳ - ۷۴۲)

شبیخون افراسیاب به سیاوش:

دو بهره چو از تیره شب درگذشت
که افراسیاب و فراوان سپاه
طلایه هم آنکه بیامد ز دشت
پدید آمد از دور تازان برآه

(ج ۳ / ص ۱۴۰ / ب ۲۱۶۸ - ۲۱۶۷)

شبیخون افراسیاب بر لشکر کیخسرو:

برین برنهادند و برخاستند
ز لشکر گزین کرد پنجه هزار
ز بهر شبیخون بیاراستند
جهاندریده مردان خنجر گزار
برفتند کار آگهان پیش شاه
جهاندریده مردان با فرّ و جاه

(ج ۵ / ص ۳۳۰ / ب ۱۵۹۸ - ۱۵۹۶)

شبیخون پیران بر لشکر طوس:

برفتند نیمی گذشته ز شب
چو پیران سالار لشکر براند
نه بانگ تبیره نه بوق و جلب
میان یلان هفت فرسنگ ماند

(ج ۴ / ص ۸۳ / ب ۱۱۵۷ - ۱۱۵۶)

شبیخون نستیهن به لشکر گودرز:

دو بهره چو از تیره شب درگذشت ز جوش سواران بجوشید دشت
گرفتند تـرکان همه تاختن بدان تاختن گردن افراختن
چو نستیهن آن لشکر کینه خواه بیـاورد نزدیک ایران سپاه

(ج ۵/ص ۱۳۵/ب ۸۷۰-۸۶۸)

در کنار این شبیخون‌های شبانه‌ی دو لشکر در دوره‌ی پهلوانی، در دوره‌ی تاریخی نیز شاهد چنین حملات غافلگیرانه‌ای در شب می‌شویم:

شبیخون اردشیر به لشکر گُرد:

چو شب نیم بگذشت و تاریک شد جهـاندار با گُرد نزدیک شد
همه دشت زیشان پر از خفته دید یکـایک دل لشکر آشفته دید

(ج ۷/ص ۱۳۸/ب ۴۸۶-۴۸۵)

شبیخون شاپور ذوالاکتاف به لشکر قیصر:

بلشکرگه آمد گذشته دو پاس ز قیصر نبودش بدل در هراس
ازان مـرز بشنید آواز کوس غـو پاسـبانان چو بانگ خروس
پر از خیمه یک دشت و خرگاه بود ازان تاختن خود که آگاه بود

(ج ۷/ص ۲۳۹/ب ۳۶۶-۳۶۴)

شبیخون ذوالاکتاف به طایر:

بدژ در شد و کشتن اندر گرفت همه گنجهای کهن برگرفت

سپه بود با طایر اندر حصار همه مست خفته فزون از هزار

(ج ۷ / ص ۲۲۴ / ب ۱۰۰ - ۹۹)

• گریز

در میان رویدادهایی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در ارتباط با جنگ قدرت هستند، شاهد گریز اشخاص مختلف در این مقطع زمانی می‌شویم که با استفاده از تاریکی شب محل خود را ترک می‌کردند تا بدین ترتیب جان خود را از مهلکه بدر کنند.

گریز افراسیاب در شب جنگ با خسرو:

سپهر از بر کوه ساکن بگشت	چو نیمی ز تیره شب اندر گذشت
سپه را همه ترگ و جوشن بداد	سپهدار ترکان بنه بر نهاد
بود ترک برگستوان ور سوار	طلایه بفرمود تا ده هزار
که من چون گذر یابم از رود آب	چنین گفت با لشکر افراسیاب
بجیحون و زورق زمان مشمرید	دمادم شما از پسم بگذرید
گذر کرد از آموی و بگذاشت آب	شب تیره با لشکر افراسیاب

(ج ۵ / ص ۲۸۵ / ب ۸۳۰ - ۸۲۵)

گریختن اسکندر از درگاه دارا:

سوی باختر گشت گیتی فروز	همی بود تا تیره تر گشت روز
دلاور باسپ اندر آورد پای	بیامد بدهلیز پورده سرای
بلند اختر و نامداران خویش	چنین گفت پس با سواران خویش

که ما را کنون جان باسپ اندرست
چو سستی کند باد ماند بدست
همه باد پایان بـرانگیختند
ز پیش جهاندار بگریختند

(ج ۱۶ ص ۳۸۸ ب ۱۳۰-۱۲۶)

گریختن گلنار و اردشیر از دربار اردوان:

همی بود تا شب برآمد ز کوه
بخفت اردوان جای شد بی گروه
از ایوان بیامد بکردار تیر
بی آورد گوهر بر اردشیر...
همان ماه رخ بر دگر بارگی
نشستند و رفتند یکبارگی
از ایوان سوی پارس بنهاد روی
همی رفت شادان دل و راه جوی

(ج ۱۷ ص ۱۲۶ ب ۲۶۱-۲۶۰ و ۲۵۳-۲۵۲)

گریز خسرو پرویز بعد از اطلاع از توطئه ی قتل خود به دست هرمز:

چو بشنید خسرو که شاه جهان
همی کشتن او سگالد نهران
شب تیره از طیسفون درکشید
تو گفستی که گشت از جهان ناپدید

(ج ۱۸ ص ۴۲۲ ب ۱۷۳۵-۱۷۳۴)

• قتل

« قتل » یکی دیگر از اعمالی است که شخصیت‌های جاه‌طلب در تاریکی شب انجام می‌دادند و با ناجوانمردی، رقیب خود را در راه رسیدن به قدرت قربانی می‌کردند. این روش مذموم در دوره‌ی تاریخی به شیوه‌ای رایج برای حذف مخالفان تبدیل شده بود و به طور یقین شب زمان مناسبی برای اجرای این نقشه شوم است.

ضحاک و قتل پدر به اغوای شیطان:

سر تازیان مهتـر نامجوی شب آمد سوی باغ و بنهاد روی
بچاه اندر افتاد و بشکست پست شد آن نیک دل مرد یزدان پرست

(ج ۱/ص ۴۶/ب ۱۱۱-۱۱۰)

قتل دارا بوسیله‌ی موبدان:

مهمین بر چپ و ماهیارش براست چو شب تیره شد از هوا باد خاست
یکی دشنه بگرفت جانوشیار بزد بر برو سینه‌ی شهریار

(ج ۱۶/ص ۳۹۹/ب ۳۱۹-۳۱۸)

قتل سیمای برزین به دستور هرمز:

بزندان فرستادشان تیره شب و زایشان ببد تیز بگشاد لب
سیم شب چو برزد مه از کوه ماه ز سیمای برزین پیر دخت شاه

(ج ۸/ص ۳۲۶/ب ۱۸۵-۱۸۴)

قتل اردشیر شیروی بوسیله پیروز خسرو:

چو نیمی شب تیره اندر کشید سپهد می یک منی در کشید
شده مست یاران شاه اردشیر نماند ایچ رامشگر و یادگیر
بد اندیش یاران او را براند جز از شاه و پیروز خسرو نماند
جفا پیشه از پیش خانه بجست لب شاه بگرفت ناگه بدست

همی داشت تا شد تباه اردشیر همه کاخ شد پر ز شمشیر و تیر

(ج ۹/ص ۲۹۸-۲۹۷/ب ۴۴-۴۰)

• بزم

در کنار جنگ و خونریزی، « شب » زمان مناسبی است تا شاهان و پهلوانان رنج روز را به یک سو نهند و به شادکامی و بزم بپردازند. در شاهنامه جنگجویان و پهلوانان به هر دو امر یعنی؛ رزم و بزم علاقه‌ی وافری دارند و همان قدر که به نبرد اهمیت می‌دهند، به بزم و جشن نیز توجه می‌کردند. نکته‌ی جالب در این مورد این‌که در دوره‌ی اساطیری یا تاریخی کمتر نشانی از این مجالس بزم مشاهده می‌شود و اغلب در دوره‌ی پهلوانی است که شاهان و پهلوانان به بهانه‌های مختلف، به بزم و میگساری می‌پرداختند.

جشن شادمانی فریدون در کاخ ضحاک:

می روشن آورد و رامشگران همان در خورش با گهر مهتران
فریدون غم افکند و رامش گزید شبی کرد جشنی چنانچون سزید

(ج ۱/ص ۷۲/ب ۳۶۷-۳۶۶)

مجلس بزم شبانه شاه سمنگان با حضور رستم:

گسارنده ی باده آورد ساز سیه چشم و گلرخ بتان طراز
نشستند با رود سـازان بهـم بدان تا تهمتـن نباشد دژم
چو شد مست و هنگام خواب آمدش همی از نشستن شتاب آمدش

(ج ۲/ص ۱۱۷۴/ب ۶۰-۵۸)

مجلس شادمانی کیخسرو بعد از تقسیم جوایز شکست دادن پهلوانان افراسیاب:

سپهد بیامد بایوان خویش برفتند گردان سوی خان خویش
می آورد و رامشگران را بخواند همه شب همی زر و گوهر فشاند

(ج ۴ / ص ۲۳ / ب ۲۴۴-۲۴۳)

گاهی این مجالس بزم پس از پیروزی در رزم برگزار می شدند و پهلوانانی که غرق در مستی شکست دشمن می‌باشند تا پاسی از شب به میگساری و شادمانی می‌پرداختند.

میگساری رستم پس از پیروزی بر خاقان چین:

کنون می گساریم تا نیم شب بیاد بزرگان گشاییم لب
سزد گر دل اندر سرای سپنج نداریم چندین بدرد و برنج

(ج ۴ / ص ۲۵۷ / ب ۷۵۴-۷۵۳)

جشن شادمانی کیخسرو به مناسبت دفع شبیخون افراسیاب:

بفرمود تا تخت زرین نهند بخیمه در آرامش چین نهند
شبی کرد جشنی که تا روز پاک همی مرده برخاست از تیره خاک

(ج ۵ / ص ۳۳۳ / ب ۱۶۵۲-۱۶۵۱)

• پیام‌رسانی

شاهان و پهلوانان در بعضی از حوادث شاهنامه وقتی عرصه را بر خود تنگ می‌دیدند یا قصد اطلاع دادن وضعیتی را به شکل مخفیانه داشتند، سعی می‌کردند برای انجام این امر از تاریکی شب استفاده کنند تا دشمن متوجه موضوع نشود. در تقابل ایران و توران در

تورانیان از این زمان برای ارسال پیام استفاده می‌کردند. مورد اول زمانی است که گژدهم وقتی با حمله‌ی سهراب مواجه می‌شود، شبانه نامه‌ای به کیکاوس ارسال می‌دارد و او را از این حمله آگاه می‌کند:

چو نامه بمهر اندر آمد بشب فرستاده را جست و بگشاد لب
بگفتش چنان رو که فردا پگاه نبیند ترا هیچکس زان سپاه

(ج ۲ / ص ۱۹۲ ب ۲۹۸-۲۹۷)

نمونه دیگر جنگ خونخواهی است که پیران شبانه با ارسال پیکی پیروزی خود و فرار سپاه ایران را به شاه توران گزارش می‌دهد:

بدان آگهی نزد افراسیاب هیونی برافگند هنگام خواب
سپهد بدان آگهی شاد شد ز تیمار و درد دل آزاد شد

(ج ۴ / ص ۱۱۳ ب ۱۶۳۴-۱۶۳۳)

پیران در جایی دیگر نیز شبانه، افراسیاب را از آمدن لشکر ایرانیان آگاه می‌سازد

هیونی برافگند هنگام خواب فرستاد نزدیک افراسیاب
کز ایران سپاه آمد و پیل و کوس همان گیو و گودرز و رهام و طوس

(ج ۴ / ص ۱۲۴ ب ۱۳۷-۱۳۶)

و سرانجام این که در جریان گرفتاری و محاصره شدن گشتاسب در کوه، وی چاره در

این می‌بیند با فرستادن شبانه‌ی جاماسپ، اسفندیار را به یاری بطلبد:

همی راند باره بکردار باد چنیـن تا بیامد بر شاه زاد
 خرد یافته چون بیامد بدشت شب تیره از لشکر اندر گذشت

(ج ۶ / ص ۱۴۷ ب ۱۸۹ - ۱۸۸)

● مشورت

همان‌گونه که اشاره شد مشورت و رایزنی یکی از امور بسیار رایج در شاهنامه است و خواننده بارها شاهد رایزنی شاهان و پهلوان در مواقع خاص می باشد. این رایزنی مانند برخی رویدادهای دیگر منحصر به زمان یا قوم خاصی نبوده و ایرانیان و تورانیان در مواقع خاص، خواه روز و خواه شب با مشاوران و زیردستان خود به مشورت می‌نشستند تا چاره‌ی مشکل پیش آمده را بررسی کنند. نمونه‌های زیر نشان از انجام این امر در شب است:

مشورت افراسیاب با سران در مورد چگونگی جنگ:

شب تیره بنشست با بخردان جهان‌دیده و رای زن موبدان
 ز هرگونه با او سخن ساختند جهان را چپ و راست انداختند

(ج ۵ / ص ۲۵۱ ب ۲۷۵ - ۲۷۳)

مشورت رستم با بزرگان در کوه هماون:

نشست از برتخت بر پیلتن بزرگان لشکر شدند انجمن
 ز یک دست بنشست گودرز و گیو بدست دگر طوس و گردان نیو
 فروزان یکی شمع بنهاد پیش سخن رفت هرگونه بر کم و بیش

ز کار بزرگان و جنگ سپاه ز رخشنده خورشید و گردنده ماه

(ج ۴/ص ۱۸۷/ب ۱۱۴۴-۱۱۴۱)

مشورت خاقان با سرداران خود در مورد مبارزه با لشکر ایران:

ز خورشید چون شد جهان لعل فام شب تیره بر چرخ بگذاشت گام

دلیبران لشکر شدند انجمن که بودند دانا و شمشیر زن

بخرگاه خاقان چیدن آمدند همه دل پر از رزم و کین آمدند

چو کاموس اسپ افکن شیرمرد چو منشور و فرطوس مرد نبرد

شمیران شگنی و سنگل ز هند ز سقلاب چون کندر و شاه سند

همی رای زد رزم را هر کسی از ایران سخن گفت هر کس بسی

(ج ۴/ص ۲۰۱/ب ۱۳۷۷-۱۳۷۲)

رایزنی زال با بزرگان در مورد انتخاب شاه:

شبی زال بنشست هنگام خواب سخن گفت بسیار ز افراسیاب

هم از رزم زن نامداران خویش وزان پهلوانان و یاران خویش

همی گفت هر چند کز پهلوان بود بخت بیدار و روشن روان

بباید یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخنها بیاد

(ج ۲/ص ۴۳/ب ۴-۱)

• حرکت در شب

مورد دیگر که در این بخش قابل بررسی است « حرکت شبانه » می باشد که به حسب

ضرورت، لشکریان یا افراد مختلف در تاریکی شب از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر می‌رفتند. به دلیل تنوع هدف نمی‌توان این نقل مکان‌ها را دسته بندی نمود و ما در این جا تنها به تعدادی از آن‌ها که با اهداف مختلفی صورت گرفته‌اند بسنده می‌کنیم.

حرکت قارن به سوی دژ الانان:

چو روی هوا گشت چون آبنوس نهادند بر کوهه ی پیل کوس
همه نامداران پرخاشجوی ز خشکی بدریا نهادند روی

(ج ۱ / ص ۱۲۷ ب / ۷۹۳ - ۷۹۲)

رسیدن سیاوش به جیحون در مسیر پناهندگی به توران:

چو خورشید تابنده بنمود پشت هوا شد سیاه و زمین شد درشت
سیاوش لشکر بجیحون کشید بمژگان همی از جگر خون کشید

(ج ۳ / ص ۷۸ ب / ۱۲۰۳ - ۱۲۰۲)

حرکت شبانه‌ی اسفندیار به سوی خوان دوم:

چو تاریک شد شب بفرمود شاه از آن جایگاه اندر آمد سپاه
شب تیره لشکر همی راندند برو بر همی آفرین خواندند

(ج ۶ / ص ۱۷۲ ب / ۳۶۰ - ۳۵۹)

حرکت شاپور ذوالاکتاف به سوی طیسفون برای شکست قیصر:

شب تیره جوشن ببر درکشید سپه را سوی طیسفون برکشید

بتیره شبان تیز بشتافتی چو روشن شدی روی برتافتی

(ج ۱۷ ص ۲۳۹ ب ۳۶۰-۳۵۹)

• خواب دیدن

خواب و تعبیر آن در فرهنگ ایرانیان سابقه‌ای به دیرینگی تاریخ دارد و در شاهنامه نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما خواب‌های شاهانه و پهلوانانه تا حدودی با دیگر خواب‌ها متفاوت است و درجه‌ی صادق بودن آنها بسیار بالاست؛ طوری که به طرز باورنکردنی با رویدادها پیوند مستقیم داشته، نقش حیاتی‌ای در حوادث دارند.

ضحاک در چهل سال پایانی حکومت ظالمانه‌ی خود
شب‌ی خواب می‌بیند که سه «مهر» پدیدار می‌شوند و
پس از جنگ، پالهنگ در گردن او انداخته به البرز کوه می‌برند:

در ایوان شاهی شبی دیرباز بخواب اندرون بود با ارنواز
چنان دید کز کاخ شاهنشهان سه جنگی پدید آمد ناگهان
دو مهر یکی کمتر اندر میان ببالای سرو و بفر کیان

(ج ۱ ص ۵۳ ب ۴۵-۴۳)

سام سال‌ها پس از طرد زال، شبی هندوی را در خواب می‌بیند که مژده فرزند برومند او را به وی می‌دهد:

شب‌ی از شبان داغ دل خفته بود ز کار زمانه برآشفته بود
چنان دید در خواب کز هندوان یکی مرد بر تازی اسپ دوان

ورا مژده دادی بفرزند او بران برز شاخ برومند او

(ج ۱/ص ۱۴۱/ب ۹۶-۹۴)

افراسیاب پیش از رویارویی با لشکر ایرانیان به فرماندهی سیاوش، خواب ترسناکی می‌بیند. همین سبب می‌شود تا از شعله و رشدن آتش جنگ جلوگیری کند:

کجا چون شب تیره من دیده ام ز پیرو و جوان نیز نشنیده‌ام
بیابان پر از مار دیدم بخواب جهان پر زگرد آسمان پر عقاب

(ج ۳/ص ۴۹/ب ۷۲۵-۷۲۴)

طوس که به همراه پهلوانان نامی در کوه هماون محاصره شده بود، شب در خواب سیاوش را می‌بیند که به وی مژده‌ی پیروزی می‌دهد:

شبی داغ دل پر ز تیمار طوس بخواب اندر آمد گه زخم کوس
چنان دید روشن روانش بخواب که رخشنده شمعی برآمد ز آب
بر شمع رخشان یکی تخت عاج سیاوش بران تخت با فرّ و تاج

(ج ۴/ص ۱۶۰/ب ۶۹۴-۶۹۲)

اینک با توجه به کنش و واکنش‌هایی که در قالب روز و شب بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که این دو شاخص زمانی از لحاظ نقش آفرینی تفاوت عمده‌ای ندارند و ما نباید آرامشی که در ذات شب وجود دارد را در کش و قوس‌های شاهنامه جستجو کنیم چون بنای این شاهکار حماسی به ویژه در دوره پهلوانی، بر درگیری و حماسه‌سازی است و

سکون و آرامش به معنای مطلق جایی در این اثر ندارد و در یک کلام؛ هرچه هست تلاش و تکاپوست در جهت رسیدن به اهداف شاهانه یا پهلوانانه که تاخیر آنها جایز شمرده نمی شود.

پایان

پی نوشت فصل ششم

- ۱- جنیدی، فریدون: زروان سنجش زمان در ایران باستان، تهران، انتشارات نقش جهان، چ اول، ۱۳۵۸، ص ۲۵.
- ۲- کزازی، میرجلال الدین: رؤیا، حماسه، اسطوره، تهران، نشر مرکز، چ اول، ۱۳۷۲. صص ۱۷۱-۱۶۹.
- ۳- نولدکه، تئودر: حماسه‌ی ملی ایران، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران، انتشارات نگاه، چ پنجم، ۱۳۷۹، ص ۱۸۱.
- ۴- حمیدیان، سعید: درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، انتشارات ناهید، چ دوم، ۱۳۸۳، ص ۱۸۲.
- ۵- رؤیا، حماسه، اسطوره، پیشین، صص ۱۷۴-۱۷۱.
- ۶- اوشیدری، جهانگیر: دانشنامه‌ی مزدیسنا، تهران، انتشارات مرکز، چ سوم، ۱۳۸۳، ص ۲۶۰ ذیل ماده‌ی هیت(هفت).
- ۷- قرآن مجید در چند سوره به این امر اشاره نموده است که از جمله‌ی آن، آیه‌ی شریفه‌ی زیر است:
اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ. غافر- ۶۱
- ۸- بویس، مری: زردشتیان باورها و آداب دینی آن‌ها، ترجمه‌ی عسکر بهرامی، تهران، انتشارات ققنوس، چ پنجم، ۱۳۸۴، صص ۵۷-۵۸.
- ۹- معین، محمد: فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ نهم، ۱۳۷۵، ج دوم، ص ۲۰۲۲، ذیل ماده‌ی شبیخون.
- ۱۰- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی: ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ اول، ۱۳۸۱، ص ۳۳.

- ۱۱- شمسیا، سیروس: انواع ادبی، تهران، انتشارات فردوسی، چ پنجم، ۱۳۷۶، ص ۶۸-۶۷.
- ۱۲- صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ هفتم، ص. ۲۳۵.
- ۱۳- رؤیا، حماسه، اسطوره، پیشین، صص ۱۷۶-۱۷۵.
- ۱۴- رؤیا، حماسه، اسطوره، پیشین، صص ۱۷۷-۱۷۶.
- ۱۵- به موارد ذکر شده می‌توان ماجرای گشوده شدن «دژ رویین» به وسیله‌ی اسفندیار را نیز افزود که طی آن اسفندیار در هیأت یک بازرگان وارد این دژ می‌شود و شبانه با برافروختن آتش به یاران خود علامت داد تا با حمله به دژ، ارجاسپ را غافلگیر کنند.

کتابنامه

- ارسطو: طبیعیات، ترجمه‌ی دکتر مهدی فرشاد، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ اول، ۱۳۶۶.
- —: فن شعر، ترجمه‌ی عبدالحسین زرین کوب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ اول، ۱۳۴۳.
- استنفورد، مایکل: درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه‌ی مسعود صادقی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چ اول، ۱۳۸۴.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی: ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ اول، ۱۳۸۱.
- —: جام جهان بین، تهران، انتشارات جامی، چ ششم، ۱۳۷۴.
- —: داستان داستان‌ها، تهران، انتشارات آثار، چ پنجم، ۱۳۷۴.
- —: زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، انتشارات آثار، چ ششم، ۱۳۷۴.
- امامی، نصرالله: مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی، اهواز، انتشارات دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، چ اول، ۱۳۶۹.
- اوشیدری، جهانگیر: دانشنامه‌ی مزدیسنا، تهران، انتشارات مرکز، چ سوم، ۱۳۸۳.

- بایر ناس، جان: تاریخ جامع ادیان، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، سیزدهم، ۱۳۸۲.
- بویس، مری: زردشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها، ترجمه‌ی عسکر بهرامی، تهران، انتشارات ققنوس، چ پنجم، ۱۳۸۴.
- بیات، عزیزالله: کلیات تاریخ و تمدن پیش از اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چ سوم، ۱۳۶۸.
- بیرونی، محمد: آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت، تهران، انتشارات ابن سینا، چ اول، ۱۳۵۲.
- جنیدی، فریدون: زروان سنجش زمان در ایران باستان، تهران، انتشارات نقش جهان، چ اول، ۱۳۵۸.
- حق شناس، علی محمد: مقالات ادبی - زبان‌شناختی، تهران، انتشارات نیلوفر، چ اول، ۱۳۷۳.
- حمیدیان، سعید: درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، انتشارات ناهید، چ دوم، ۱۳۸۳.
- خلف تبریزی، محمدحسین بن خلف: برهان قاطع، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوم.
- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، تهران، مؤسسه‌ی لغت نامه‌ی دهخدا، ۱۳۶۵.

- دیویدسن، الگا: شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمه‌ی فرهاد عطایی، تهران، نشر تاریخ ایران، چ اول، ۱۳۷۸.
- رزمجو، حسین: قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ اول، ۱۳۸۱، ج ۱ و ۲.
- رنجبر، احمد: جاذبه‌های فکری فردوسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۹.
- زرین کوب عبدالحسین: در قلمرو وجدان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ اول، ۱۳۶۹.
- سجّادی، سید جعفر: فرهنگ معارف اسلامی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ اول، ۱۳۶۲.
- سرّامی، قدمعلی: از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۳.
- شایگان، داریوش: بت‌های ذهنی و خاطره‌ی ازلی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۷۱.
- شمیسا، سیروس: انواع ادبی، تهران، انتشارات فردوسی، چ پنجم، ۱۳۷۶.
- _____: نگاهی تازه به بدیع، تهران، انتشارات فردوس، چ هشتم، ۱۳۷۵.
- صفا، ذبیح‌الله: حماسه‌سرایایی در ایران، تهران، انتشارات فردوسی، چ پانزدهم، ۱۳۷۸.

- ضمیران، محمد: گذار از جهان اسطوره به فلسفه، تهران، انتشارات هرمس، چ دوم، ۱۳۸۴.
- طاهری، سید صدرالدین: مقاله‌ی «سیر زمان از ارسطو تا صدرا»، فصل‌نامه‌ی خردنامه‌ی صدرا، شماره‌ی ۱۲ (تابستان ۱۳۷۷).
- عمادزاده، حسین: قصص الانبیا از آدم تا خاتم، تهران، انتشارات اسلام، چ سی و چهارم، ۱۳۷۰.
- فردوسی: شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چ ششم، چهار جلد، ۱۳۸۲.
- کاوه، علی محمد: گاه‌شماری و تاریخ‌گذاری از آغاز تا سرانجام، تهران، انتشارات بُردار، چ دوم، ۱۳۷۳.
- کزازی، میرجلال‌الدین: رؤیا، حماسه، اسطوره، تهران، نشر مرکز، چ اول، ۱۳۷۲.
- _____: مازهای راز، تهران، نشر مرکز، چ اول، ۱۳۷۰.
- کفافی، محمد عبدالسلام: ادبیات تطبیقی (پژوهشی در باب نظریه‌ی ادبیات و شعر روایی) ترجمه‌ی سید حسن سیدی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چ اول، ۱۳۸۲.
- لوکاچ، جورج: نظریه‌ی رمان، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران، نشر قصه، چ اول، ۱۳۸۰.
- مختاری، محمد: اسطوره‌ی زال، تهران، نشر آگه، چ اول، ۱۳۶۹.

- معین، محمد: فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ نهم، ۱۳۷۵.
- نبئی، ابوالفضل: تقویم و تقویم نگاری در تاریخ، مشهد، انتشارات قدس رضوی، چ دوم، ۱۳۶۶.
- نولدکه، تئودر: حماسه‌ی ملی ایران، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران، انتشارات نگاه، چ پنجم، ۱۳۷۹.
- واحد دوست، مهوش: رویکردهای علمی به اسطوره شناسی، تهران، انتشارات سروش، چ اول، ۱۳۸۱.
- وکیلی، سیامک: معمّای شاهنامه (باستان شناسی و داستان شناسی شاهنامه)، تهران، نشر مهر نیوشا، چ اول، ۱۳۸۴، ج ۱.